



از عاشورا تا اربعین

مدرسه شبه پژوهی

محسن فقیهی | سیدسجاد ایزدهی | حسین سوزنچی | غلامحسن محرمی

ذبیح‌الله نعیمیان | حسن ضیا توحیدی



زیارت اربعین اگر چه قدمتی به بلندای حادثه عاشورا و کربلا دارد اما در سال‌های اخیر، حرکتی جهانی با عنوان «پیاده‌روی اربعین» شکل گرفته است که بسیاری از انسان‌های جویای حقیقت را به تفکر و تعمق واداشته است. این حرکت، اعجاب بسیاری را برانگیخته و فرصت‌ها و زمینه‌های زیادی را برای اندیشیدن فراهم کرده است.



درس گفتار

از عاشورا تا اربعین

به کوشش: حمیدرضا جعفری

کتاب



نویسندگان: (به ترتیب حروف الفبا)

ایزدهی، سیدسجاد
توحیدی، حسن ضیا
سوزنچی، حسین
فقیهی، محسن
نعیمیان، ذبیح‌الله

سرشناسه: جمعی از نویسندگان به کوشش حمیدرضا جعفری
عنوان و پدیدآور: از عاشورا تا اربعین/ تهیه‌کننده مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات
مشخصات نشر: قم حوزه علمیه قم انتشارات، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری:

شابک:

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت:

یادداشت:

موضوع:

رده‌بندی کنگره:

رده‌بندی دیویی:



از عاشورا تا اربعین

نویسنده: جمعی از نویسندگان به کوشش حمیدرضا جعفری

ناشر: انتشارات مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک:

مراکز پخش:

شهر:

تلفن:

نشانی الکترونیک:

پایگاه اینترنت:

فهرست مطالب

مقدمه.....	۷
بررسی پیاده‌روی اربعین از منظر فقهی.....	۱۱
واکاوی پدیده پیاده‌روی اربعین از منظر ادله شرعی.....	۱۱
قرآن.....	۱۲
روایات.....	۱۴
گروه اول: روایات اثبات کننده اصل فضیلت زیارت.....	۱۶
گروه دوم: روایات زیارت اربعین.....	۲۸
۱. سند روایت.....	۲۸
۲. دلالت روایت.....	۲۹
گروه سوم: بررسی روایات پیاده‌روی.....	۳۱
سیره.....	۳۵
اربعین، هویت‌بخشی و سرمایه اجتماعی.....	۳۷
اثرات تمدنی اربعین.....	۴۶
علت عدم بازتاب اربعین.....	۴۶
نمادند در نماد.....	۴۷
نتیجه عملی اربعین.....	۵۰
علت تکرار اربعین.....	۵۰
امتداد اربعین.....	۵۱
بایسته‌ها و مرزهای آسیب‌شناسی عزاداری.....	۵۹
محورهای آسیب‌شناسی.....	۶۰
محور اول: واقعیت آسیب.....	۶۱

۶۱	نکته اول: توجه به مراتب ایمانی.....
۶۹	نکته دوم؛ انتظارات ناصواب از دین و عزاداری.....
۷۶	نکته سوم: فهم جایگاه عزاداری در منظومه دین.....
۸۶	نکته چهارم: توجه به واقعیت‌های عینی جامعه و مخاطب.....
۹۳	محور دوم: آسیب‌شناس واقعی.....
۹۶	محور سوم: چگونگی آسیب‌شناسی.....
۹۶	شرط اول: رعایت تقوا.....
۹۷	شرط دوم: آسیب‌زا نبودن نحوه بیان.....
۹۷	شرط سوم: داشتن اخلاص.....
۹۹	الگو بودن امام حسین (ع) برای جامعه امروز.....
۱۰۱	نقش امام در مقام الگو بودن.....
۱۰۳	عرصه‌های الگو بودن امام.....
۱۰۳	۱. عرصه ارزش انسانی.....
۱۰۴	۲. عرصه تقابل با نظام فاسد.....
۱۰۵	جایگاه تربیت و هدایت اسلامی در مجموعه نظامات اسلامی.....
۱۰۷	اصلاح امت چرا و چگونه.....
۱۰۸	کیفیت اسلامی‌سازی حکومت.....
۱۱۴	نیاز به امت واحده شدن.....
۱۲۳	بررسی شبهات و هابیت نسبت به زیارت و توسل.....
۱۲۹	شبهه اول: پرداخت هزینه زیارت به افراد نیازمند.....
۱۳۱	شبهه دوم: حرمت سفر برای زیارت زیارت.....
۱۳۳	شبهه سوم: بدعت بودن تبرک جستن به قبور اهل بیت (ع).....
۱۳۵	شبهه چهارم: حرمت نماز خواندن در کنار قبر.....
۱۳۸	شبهه پنجم: حرمت دعا در کنار قبور.....
۱۴۰	شبهه ششم: حرمت و بدعت توسل به پیامبر و ائمه.....
۱۴۲	شبهه هفتم: زیارت و توسل یعنی پرستش.....
۱۴۹	فهرست منابع.....

مقدمه

تاریخ پرتلاطم اسلام، وقایع بسیاری را به خود دیده است اما هیچ کدام بازتاب و تأثیری مثل حادثه عاشورا را نداشته‌اند؛ دیگر حوادث شاید از یک یا حداکثر دو جهت، قابلیت بررسی داشته باشد اما مسئله عاشورا و قیام سیدالشهداء از جوانب مختلف، قابلیت بررسی دارد و علت این ظرفیت عظیم نیز، به چند عامل بر می‌گردد؛ عامل اول کسی است که این حرکت، قائم به اوست؛ جریان و قیام عاشورا با محوریت شخصیتی جامع و انسانی کامل چون وجود مقدس امام حسین علیه السلام که خود جامعیتی تمام داشت، شکل گرفته است؛ عامل دوم؛ شکل مبارزه امام با مسئله انحراف دین و چگونگی برخورد جامعه آن روز با این حرکت ابی‌عبدالله بوده است؛ آن حضرت بجای اینکه به اقدام نظامی و آرایش سپاه و سازو برگ جنگی روی آورد، حرکت خود را با خانواده خود شروع کرد. عامل سوم؛ اهتمام پیروان اهل بیت و انسان‌های آزاده، در زنده نگه داشتن مسئله عاشورا است.

توصیه‌ها، دستورات و سیره عملی ائمه علیهم السلام برای زنده نگه داشتن این قیام، آن‌چنان فراوان و مؤکد بوده است که شیعیان، به صورت‌های مختلف حتی با تشار

جان و اعضا و جوارح خود برای تحقق آن اقدام کرده‌اند. نقل وقایع کربلا در قالب شعر، مرثیه، روضه، تعزیه، کتاب، سخنرانی و... و انجام مناسکی چون سینه‌زنی، نذر و... همگی شکل‌های مختلفی برای زنده نگه‌داشتن، این قیام است.

زیارت اربعین، چنان که در حدیث آمده است، علامت مؤمن بودن است، اینکه چرا و چگونه زیارت اربعین علامت مؤمن است و منظور از مؤمن چیست؟ بحثی است که در مجال دیگری باید بدان پرداخت اما هرچه که هست، باعث شده است بسیاری از شیعیان و محبان اهل بیت در جای جای عالم و در شرایط مختلف تلاش کنند که زیارت ابی‌عبدالله را در روز اربعین بجا آورند.

زیارت اربعین اگر چه قدمتی به بلندای حادثه عاشورا و کربلا دارد اما در سال‌های اخیر، حرکتی جهانی با عنوان «پیاده‌روی اربعین» شکل گرفته است که بسیاری از انسان‌های جویای حقیقت را به تفکر و تعمق واداشته است. این حرکت، اعجاب بسیاری را برانگیخته و فرصت‌ها و زمینه‌های زیادی را برای اندیشیدن فراهم کرده است البته بسیاری از جریان‌های استبدادی و استعماری نیز به دلایلی که همواره در طول تاریخ مشخص است، تلاش دارند که از عظمت و اثرگذاری این حرکت بکاهند.

ایجاد شبهه، یکی از شگردهایی است که جریان‌های مخالف، برای به چالش کشیدن و ایجاد تردید در ذهن پیروان اهل بیت، بکار می‌گیرند و حرکت «پیاده‌روی اربعین» نیز از شبهه‌افکنی اینان بی‌بهره نبوده است.

واضح است که رسالت و وظیفه ذاتی علمای دین، صیانت از دین و پاسخ به شبهات است؛ در همین راستا مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه علمیه با بهره‌گیری از ظرفیت عظیم حادثه عاشورا و جلوه‌های زیبای پیاده‌روی

اربعین و در راستای عمق بخشی به معارف عاشورائی مخاطبین فرهیخته، اقدام به برگزاری مدرسه شبه پژوهی «از عاشورا تا اربعین» نموده است؛ این مدرسه که با حضور و ارائه اساتید برجسته و مشارکت طلاب و دانشجویان سراسر کشور برگزار گردید؛ جوانب و موضوعات مختلف مسئله عاشورا و اربعین، مورد گفتگو اساتید محترم قرار گرفت.

با توجه به محدودیت زمان و اولویت‌ها، شش مسئله در این مدرسه مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. بررسی تعظیم شعائر حسینی از منظر فقهی؛ اربعین، هویت بخشی و سرمایه اجتماعی؛ بایسته‌ها و مرزهای آسیب‌شناسی عزاداری؛ مقتل و مقتل‌نگاری عاشورا؛ الگوی بودن امام حسین علیه السلام برای جامعه امروزه؛ بررسی شبهات وهابیت علیه تشیع در زمینه زیارت و توسل و تبرک و ... عنوان موضوعاتی است که در این مدرسه بدان پرداخته شده است.

در این مجال لازم است از همه کسانی که در برگزاری این مدرسه نقش داشته‌اند خصوصاً اساتید بزرگوار حضرت آیت‌الله محسن فقیهی، حجج اسلام آقایان سیدسجاد ایزدهی، حسین سوزنچی، ذبیح‌الله نعیمیان، حسن ضیا توحیدی؛ مدیر محترم گروه تاریخ حجت‌الاسلام امیرعلی حسنلو و همچنین از پیگیری و اهتمام دبیر محترم مدرسه حجت‌الاسلام حمیدرضا جعفری که این اثر با تلاش ایشان تدوین شده است، صمیمانه تقدیر و تشکر نمایم.

مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات

حوزه‌های علمیه

بررسی پیاده‌روی اربعین از منظر فقهی

آیت‌الله محسن فقیهی

از جمله شعائر حسینی که از زمان شهادت اباعبدالله علیه السلام تا زمان حاضر که به صورت سیره مستمره تبدیل شده، پدیده پیاده‌روی اربعین است که از زمان شهادت که جابر برای زیارت اباعبدالله علیه السلام آمد این سیره تا الآن روز به روز بیشتر شده و با شکوه بیشتری برگزار می‌شود و مردم هر سال بیشتر از سال‌های گذشته مشتاق زیارت اباعبدالله الحسین علیه السلام در روز اربعین می‌شوند. مسئله اربعین و پیاده‌روی آن را می‌توان از جنبه‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی و... مورد بررسی قرار داد اما در این مجال و گفتگو به بررسی ادله مشروعیت و جواز این پدیده از منظر فقهی پرداخته‌ایم.

واکاوی پدیده پیاده‌روی اربعین از منظر ادله شرعی

آیا پدیده پیاده‌روی اربعین از ادله شرعی قابل اثبات است؟ به نظر می‌توان برای اثبات این پدیده بسیار مهم به ادله اربعه یعنی قرآن، روایات، عقل و اجماع و حتی بنای عقلا هم، تمسک و استدلال کرد. قبل از پرداخت به ادله قرآنی، ذکر این نکته لازم است که در تمسک به

ادله، برخی از ادله دلالت‌شان به‌نحو عام یا مطلق است در مقابل، ادله دیگر دلالت‌شان یا به نص یا ظهور است؛ در بحث ما ادله قرآنی گرچه نسبت به موضوع نص نیستند اما از طریق عموم یا اطلاق آیه، موضوع قابل اثبات است و به دیگر سخن، موضوع مورد بحث، یکی از مصادیق آیات می‌باشد.

قرآن

آیا بر این مسئله دلیل قرآنی می‌توان اقامه کرد؟ به نظر حداقل می‌توان به دو آیه برای اثبات مطلوبیت و فضیلت پیاده‌روی اربعین تمسک نمود.

آیه اول: فضیلت پیاده‌روی اربعین را می‌توان با تمسک به دلیل تعظیم شعائر اثبات نمود؛ بر طبق آیه ۳۲ حج، هر کسی شعائر الهی را بزرگ بشمرد این کار نشانه تقوای قلوب می‌باشد و وقتی امری نشانه تقوای قلب باشد آن کار نه تنها مطلوبیت دارد بلکه راجح و مؤکد هم می‌تواند باشد.

شعائر جمع شعیره به معنای نشانه و علامت است^۱ و منظور شعائر الهی، نشانه‌ها و علامت‌های خداوند است. در قرآن برخی از نمونه‌های شعائر الهی ذکر شده؛ مثلاً در مورد صفا و مروه می‌گوید «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»^۲ یا در مورد قربانی در حج می‌گوید «وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»^۳ در واقع شعائر الهی، مظاهری هستند که موجب تقرب به خداوند می‌شوند و نشانه‌های اسلام هستند، مانند مناسک حج که مظهري

۱. لسان العرب، ج ۵، ص ۹۵.

۲. بقره ۱۵۸.

۳. حج ۳۶.

از مظاهر عبادت خداوند است.

با ذکر این مقدمه می‌گوئیم: یکی از اموری که در زمان حاضر به‌عنوان مظه‌ری از مظاهر الهی تبدیل شده، پیاده‌روی اربعین است، حال که مظهر و نشانه شده، جزء مصادیق تعظیم شعائر بوده و آیه ۳۲ سوره حج شامل آن خواهد بود؛ مخصوصاً با توجه به روایاتی که زیارت امام حسین علیه السلام را هم‌تراز بلکه از نظر ثواب بالاتر از حج قلمداد می‌کند.^۱

آیه دوم: خداوند متعال در سوره توبه آیه ۱۲۰ می‌فرماید: «مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَؤُنَّ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يِنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» سزاوار نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینانی که اطراف آن‌ها هستند از حکم و اوامر رسول خدا تخلف جویند و برای حفظ جان خویش از جان او چشم ببوشند این به خاطر آن است که هیچ تشنگی به آن‌ها نمی‌رسد و نه خستگی و نه گرسنگی در راه خدا و هیچ گامی که موجب خشم کافران شود بر نمی‌دارند و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند مگر اینکه به واسطه آن عمل صالحی برای آن‌ها نوشته می‌شود زیرا خداوند پاداش نیکوکاران ضایع نمی‌کند.

محل استشهد از جمله «لَا يَطَؤُنَّ» به بعد است؛ طبق مفاد آیه، هر قدمی که موجب خشم کفار شود، عمل صالح محسوب می‌گردد. همین مناظ و

۱. ر.ک: کامل الزیارات، ص ۱۴۹ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و...

ملاک در پیاده‌روی اربعین هم وجود دارد مخصوصاً در این سال‌ها به دلیل استقبال زیاد مشتاقان زیارت، جایگاه مهمتری پیدا کرده است، مانند خاری در چشم دشمنان و موجب خشم و ضربه به آن‌ها شده است؛ علاوه بر آن، نمایش وحدت شیعیان حتی مسلمانان در مقابل استکبار خواهد بود؛ به دیگر سخن، ضربه زدن به دشمنان از جمله وظائف یک مسلمان متعهد است و این حرکت و پیاده‌روی نمونه بارزی از ضربه به دشمن و خشمگین کردن او است. پس با توجه به این دو آیه، اصل مطلوبیت و تأکید بر پیاده‌روی اربعین اثبات می‌گردد.

روایات

بعد از بررسی مسئله از نگاه آیات، نوبت به بررسی مسئله بر اساس روایات است که مهمترین دلیل برای جواز و مطلوبیت پیاده‌روی اربعین است زیرا یا به نص یا به ظهور، مسئله را مطرح می‌نمایند. با مراجعه به روایات مربوط به زیارت امام حسین^ع با سه طائفه و سه گروه روایات برخورد می‌کنیم. اما قبل از ورود به بررسی این سه گروه از روایات، لازم است مقدمه مهمی را بیان نمود.

برای تمسک به یک روایت یا روایات، ابتدا باید سند روایت مورد بررسی قرارگیرد، و بعد از صحت سندی، نوبت به بررسی دلالت روایت می‌رسد، حال با توجه به این نکته آیا روایات زیارت امام حسین^ع نیاز به بررسی سندی دارد؟ به سه دلیل می‌توان گفت نیازی به بررسی سندی این روایات نیست. دلیل اول: وقتی روایاتی با موضوع واحد به حد تواتر برسند، همین تواتر باعث قطع به صدور روایات می‌شود، و دیگر نیازی به بررسی سندی نیست؛

دلیل دوم: وجود این روایات در کتاب کامل الزیارات است؛ از نظر برخی از فقهاء مثل صاحب وسائل^۱ و محقق خوئی^۲ با توجه به کلام صاحب کامل الزیارات در مقدمه^۳ نیازی به بررسی سندی نیست؛ ابن قولویه در مقدمه می‌فرماید: روایتی از معصوم^{علیه السلام} نقل نمی‌کنم، مگر اینکه طریق رسیدن به روایت، از طریق ثقات بوده باشد؛^۴ یعنی همه روایات از خود ابن قولویه تا معصوم^{علیه السلام} تکه می‌باشند. پس بر این مبنا، روایات کتاب کامل الزیارات قابل استناد و تمسک می‌باشد.

دلیل سوم: تمسک به قاعده تسامح در ادله سنن^۵ است؛ بر فرض اشکال در دو دلیل قبل، می‌توان بواسطه قاعده تسامح در ادله سنن؛ قائل به صحت و ثوق به روایات شد. طبق مفاد این قاعده در رابطه با مستحبات و اصولاً کارهایی که مورد ثواب هست، دیگر بررسی سند روایات لازم نیست، این

۱. وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۲۰۲.

۲. معجم الرجال، ج ۱ ص ۵۰، ولو در اواخر عمر شریفشان از نظر برگشته و قائل به وثاقت روایات بدون واسطه ابن قولویه شدند.

۳. در این کتاب روایات غیر اهل بیت را نیاوردم، البته می‌دانیم که احاطه به همه آنچه از ایشان درباره زیارات نقل شده، نداریم، اما آنچه از ثقات اصحاب ما در این مورد نقل شده را ذکر کرده‌ایم، همچنین روایاتی که افراد شاذ آن را نقل کرده باشند، نقل نمی‌کنیم؛ کامل الزیارات، ص ۴.

۴. قابل ذکر است که برخی هم قائل هستند که کلام ابن قولویه دلالت بر وثاقت راوی نمی‌کند اما دلالت بر وثوق صدوری اخبار می‌کند یعنی روایات این کتاب معتبر است ولو اینکه برخی از روایات مجهول یا روایت مرسله باشد. سید محمدحسن مرتضوی لنگرودی، الدر النصید فی الاجتهاد و الاحتیاط و التقلید، ج ۱، ص ۹۱.

۵. بجنوردی، سیدحسن، القواعد الفقهیه، ج ۳، ص ۳۲۷.

قاعده می‌گوید: اگر شنیدید رسول خدا یا ائمه علیهم‌السلام راجع به یک چیزی ثوابی را ذکر کردند آن ثواب را خداوند اعطا می‌فرماید و ان‌کان رسول الله لم یقله؛^۱ و لو اینکه واقعیت هم نداشته باشد ولی چون این روایت به شما رسیده (ولو به سند ضعیف) که این ثواب برای این عمل هست در صورت عمل، خداوند متعال آن ثواب را به شما اعطا می‌کند. در مورد روایات ثواب زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام همین مسئله صدق می‌کند. حال با توجه به این مقدمه، نوبت به بررسی سه گروه از روایات می‌رسد.

گروه اول: روایات اثبات کننده اصل فضیلت زیارت

این گروه و طائفه از روایات بر اصل فضیلت زیارت امام حسین علیه‌السلام دلالت می‌کند چه پیاده و غیر پیاده یعنی روایات مطلق است و در صدد اثبات اصل فضیلت زیارت است.^۲ در باب چهل و سوم از کتاب کامل الزیارات، روایاتی وارد شده دال بر اینکه زیارت امام حسین علیه‌السلام فرض و عهدی لازم بر هر مؤمن و مؤمنه است.

روایت اول: از امام باقر علیه‌السلام که حضرت می‌فرمایند: «مُرُوا شِيعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَإِنَّ إِيَّانَهُ مُتَرَضٌّ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ يَقْرَأُ لِلْحُسَيْنِ علیه‌السلام بِالْإِمَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۳ امر کنید شیعیان ما را که به زیارت قبر ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام مشرف شوند

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شَيْءٌ فِيهِ الثَّوَابُ فَفَعَلَ ذَلِكَ طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كَانَ لَهُ ذَلِكَ الثَّوَابُ وَإِنْ كَانَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لَمْ يَقُلْهُ. محاسن، ج ۱، ص ۲۵.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۲۱.

۳. همان.

چرا که زیارت قبر حسین^ع بر هر مومنی که امامت او را قبول دارد، واجب است. با توجه به مقدمه‌ای که بیان شد سند روایت نیاز به بررسی ندارد؛ اما بررسی دلالت حدیث، گویای آن است که دو قرینه در این روایت وجود دارد که فارغ از سایر روایات، دلالت بر وجوب دارد. قرینه اول، تعبیر «مروا» است، این کلمه امر است و کلمه امر دلالت بر وجوب می‌کند.^۱ قرینه دوم، جمله «فَإِنَّ إِتْيَانَهُ مُفْتَرَضٌ» است، آمدن نزد قبر اباعبدالله الحسین^ع فرض است و کلمه «فرض» هم در لغت و اصطلاح به معنای وجوب است.^۲

روایت دوم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَتْ قَالَ لِي يَا أُمَّ سَعِيدٍ تَزُورِينَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ قَالَتْ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ لِي زُورِيهِ فَإِنَّ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ وَاجِبَةٌ عَلَى الرَّجَالِ وَ النِّسَاءِ^۳ ام‌سعید با عده‌ای در خدمت امام صادق^ع بودند؛ امام صادق^ع فرمود: ام‌سعید آیا قبر امام حسین^ع را زیارت می‌کنید؟ ام‌سعید جواب می‌دهد بله زیارت می‌کنیم. حضرت به او فرمودند: حتماً زیارت کنید چرا که زیارت قبر حسین^ع بر مردان و زنان واجب است. یعنی فکر نکنید فقط بر مردان واجب است! نه، بر زنان هم واجب است. چون ام‌سعید خانم بوده و جزء نسا بوده حضرت می‌فرماید وَاجِبَةٌ عَلَى الرَّجَالِ وَ النِّسَاءِ. پس معلوم می‌شود این روایت دلالت خیلی قوی دارد که زیارت قبر اباعبدالله الحسین بر مردان و زنان واجب است.

۱. کفایة الأصول، ص ۷۰.

۲. معجم مقانیس اللغة ص ۸۱۲؛ لسان العرب ج ۷ ص ۲۰۲ ماده فرض.

۳. کامل الزیارات ص ۱۲۲.

روایت سوم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ يَزُرِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع لَكَانَ تَارِكًا حَقًّا مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ وَحُقُوقِ رَسُولِ اللَّهِ ص لِأَنَّ حَقَّ الْحُسَيْنِ ع فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.^۱

امام صادق ع می‌فرماید: اگر کسی تمام دهر و عمر خودش را حج بجا بیاورد، ولی امام حسین ع را زیارت نکند، حتی از حقوق خداوند و رسول‌الله را ترک کرده است. حضرت در پایان به‌عنوان علت می‌فرماید: می‌دانید چرا عدم زیارت حسین ترک حق خدا و رسولش است؟ زیرا حق حسین واجب است از خدا است که بر هر مسلمی واجب است؛ اگر امری انجام ندادنش مساوی با ترک حق خدا و رسول است، اگر واجب نباشد لااقل مستحب مؤکد است.

روایت چهارم: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ أَتَى قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَوَصَلْنَا وَحَرَمَتْ غَيْبَتُهُ وَحَرَّمَ لَحْمُهُ عَلَى النَّارِ وَأَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ دَرْهَمٍ أَرْبَعَةَ عَشْرَةَ أَلْفَ مَدِينَةٍ لَهُ فِي كِتَابٍ مَحْفُوظٍ وَكَانَ اللَّهُ لَهُ مِنْ وِزْرِ حَوَائِجِهِ وَحِفْظِ فِي كُلِّ مَا خَلَّفَ وَ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ وَأَجَابَهُ فِيهِ إِمَّا أَنْ يَعْجَلَهُ وَإِمَّا أَنْ يُؤَخِّرَهُ لَهُ»^۲ در این روایت، امام صادق ع برای زائر امام حسین ع شش ویژگی مهم بر شمرده و می‌فرماید:

اول، کسی که قبر اباعبدالله العسین ع را مشرف شود مثل این می‌ماند که صله‌ای به پیامبر و به ما هدیه داده و به ما وصل شده است؛ دوم، چنین انسانی که

۱. همان.

۲. کامل‌الزیارات ص ۱۲۷.

به زیارت اباعبدالله مشرف می‌شود غیبتش حرام است؛^۱ ویژگی سوم، گوشت بدنش بر آتش جهنم حرام می‌شود و آتش جهنم را نخواهد دید؛ ویژگی چهارم، به ازای هر دره‌می که در راه زیارت امام حسین^{علیه السلام} خرج کند خداوند ده هزار شهر را به او می‌دهد که عندالله محفوظ است. ویژگی پنجم، تمام حوائج این شخص هم برآورده می‌شود. کسی که زیارت امام حسین برود حاجاتش داده می‌شود؛ تمام این‌ها برایش می‌ماند و ماندگار می‌شود، یعنی این انفاق‌هایی که کرده، این زیاراتی که انجام داده، این شهرهایی که برای او در کتاب محفوظ، ثبت شده؛ همه این‌ها برایش می‌ماند و برای قیامتش ماندگار می‌شود.

ویژگی ششم، از خدا چیزی را نمی‌خواهد مگر اینکه خدا به او عطا می‌کند؛ یا فوراً داده می‌شود یا با تأخیر، ولی حاجات داده می‌شود. کسی که به زیارت قبر امام حسین^{علیه السلام} مشرف می‌شود بداند که می‌تواند حاجاتش را بگیرد منتهی گاهی مصلحت در این است که فوراً حاجات داده شود، گاهی هم مصلحت در این است که حاجات با تأخیر انجام شود چراکه مصلحت خود آن شخص در آن هست.

نکته قابل توجه آن است که این روایات، قید زمان ندارد و اصل فضیلت زیارت که یکی از مصادیق آن زیارت اربعین است را ثابت می‌کند البته

۱. اگر بخواهیم از این روایت مفهوم‌گیری کنیم مسائل جدی به وجود می‌آید که اگر نکند دیگر غیبتش هم جایز می‌شود. مفهوم‌گیری هم نشود، منطوق روایت خیلی صریح است. سوالی که این‌جا باید پاسخ دهیم این است که مگر غیبت فی نفسه حرام نیست؟ غیبت فی نفسه حرام است ولی کسانی که نسبت به اباعبدالله الحسین عالم‌اً و عامداً بی‌اعتناء به زیارت قبر امام و تارک حقوق باشند ممکن است یک بعدی از غیبت برایشان جایز هم شود.

چنانچه که قبلاً هم بیان شد ولو دلالت برخی از روایات در وجوب صراحت دارد، اما با توجه به سایر ادله، استحباب مؤکد زیارت ثابت می‌شود.

روایت پنجم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا تَقُولُ فِيمَنْ تَرَكَ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ قَالَ إِنَّهُ قَدْ عَقَّ رَسُولَ اللَّهِ وَ عَقَّنَا وَ اسْتَحَفَّ بِأَمْرِ هُوَ لَهُ وَ مَنْ زَارَهُ كَانَ اللَّهُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِهِ وَ كَفَى مَا أَهَمَّهُ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ إِنَّهُ يَجْلِبُ الرِّزْقَ عَلَى الْعَبْدِ وَ يُحْلِفُ عَلَيْهِ مَا يُنْفِقُ وَ يَغْفِرُ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً وَ يَرْجِعُ إِلَى أَهْلِهِ وَ مَا عَلَيْهِ وَرْزٌ وَ لَا خَطِيئَةٌ إِلَّا وَ قَدْ مُجِيتَ مِنْ صَحِيفَتِهِ فَإِنْ هَلَكَ فِي سَفَرَتِهِ نَزَلَتْ الْمَلَائِكَةُ فَعَسَلَتْهُ وَ فَتِحَ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ رَوْحُهَا حَتَّى يُنْسَرَّ وَ إِنْ سَلِمَ فَتُخَّحَ لَهُ الْبَابُ الَّذِي يَنْزِلُ مِنْهُ رِزْقُهُ وَ يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَ أُدْخِرَ ذَلِكَ لَهُ فَإِذَا حُشِرَ قِيلَ لَهُ لَكَ بِكُلِّ دِرْهَمٍ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ إِنْ اللَّهُ نَظَرَ لَكَ فَدَخَرَهَا لَكَ عِنْدَهُ^۱

در مورد کسی که زیارت اباعبدالله الحسین را ترک کرده در حالی که قدرت داشته که این زیارت را انجام دهد، ولی نمی‌رود، از امام صادق ع سؤال می‌پرسند؛ امام در جواب می‌فرمایند: کسی که قدرت داشته باشد به زیارت امام حسین ع مشرف شود و این کار را انجام ندهد، عاق ^۲ رسول‌الله می‌شود؛ یعنی چنین شخصی مطرود و ملعون رسول‌الله می‌شود. «عَقَّنَا» یعنی امام صادق و ائمه ع می‌شود؛ استخفاف کرده به امری که به نفعش بود، یک کاری که به نفعش بود، خیلی منافع برایش داشت را سبک شمرده است.

۱. همان، ص ۱۲۸؛ وسائل الشیعة ج ۱۴ ص ۴۲۸.

۲. عاق به معنای بریدن و قطع کردن، مطرود، نافرمان و ملعون است؛ معجم مقانئس اللغة، ابن فارس، ص ۶۲۲.

زیارت اباعبدالله علیه السلام برای انسان، مزایا و محاسن بسیاری دارد؛ اگر انسان بتواند برود و نرود، منافع زیادی را از دست می‌دهد؛ اما کسی که توفیق پیدا کند و به زیارت اباعبدالله مشرف شود، خداوند همه حوائجش را عطا می‌فرماید؛ **كَانَ اللَّهُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِهِ كَسِي** که زیارت اباعبدالله الحسین برود خدا امر دنیایش را کفایت می‌کند دیگر مشکل دنیایی پیدا نمی‌کند، تمام مشکلات مادی‌اش هم حل می‌شود. **كَفَى مَا أَهَمَّهُ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ؛** رزق و روزی‌اش هم زیاد می‌شود، هم مادی هم معنوی، **وَإِنَّهُ يُجَلِّبُ الرِّزْقَ عَلَى الْعَبْدِ؛** آنچه انسان در این راه اتفاق کند، ممکن است در این مسیر به کسی کمک کند؛ کمک گاهی پولی است گاهی خدمات دیگر است، مثلاً غذا بدهد و... این‌ها برای انسان باقی می‌ماند، برای روز قیامت انسان ذخیره می‌شود، **يُخْلِفُ عَلَيْهِ مَا يُنْفِقُ؛** پنجاه سال گناه هم اگر کرده باشد تمام گناهانش بخشیده می‌شود **وَ يَعْفِرُ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً.**

بعد از ملاحظه و بررسی این پنج روایت چند سؤال مهم را باید پاسخ دهیم.

❖ سؤال اول این است که مفاد و نص اکثر روایات ذکر شده دلالت بر

وجوب زیارت قبر امام حسین علیه السلام می‌کند پس چرا فقها حکم به

استحباب زیارت می‌کنند؟

جواب این است که گرچه در روایات فوق، وجود کلماتی مثل فرض، مروا، عق و... دلالت بر وجوب می‌کند اما با توجه به سایر روایات و جمع بین آن‌ها، فقها استحباب مؤکد استفاده کرده و فتوا می‌دهند؛ زیرا در بعضی روایات، زیارت قبر امام حسین علیه السلام در کنار چیزهایی ذکر شده که آن موارد یقیناً واجب نیست بلکه مستحب است؛ مثلاً در روایتی که زیارت اربعین تأکید

شده در همان روایت انگشتر به دست راست کردن آمده است^۱ که می‌دانیم جزء مستحبات است حال این روایت و سایر روایت قرینه می‌شود که بگوییم این‌گونه روایات که ظاهرش دال بر وجوب است، وجوب ندارد منتهی استحباب مؤکد را استفاده می‌کنیم، ولی فعلاً بدون در نظر گرفتن سایر قرائن این روایت دلالت بر وجوب می‌کند.

❖ سؤال دوم این است که آیا تأکیدات مکرر و متعددی که در مورد زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده است با توجه به شرائط حاکم مثل تبلیغات بنی‌امیه بر فراموشی مسئله عاشورا^۲ و... مربوط به همان زمان نیست؟

در جواب باید گفت: این سؤال مبتنی بر این است که آیا قضایای وارده از پیامبر و ائمه علیهم السلام قضایای حقیقیه هستند یا قضایای شخصییه؟ با توجه به اینکه پیامبر اسلام، خاتم پیامبران و دین اسلام، آخرین دین است که دین دیگری بعد از آن نیست پس باید گفت تمام خطابات شارع در روایات قضایای حقیقیه هستند به این معنا که شامل تمام مسلمانان در تمام مکان‌ها و زمان‌ها می‌شود، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود، یعنی قرائنی اقامه شود که بگوییم این حتماً مربوط به یک زمان خاصی است. بنابراین با ملاحظه روایات زیارت قبر امام حسین علیه السلام و عدم وجود قرینه، تأکید در

۱. عِلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسُ صَلَاةِ الْخَمْسِينَ وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ وَ التَّحَنُّمُ فِي الْيَمِينِ وَ تَغْيِيرُ الْجَبِينِ وَ الْجَهْرُ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۵۲.

۲. در زیارت عاشورا می‌خوانیم «یوم تبرکت به بنو امیه» یعنی روزی که بنی‌امیه برای اینکه مسأله عاشورا فراموش شود، این روز را جشن می‌گرفتند.

این روایات مربوط به زمان خاصی نیست و شامل همه زمان‌ها می‌گردد.

❖ سؤال سوم این است که با توجه به این روایات آیا همه گناهان شخص زائر چه حق الناس و چه حق الله بخشیده می‌شود؟ به سخن دیگر ثواب زیارت، همه گناهان شخص زائر را پاک و محو می‌کند؟

در جواب باید گفت: با توجه به سایر روایات که بر اهمیت حق الناس وارده شده، اقتضای جمع بین روایات این است که بگوییم اگر شخص گناهمانی مثل حق الناس انجام داده است ممکن است با زیارت و امثال آن، بخشیده نشود و باید آن را پرداخت؛ مثلاً اگر خمس یا زکات بدهکار است چون خمس و زکات حق الناس هست؛ حقوق و دیون مردم باید پرداخت شود ولی در رابطه با حق الله یعنی گناهمانی که تزییع حق الله بوده و این شخص انجام داده و حق الناس در آن نیست، ممکن است بخشیده شود. البته در جای خود بیان شده وقتی شخص توبه می‌کند گناهمانش بخشیده می‌شود منتهی باید اعمالی که جای جبران دارد انجام دهد مثل نمازهای قضا و روزه‌ها و ... ولی اگر یک حقوقی را از خداوند برگرداند که حق الناسی در آن نباشد خداوند آن‌ها را می‌بخشد.

خلاصه فارغ از جمع دلالتی روایات، به‌طور طبیعی، مشرف شدن به زیارت، اقتضای این جهات را دارد؛ وقتی شخصی به کربلا مشرف می‌شود و برمی‌گردد، پس از برگشت مانند کسی است که از مادر متولد شده و هیچ گناهی ندارد،

یعنی تمام گناهان از صحیفه اعمال این شخص پاک شده است.^۱

❖ سؤال چهارم: طبق روایات حاجت شخص زائر حتماً برآورده می‌شود! درحالی‌که می‌دانیم برخی از حاجت‌ها برآورده نشده است؟!

در جواب باید گفت: اولاً، این روایات به نحو اقتضا است، نه به نحو علت تامه. اقتضا یعنی چه؟ یعنی اینکه کسی که زیارت امام حسین علیه السلام می‌رود اگر توجه داشته باشد که در مسیر گناه نکند، حقی را ناحق نکند، خلافی مرتکب نشود و زیارت را با اخلاص کامل انجام دهد، معرفت نسبت به اباعبدالله علیه السلام داشته باشد، معرفت نسبت به خدا را داشته باشد، این اقتضا وجود دارد. گاهی فردی گناهمانی دارد که آن گناهان باعث می‌شود نتواند حوائج را دریافت کند؛ حق الناسی به گردن دارد مثل اینکه آبروی فردی را برده، به افرادی ظلم کرده و ... که مانع دریافت حاجت می‌شود و ممکن است که حاجات با تأخیر داده شود.

۱. البته بیان شد که منظور حق الله است و نه حق الناس. حق الناس را باید پرداخت. شاید بتوان وجه دیگری برای توضیح بخشش گناهان زائر امام حسین علیه السلام بیان کرد، افرادی که به زیارت می‌روند اگر بنا نداشته باشند که دیگر گناه کنند و گناهشان در قبل بخاطر تکیه بر محبت اهل بیت نبوده است مثل غلات و مرجئه، بلکه از روی بی‌مبالائی (توجیه کردن گناه خود) انجام داده باشند حتی حق الناس را هم خدا می‌بخشد مؤید این تحلیل ذیل روایتی است در روضه کافی ج ۸ ص ۱۶۲ که حضرت در مورد برگشت حساب مردم به ائمه می‌فرماید: وَمَا كَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ النَّاسِ اسْتَوْهَبْنَا مِنْهُمْ وَاجَابُوا اِلَى ذَلِكِ وَعَوَّضَهُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ. و هر چه گناه میان خود و بقیه مردم دارند [حق الناس است] از صاحبان حق بخواهیم که ببخشند و از بدهکاران نادیده بگیرند و آنها هم بپذیرند و خداوند عزّ و جلّ به آنها عوض دهد.

انسان عالم، اقتضای عمل دارد وقتی یک چیزی را دانستید، مثل طبیب که می‌داند این دوا یا غذا، برایش خوب است، علم او اقتضا دارد که عمل کند ولی گاهی خود طبیب عمل نمی‌کند، مثلاً خود طبیب سیگار می‌کشد، او برخلاف علم خودش عمل کرده است. گاهی زائر نیز در مسیر زیارت اباعبدالله قرار می‌گیرد، اما غیبت می‌کند، تهمت می‌زند، دروغ می‌گوید، به نامحرم نگاه می‌کند و...؛ مسیر اباعبدالله و معرفت به ایشان باید باعث شود که ما گناهان را کنار بگذاریم نه اینکه خودمان را آلوده کنیم؛ وقتی می‌گوییم زیارت این بزرگواران این مقدار ثواب دارد، زمانی است که انسان این زیارت را با معرفت انجام دهد، حب امام حسین علیه السلام باعث شود که ما غیبت و تهمت و حرف مردم و تخلفات و... را کنار بگذاریم؛ اگر مبتلا به این تخلفات باشیم، این‌ها اقتضائات را کم می‌کند؛ آن اقتضایی که زیارت اباعبدالله علیه السلام داشته علت تامه نیست ولی اقتضایش هست.

ثانیاً: در روایات، شرایطی برای دعا و اجابت آن وجود دارد که آن شرایط هم باید مورد توجه قرار بگیرد که یکی از آن‌ها معرفت ائمه علیهم السلام است. معرفت یعنی علم و اعتقاد؛ وقتی اعتقاد شد دیگر قابل زوال نیست، *لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ* که می‌گوییم یعنی به اجبار نیست، من معتقد شدم، ساحران وقتی آن معجزه را از حضرت موسی دیدند ولو فرعون آن‌ها را تهدید کرد ولی چون اعتقاد پیدا کرده بودند گفتند اگر همه ما را دار بزنید و هر کاری بکنید ما دست از ایمان خود بر نمی‌داریم؛ اعتقاد این است. ما ایمان آوردیم، ما اگر اعتقاد به

اباعبدالله الحسین علیه السلام داشته باشیم و با اعتقاد این کار را انجام دهیم دیگر در این مسیر تخلفات و حرام و غیبت و تهمت و دروغ و نگاه به نامحرم و امثال این محرمات را انجام نمی‌دهیم. لذا آن علت تامه گاهی تحقق پیدا می‌کند و گاهی به نحو اقتضا است. آن به نحو اقتضا هم حتماً یک مزایایی دارد ولی ممکن است آن علت تامه محقق نشود.

در ادامه همین روایت پنجم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این سفری که برای زیارت اباعبدالله علیه السلام حرکت کردید اگر زائر در راه فوت کند، ملائکه آسمان نازل می‌شوند و این شخص را که در این مسیر کشته شده غسل می‌دهند و ابواب جنت برایش باز می‌شود؛ اگر زائر سالم ماند و به سلامت رفت و برگشت، باب رزق برایش باز می‌شود و به ازای هر درهمی که در این مسیر انفاق کرده باشد خدا در مقابلش ده هزار درهم به او عطا می‌کند و برای روز قیامتش ذخیره می‌شود، هنگام محشور شدن به او می‌گویند این مقدار درهم برای شما هست این‌ها همه عندالله تبارک و تعالی برای شما ذخیره می‌شود.

همان‌طور که در روایات قبل ذکر شد ولو مقتضای روایات این گروه وجوب بود اما جمع بین این روایات با سایر روایات این است که حمل بر استحباب مؤکد کنیم.

در بحث مطلق و مقید علمای اصول قائل‌اند زمانی از مقتضای یک روایت دست برمی‌داریم و آن را بر روایت دیگر حمل می‌کنیم که دو روایت متنافیین باشند یعنی یکدیگر را نفی نمایند در حالی که روایات زیارت اصطلاحاً مثبتین هستند لذا همدیگر را تقیید یا تخصیص نمی‌زنند؟^۱

۱. کفایة الأصول، ص ۲۵۱.

در حل این مطلب باید گفت این قاعده اصولی وقتی درست است که دو دلیل متعارض در مورد واحد نباشند؛ اما چون همه این روایات، در مورد زیارت ابی‌عبدالله^ع سخن می‌گویند ثبوتاً نمی‌توانند با هم در تعارض باشند پس راه حل آن این است که بگوییم آن روایاتی که ظهور در وجوب دارند، حمل بر استحباب مؤکد شوند.

این پنج روایت نمونه از موارد مختلف بود که هم از نظر سند و هم از نظر دلالت تام بودند و از آن‌ها استحباب را استفاده می‌کنیم.

در پایان باید این نکته را متذکر شد که گرچه در جمع دلالتی روایات به این نتیجه رسیدیم که اصل زیارت امام حسین^ع مستحب مؤکد است اما برخی مثل مرحوم شیخ حر عاملی صاحب وسایل الشیعه، در ابتدای بابی که این روایات را ذکر می‌کند می‌نویسد «باب وجوب زیارة الحسین علی شیعتهم کفایة»^۱ که در واقع فتوای ایشان است یعنی ایشان زیارت اباعبدالله الحسین^ع را واجب می‌داند اما به نحو وجوب کفایی؛ یعنی آن روایاتی که واجب، مفترض، واجبة علی الرجال و النساء و امثالهم داشت، همه این روایت حداقل وجوب کفایی را دلالت می‌کند. وجوب کفایی به این معنا است که وقتی جمعیت زیادی می‌روند و شرکت می‌کنند آن وجوب از دیگران ساقط می‌شود اما استحباب نفسی به جای خودش باقی است، چرا که می‌شود یک امری واجب کفائی باشد و فی نفسه مستحب باشد؛ از باب تشبیه، مثل وضو که مستحب نفسی است ولی برای نماز واجب می‌شود، زیارت اباعبدالله^ع از

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۴۴۳.

یک جهت واجب کفایی است و از جهت دیگر مستحب نفسی است که صاحب وسائل استفاده و خوب کفایی کرده‌اند.

گروه دوم: روایات زیارت اربعین

این گروه از روایات در خصوص زیارت امام حسین علیه السلام در روز اربعین است. روایت اول: روایتی است که از امام عسگری علیه السلام روایت شده که حضرت می‌فرماید: «عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ صَلَاةُ الْخَمْسِينَ وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ وَ التَّحَنُّمُ فِي الْيَمِينِ وَ تَغْفِيرُ الْجَبِينِ وَ الْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۱ علامات مؤمن پنج چیز است: یکی نمازهای ۵۱ رکعتی است، که نمازهای شب و نوافل و نمازهای یومیه مجموعاً ۵۱ رکعت می‌شود؛ دوم زیارت اربعین، بعد از اینکه نماز به‌عنوان اولین علامت برشمرده شد، دومین علامت زیارت اربعین است؛ انگشتر در دست راست داشتن، سجده بر خاک گذاشتن و جهر به بسم‌الله الرحمن الرحیم. باید این روایت را از دو جهت بررسی کرد:

۱. سند روایت

شیخ مفید در کتاب المزار و شیخ طوسی در تهذیب این روایت را به صورت مرسل از امام عسگری علیه السلام نقل کردند اما از سه طریق می‌توان وثوق به صدور این روایت پیدا کرد.

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۵۲.

طریق اول: ابن مشهدی صاحب کتاب مزار کبیر وقتی این روایت را نقل می‌کند می‌گوید: «بالاسناد عن ابی هاشم جعفری»^۱ یعنی روایت را مسنداً نقل می‌کنیم؛ ثانیاً، در مقدمه کتابش شهادت می‌دهد که آنچه من در این کتاب روایت مرسل ذکر کردم راویانش همه ثقه هستند؛ «فقد جمعت فی کتابی هذا من فنون الزیارات من مشاهد المشرفات... ممّا اتّصلت به من ثقات الرّواة إلی السّادات»^۲ همه روایاتی که نقل می‌کند از طریق روات ثقه، به ائمه علیهم‌السلام متصل است؛ شبیه آنچه صاحب کامل الزیارات، گفته است روایت ایشان هم اعتبار دارد.

طریق دوم: تمسک به قاعده تسامح در ادله سنن که قبلاً بیان و بررسی شد. طریق سوم: عمل مشهور؛ یعنی مشهور علما از صدر اسلام تا الآن^۳ به این روایات عمل کرده و فتوا داده‌اند؛ مثل مرحوم آیت‌الله شاهرودی، مرحوم حکیم، تمام علما این مسیر را پیاده طی می‌کردند و این‌ها همه در کتاب‌هایشان، در استفتائاتشان و در فرمایشاتشان گفته‌اند که عمل به این روایات را از صدر اسلام داشتیم.

۲. دلالت روایت

قرار گرفتن زیارت اربعین در کنار مواردی که اکثراً واجب نیستند دلالت

۱. المزار الکبیر، ص ۳۵۲.

۲. همان ص ۲۸.

۳. دو نکته، نکته اول، منظور از عمل مشهور، عمل به روایت در فتوا دادن است نه عمل شخصی، نکته دوم مراد از جبران ضعف سند روایت بواسطه عمل مشهور، منظور قدماء می‌باشد نه متأخرین و معاصرین (دبیر علمی).

می‌کند که زیارت اباعبدالله الحسین علیه السلام مستحب است. نکته‌ای که باید در مورد دلالت این روایت توضیح داد، این است که دو احتمال در مورد زیارة الاربعین وجود دارد: احتمال اول، مقصود از زیارت اربعین این باشد که در خانه خود یا هر مکانی زیارت خوانده شود؛ احتمال دوم هم این است که در روز اربعین در کربلا حاضر شده و قبر امام زیارت شود. حتی اگر احتمال اول، مقصود باشد یکی از مصادیقش این است که انسان خدمت اباعبدالله علیه السلام برود و آنجا زیارت اربعین را بخواند. بنابر هر دو احتمال مدعای ما ثابت می‌شود که زیارت اربعین از مستحبات و یکی از مواردی است که ثواب زیادی بر آن مترتب و از علامات مؤمن هست. البته در حال حاضر، پدیده جدیدی با عنوان «پیاده روی» مطرح است که در این روایت به آن اشاره نشده اما در ادامه ادله استحباب پیاده‌روی ذکر می‌شود.

روایت دوم: روایتی است طولانی منقول از امام صادق علیه السلام در مورد نحوه زیارت در اربعین است: عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: قَالَ لِي مَوْلَايَ الصَّادِقُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فِي زِيَارَةِ الْأَرْبَعِينَ تَزُورُ عِنْدَ اِزْتِفَاعِ النَّهَارِ وَتَقُولُ السَّلَامَ عَلَيَّ وَلِي اللَّهُ...^۱ ولو اینکه در سند این روایت برخی از روایت^۲ توثیق خاص ندارند اما بواسطه مبنایی که قبلاً به آن اشاره شد، مثل قاعده تسامح در ادله سنن و عمل مشهور قدماء که بزرگانی مثل آیت‌الله بروجردی و مرحوم امام و ... عمل مشهور قدما را جابر ضعف سند می‌دانند؛ روایت قابل استناد می‌باشد.

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۳.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَعْمَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَسْعَدَةَ.

از نظر دلالت، این روایت به طور کامل بر زیارت امام حسین^ع در روز اربعین دلالت می‌کند. فرق این روایت با روایت قبل در این است که امام^ع برای این روز زیارتنامه خاصی بیان کرده که نشانگر فضیلت زیارت این روز است، پس زیارت امام حسین^ع در روز اربعین وارد و حتی موضوعیت دارد.

گروه سوم: بررسی روایات پیاده‌روی

بعد از اثبات اصل مطلوبیت زیارت امام حسین^ع و مطلوبیت زیارت امام^ع در روز اربعین، نوبت به بررسی پدیده «پیاده‌روی» برای زیارت امام^ع است آیا پیاده‌روی هم جزء زیارت است و از سوی ائمه بیان شده است؟ در این موضوع هم روایاتی وارد شده که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد اما قبل از بررسی روایات، اگر مطلوبیت پیاده‌روی در مطلق زیارت امام، ثابت شود، مطلوبیت پیاده‌روی در اربعین هم ثابت می‌شود و دیگر لازم نیست در خصوص زیارت اربعین دلیل خاص داشته باشیم.

روایت اول: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ^ع: يَا حُسَيْنُ! مَنْ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَرِيدُ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ^ع إِنْ كَانَ مَا شِئَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَ مَحَى عَنْهُ سَيِّئَةً حَتَّى إِذَا صَارَ فِي الْحَائِرِ كَتَبَهُ اللَّهُ مِنَ الْمُصْلِحِينَ الْمُتَتَجِبِينَ [الْمُفْلِحِينَ الْمُنْجِحِينَ] حَتَّى إِذَا فَضَى مَنَاسِكَهُ كَتَبَهُ اللَّهُ مِنَ الْفَائِزِينَ حَتَّى إِذَا أَرَادَ الْإِنْصِرَافَ أَتَاهُ مَلَكٌ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ^ص يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ اسْتَأْنِفَ الْعَمَلَ فَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا مَضَى^۱.

۱. کامل‌الزیارات، ص ۱۳۲.

امام صادق علیه السلام به حسین می‌فرماید: کسی که از منزلش خارج شود و زیارت قبر اباعبدالله الحسین علیه السلام را اراده کند اگر پیاده برود هر قدمی که برمی‌دارد یک حسنه برایش ضبط می‌شود و یک سیئه از او محو می‌شود تا اینکه به حرم حضرت برسد، در آن موقع که با پای پیاده رفت و به حرم رسید و زیارت انجام داد، این فرد جزء مصلحین و منتجبین هست، تا اینکه زیارتش را در حرم اباعبدالله الحسین انجام دهد، حال که از صالحین شده، جزء فائزین است که مقام خیلی بالایی است. وقتی زیارتش را انجام داد، ملکی می‌آید و می‌گوید: رسول خدا به تو سلام می‌کند و به تو می‌گوید عمل تو از اول شروع شده چرا که گناهان گذشته تو بخشیده شد؛ مثل اینکه از مادر متولد شدی، دیگر پاک شدی، شاید رسیدن زائری که پیاده می‌رود به این مقام برای آن باشد که این پیاده رفتن خلوص بیشتری می‌خواهد. پس این روایت کاملاً بر اصل مشروعیت پیاده‌روی بواسطه اجر و ثوابی که بر آن قرار داده شده، دلالت می‌کند.

روایت دوم: عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَهُوَ يَقُولُ مَنْ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام مَا شِئاً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ أَلْفَ دَرَجَةٍ فَإِذَا أَتَيْتَ الْفُرَاتَ فَاغْتَسِلْ وَ عَلَّقْ نَعْلَيْكَ وَ امْسُ حَافِيَاً وَ امْسُ مَشَى الْعَبْدِ الدَّلِيلِ فَإِذَا أَتَيْتَ بَابَ الْحَائِرِ فَكَبِّرْ أَرْبَعاً ثُمَّ امْسُ قَلِيلاً ثُمَّ كَبِّرْ أَرْبَعاً ثُمَّ أَنْتِ رَأْسُهُ فَفِيفْ عَلَيْهِ فَكَبِّرْ أَرْبَعاً [فَكَبِّرْ وَ صَلِّ عِنْدَهُ وَ اسْأَلْ] وَ صَلِّ أَرْبَعاً وَ اسْأَلِ اللَّهَ حَاجَتَكَ.^۱

ابی الصامت از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت می‌فرماید: هر کس پیاده برای زیارت به قبر حسین برود خدا به ازای هر قدمش هزار حسنه و هزار سیئه از او محو و هزار درجه او را بالا می‌برد. سپس حضرت، آداب چگونگی زیارت کردن را به راوی تعلیم می‌دهد.

تنصیب به زیارت «ماشیا» در این روایت، بر فضیلت مشی و پیاده‌روی برای زیارت دلالت می‌کند.

روایت سوم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: يَا عَلِيُّ زُرِ الْحُسَيْنَ وَلَا تَدْعُهُ قَالَ قُلْتُ مَا لِمَنْ آتَاهُ مِنَ الثَّوَابِ قَالَ مَنْ آتَاهُ مَاشِيًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَ مَحَى عَنْهُ سَيِّئَةً وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَةً فَإِذَا آتَاهُ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ مَلَكَينِ يَكْتَبَانِ مَا خَرَجَ مِنْ فِيهِ مِنْ خَيْرٍ وَ لَا يَكْتَبَانِ مَا يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ مِنْ شَرٍّ وَ لَا غَيْرَ ذَلِكَ فَإِذَا انْصَرَفَ وَ دَعَاؤُهُ وَ قَالُوا يَا وَلِيَّ اللَّهِ مَغْفُورًا لَكَ أَنْتَ مِنْ حِزْبِ اللَّهِ وَ حِزْبِ رَسُولِهِ وَ حِزْبِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِهِ وَ اللَّهُ لَا تَرَى النَّارَ بِعَيْنِكَ أَبَدًا وَ لَا تَرَكَ وَ لَا تَطْعَمَكَ أَبَدًا.^۱

صدر این روایت مانند روایت قبلی است؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اباعبدالله الحسین علیه السلام را زیارت کن، - امر می‌کند - زیارت کن و زیارت ایشان را کنار نگذار. راوی بعد از امر امام، سؤال می‌کند: کسی که زیارت اباعبدالله علیه السلام را انجام دهد چه ثوابی دارد؟ محل استشهاد همین جواب است امام می‌فرماید: کسی که پیاده به زیارت قبر حسین علیه السلام برود، به ازای هر قدمش یک حسنه برای او ثبت و یک سیئه از او محو می‌شود و ...^۲

۱. همان ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲. تذکر دوباره این مطلب لازم است که ظاهر یا نص روایاتی که ذکر شده دلالت بر اینکه می‌کند که همه گناهان بخشیده می‌شود اما باید توجه داشت لازمه این روایات، تعطیلی باقی

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که در زمان صدور روایات، مثل زمان ما ماشین یا هواپیما نبوده بنابراین مردم مجبور بودند پای پیاده به زیارت بروند، آیا در این زمان که ماشین و هواپیما وجود دارد باز همین ثواب‌ها برای زیارت وجود دارد؟

در جواب باید گفت: هر زمانی برای خود مرکبی داشته، این چنین نبوده که زمان صدور روایات مرکب نبوده بلکه در آن زمان اسب و شتر و ... به‌عنوان مرکب بوده و حضرت با توجه به وجود همان مرکب‌ها می‌فرمایند کسی که پیاده برود چنین ثوابی دارد، یعنی پیاده‌روی خصوصیت دارد، پس الآن هم همان ثواب‌ها برای پیاده‌روی وجود دارد.

روایات دیگری هم با همین مضمون فضیلت پیاده‌روی وجود دارد که می‌توان ادعای تواتر کرد؛ از این روایات متواتر، در مرحله اول، اصل زیارت امام حسین علیه السلام استفاده می‌شود بدین معنا که اصل زیارت، مستحب مستقل است؛ در مرحله دوم، زیارت اربعین مستحب در مستحب است و در مرحله سوم، زیارت پیاده و ماشیاً مستحب در مستحب در مستحب است؛ و این‌ها هر کدام جدا جدا یک نوع استحباب و تأکیدی از ناحیه ائمه علیهم السلام دارند.

همان‌گونه که قبلاً هم اشاره شد در روایتی که حضرت می‌فرمایند



شریعت نیست به این معنا کسی بگوید حالا که زیارت امام حسین علیه السلام این همه ثواب دارد و ... پس راحت مرتکب گناه شوم و واجبات خودم را انجام ندهم ... این تفکر کاملاً ناصحیح است و تفکر فرقه‌های مثل مرجئه است که ائمه با این تفکر، با شدت برخورد می‌کردند.

«لاتدعه» زیارت اباعبدالله الحسین را رها نکنید. حداقل آن است که این روایت بر وجوب کفایی و استحباب نفسی دلالت دارد.

سیره

سیره مسلمانان، دلیل دیگری است که می‌توان بدان اشاره کرد؛ سیره مسلمانان از دیرباز چنین بوده که روز اربعین به زیارت امام حسین علیه السلام می‌رفتند. نکته قابل توجه این است که این سیره، از سیره‌های مستحدثه نیست بلکه به زمان معصوم متصل است، این سیره مستمره از زمان خود ائمه، بهترین دلیل بر این مدعاست؛ اولین زائر حضرت در اربعین جابر بن عبدالله انصاری بوده است، حتی طبق روایتی خود اهل بیت هم آمدند؛ همه این‌ها بر این دلالت می‌کند که روز اربعین - مخصوصاً ماشیاً - دارای خصوصیتی است که هر کسی قدرت و توان دارد این کار را انجام دهد و خدا این ثواب‌هایی که در این روایات ذکر شده به آن‌ها اعطا خواهد کرد.

❖ سؤال: آیا در زمانی‌های که راه بسته است مثل زمان صدام، آیا مسلمانان وظیفه‌ای دارند؟ آیا باید هر طریقی شده خودشان را به کربلا برسانند؟!

کسانی که قدرت دارند و می‌توانند این کار را انجام دهند برای آن‌ها استحباب مؤکد دارد ولی نمی‌توان گفت که در این زمان وجوب دارد؛ چون افراد زیادی برای زیارت می‌روند. زمانی مردم دستشان را می‌دادند و زیارت می‌رفتند، علما هم اشکال نمی‌کردند به خاطر اینکه در آن زمان کسی زیارت نمی‌رفت، الآن که زیاد به زیارت می‌روند وجوب کفایی دارد و استحباب نفسی مؤکد از این روایات استفاده می‌شود.

❖ سؤال: بعد از اثبات استحباب مؤکد زیارت پیاده اربعین، اگر پدری فرزندش را از زیارت اربعین منع کند، وظیفه فرزند چیست؟ آیا باید اطاعت کند یا به زیارت برود؟!

چنانچه ثابت کردیم زیارت و پیاده‌روی اربعین مستحب مؤکد است اما اطاعت از اوامر و نواهی پدر واجب است، پس بین زیارت و اطاعت پدر، اطاعت پدر مقدم است. چون اصلاً بین مستحب و واجب تعارض و تنافی نیست و حتماً باید واجب را مقدم کرد.

اربعین، هویت‌بخشی و سرمایه اجتماعی

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدسجاد ایزدهی

سؤالی که بعد از خواندن روایت معروف امام حسن عسکری علیه السلام که می‌فرماید: «عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ صَلَاةُ الْخَمْسِينَ وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ وَ التَّحَنُّمُ فِي الْيَمِينِ وَ تَغْفِيرُ الْجَبِينِ وَ الْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۱ ایجاد می‌شود این است که چگونه پنج نشانه برای مؤمن شمرده می‌شود؟! انگار علامت ششمی نیست و این‌ها علامت معینه یک فرد مؤمن است؟

ابتدا لازم است روایت را توضیح داده تا خوانندگان محترم با آن ارتباط برقرار کرده و بعد از آن وارد بحث اصلی شویم.

مراد از علامات المومن چیست؟ یک وقتی می‌گویند از ویژگی‌های مؤمن این است که فلان رفتار را انجام می‌دهد، این باور را دارد، ولی الآن صحبت

۱. علامات مؤمن پنج چیز است: نمازهای پنجاه و یک رکعتی که هفده رکعت نماز واجب و ۳۴ رکعت نماز مستحبی، انگشت به دست راست کردن و نشانه و جای سجده بر روی پیشانی بودن، بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم و در نهایت زیارت الاربعین؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶ ص ۵۲ ح ۱۲۲.

از علامت است؛ علامت آن چیزی است که هویدا، پیدا و ظاهر است، آن چیزی که به صورت عادی وقتی یک شخصی را ببینیم به این باور می‌رسیم که این ویژگی را دارد مثلاً وقتی شخصی معمولاً تسبیح در دست دارد همه فکر می‌کنند که ذکر می‌گوید، این علامت ظاهری است شاید واقعاً این‌گونه نباشد، شخص اگر بخواهد خودش را به ذاکرین تشبیه کند، تسبیح دست می‌گیرد یا اگر کسی بخواهد بگوید من تمایلی به فرهنگ غرب دارم، از کراوات استفاده می‌کند، این نشانه‌هایی است که به واسطه آن می‌شود فهمید که شخص در چه وادی سیر می‌کند.

در این روایت مؤمن، به معنای کسی که ایمان به خدا دارد، نیست؛ این یک اصطلاح است، مراد از مؤمن به معنای واقعی در این روایت یعنی شیعه، یعنی شیعیان اهل بیت؛ اگر قرار باشد شیعیان اهل بیت یک نماد و نشان‌های داشته باشند عمدتاً در همین مواردی که در روایت ذکر شده، وجود دارد یعنی در زمان خودش لاقلاً این‌گونه بوده است یعنی وجه تمایز در جامعه این‌گونه هویدا بود که این‌ها شیعه علی بن ابیطالب هستند؛ عادت داشتند انگشتر به دست راست می‌کردند، غیر از نمازهای واجب، ۳۴ رکعت نماز مستحب می‌خواندند؛ معمولاً مؤمنان آنهایی که باور دارند از بس عبادت می‌کنند، پیشانی‌هایشان نشانه‌های عبادت وجود دارد؛ باز به صورت ظاهر، مؤمن موقع خواندن حمد و سوره در نماز، بسم‌الله را بلند می‌خواند؛ این نشانه‌های ظاهری است که معلوم بشود که این شخص این باور را دارد همچنان که مثلاً اذان در جامعه مسلمانان نشانه هویت مسلمان‌ها است، وقتی اذان پخش می‌شود معلوم می‌شود این‌ها مسلمان هستند؛ حجاب همین‌گونه است؛ در سرزمین‌های شیعه‌نشین معمولاً در اذان، شهادت سوم یعنی شهادت به ولایت

را می‌گویند که مربوط به این کشورهاست یعنی شیعه‌مذهب هستند؛ - فعلاً حکم شرعی این عمل که گفتنش مستحب است یا نه؟ مدنظر ما نیست - نمادها نشان می‌دهد که این مردم در چه فضایی زندگی می‌کنند.

این روایت، مجموعه‌ای از ویژگی‌های ظاهری را برمی‌شمرد که جزء ویژگی‌های ظاهر جامعه است و الا اینکه شما بخواهید بگویید که فقط زیارت اربعین نشانه مؤمن است، چنین نیست، چون زیارت عاشورا هم نشانه مؤمن است، تلاوت قرآن هم نشانه مؤمن است؛ اینکه از بین این همه ادعیه چرا زیارت اربعین؟ چرا تخرم بالیمین؟ بسم الله را بلند گفتن و... این‌ها نشانه‌هایی است که مؤمنان را در جامعه به این اوصاف می‌شناسند، معلوم می‌شود کسانی که این نشانه‌ها را دارند، این‌ها شیعه هستند؛ معلوم می‌شود این باور در دل این‌ها وجود دارد.

مراد از زیارت اربعین خواندن زیارت اربعین در یک روز مشخص از روی یک متن نیست، به قرینه ترادف سایر فقرات چهارگانه که مراد، جلوه ظاهری از یک رفتارهای مؤمنانه است؛ زیارت اربعین هم طبیعتاً به همان نسبت است. بر همین اساس که مراد از زیارت اربعین چیست و چرا ما این را از علامات مؤمن فرض می‌کنیم؛ برای اینکه توضیح داده باشم که چگونه اربعین نماد هویت جامعه شیعی است؛ باید مقدمه‌ای ذکر شود.

همه کسانی که حج مشرف شده یا شنیده‌اند، می‌دانند که حاجی در ایام حج، یک سری رفتارهای ظاهری انجام می‌دهد که نشان از یک محتوای باطنی دارد، بلکه خود فریضه حج، یک نماد است که اگر قرار باشد اسلام را با آن معنا کنیم، می‌گوییم یکی از نشانه‌های اسلام، کعبه است، یا یکی از نشانه‌های اسلام حج است؛ سؤال این است که مگر کعبه یا حج چه ویژگی

دارد که نشانه و نماد اسلام است؟

ویژگی آن این است که همه مسلمانان به آن باور دارند، در صورت استطاعت بر آن‌ها واجب می‌شود در آنجا گرد هم آیند، حج نماد اسلام است آن هم نماد رفتاری؛ نمادی که همه مسلمان‌ها انجام می‌دهند فارغ از اینکه چه مذهبی داشته باشند. در حج یکسری رفتارهایی وجود دارد که این رفتارها هر کدام نمادی است از یک مطلبی؛ اینکه فرد دور خانه خدا بگردد، به شکل خاصی هم بگردد یعنی سمت چپ باید رو به کعبه باشد و دور بزند، هفت دور هم بزند، صفا و مروه برود، موهای سر خود را بتراشد، قربانی کند و... این‌ها نمادی است برای یک هویتی، برای مسلمان‌هاست که طبعاً این هویت را باید در زندگی‌شان اعمال کنند، مثلاً وقتی گوسفند را قربانی می‌کنند این نماد قربانی نفسشان است.

حدیث معروف شبلی^۱ که در آنجا برخی فلسفه‌های حج برشمرده شده است که چرا من در آنجا غسل احرام می‌کنم؟ وقتی احرام انجام می‌دهم و لباس‌های دنیا را در می‌آورم و... این نمادها نشان از یک واقعیتی دارد؛ نشان از یک هویتی دارد که مسلمان‌ها همه باید خودشان را با آن وفق بدهند. لذا وقتی همه مسلمان‌ها در یک مکانی جمع می‌شوند از هر سنخ و صنف و از هر زبان و ملت و از هر کجای عالم، وقتی همه جمع می‌شوند با یک هویت واحد با یک منطق واحد، این عمل را انجام می‌دهند، حج می‌شود نماد وحدت مسلمان‌ها نسبت به واحد مشترک زندگی و دین ایشان است؛ حج

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، صص ۱۶۷-۱۷۲.

می‌شود نماد و هویت رفتاری همه مسلمان‌ها که یک مؤلفه رفتاری است. اگر قرار باشد شیعه یک هویت رفتاری واحد داشته باشد یعنی همه بر اساس منطق واحد، یک رفتار واحد را در زمان واحد انجام دهند که وقتی بگویند این نماد چیست؟ بتوان جواب داد؛ همانطور که می‌گویند کعبه، نماد اسلام است، نماد شیعه نیست یعنی اصلاً آنجا قرار نیست شیعه و سنی معلوم بشود لذا آنجا معین شدن این که چه کسی شیعه و چه کسی سنی است، نقض غرض است؛ باید وحدت را حاکم کرد، حتی باید در نمازهای آن‌ها شرکت کرد تا در نهایت، این وحدت، به تقابل با نظام کفر منجر شود.

اگر قرار باشد این منطق و هویت را در شیعه جستجو کنیم، کجا می‌توان آن را یافت؟ زیارت امیرالمؤمنین داریم، زیارت امام حسین داریم، زیارت امام رضا داریم؛ کلاً زیارت جزء نمادهاست اما اختصاص به شیعه ندارد مثلاً حنفی‌ها با زیارت مشکلی ندارند، حتی با توسل به اهل بیت مشکلی ندارند بلکه آن‌ها را می‌پسندند اما آن نماد واحدی که همه شیعه برای او رفتار می‌کنند و جای دیگری وجود ندارد، نماد اربعین است؛ حرکت از یک مکان به مکان دیگر، نماد است؛ اما پشت این نماد چه چیزی وجود دارد؟ مثل بقیه نمادها که در حوزه اسلام و کعبه گفته شد اگر بخواهیم هویت شیعه را یا علامت مؤمن را معنا کنیم قطعاً پشتوانه معنایی دارد همچنان که مثلاً نماز پنج‌گانه و یک رکعتی یک پشتوانه معنوی دارد در زیارت اربعین هم با توجه به اینکه همه شیعیان یا می‌روند یا دغدغه دارند یا می‌خواهند بروند یا همچنان که در زمان حج همه دل‌باخته حج هستند زمان اربعین همه شیعیان این دغدغه را دارند از همه جای جهان، با هر زبانی، گرد هم می‌آیند و مناسکی را انجام می‌دهند و آنجا و در آن زمان، نماد هویت شیعه فارغ از اینکه شیعیان هم هر کدام چه

اختصاصاتی دارند آنجا هویدا می‌شود. نماد وحدت شیعه است، نماد قدرت شیعه است، نماد قدرت‌نمایی شیعه است؛ آنجا جایی است که همه شیعیان گرد هم می‌آیند، باهم صحبت می‌کنند مثل حج که مسلمانان گرد هم جمع می‌شوند و طبعاً در آنجا هویت شیعی شکل می‌گیرد نه هویت ایرانی یا عربی یا آذربایجانی، نه فلان کشور، همه کشورها باهم. حال بر چه اساس؟

نکته‌اش این است که اگر در حج، نماد اجتماع ما، نماد گرد هم آمدن ما، اسلام و توحید است، اینجا هم امام حسین علیه السلام نماد و دال مرکزی است؛ اگر در کعبه ما دور یک خانه‌ای که مستند به خدا است دور می‌زنیم و نماد توحید است، در ماجرای اربعین هم ما از مکانی حرکت می‌کنیم و به مکان دیگر می‌رسیم، اینجا دیگر بحث توحید مطرح نیست، بحث حرکت و قیام و رسیدن به مقصد است لذا از یک جایی شروع می‌کنیم و به یک جای دیگری ختم می‌کنیم؛ اینکه به کجا ختم می‌کنیم، نمادش امام حسین علیه السلام است. تمام شدن حرکت به امام حسین علیه السلام یعنی ظلم‌ستیزی در حوزه اجتماعی؛ اینکه برای حکومت محوری حرکت کرده باشند؛ اینکه در حوزه الهیات، اجتماعیات، در همه حوزه‌ها و همه مواردی که هست برای شیعه است و تا وقتی که امام حسین علیه السلام هست هیچ‌وقت هویت شیعه از بین نمی‌رود؛ هویت شیعه با امام حسین علیه السلام پیوند خورده است. گرچه در بسیاری از ایام و مناسبت‌ها، ذکر و یاد امام حسین علیه السلام وارد شده است اما آن چیزی که همه دور هم جمع می‌شوند، حال یا به نماد بازگشت اهل بیت است اگر اسرا بازگشتند، یا نه نماد بازگشت همه مردم به ارزش‌های امام حسین است.

این نماد، یک پوسته‌ای دارد که این پوسته مشتمل بر حرکت کردن، خسته شدن، در راه بودن، و ... است، اما آیا این‌ها اصل است یا در ورای آن‌ها چیزی

نهفته است که آن چیز، هویت ما را تشکیل می‌دهد. آن اندیشمند غربی که وقتی وارد ایران شد، گفت: نماد شیعه را اگر بخواهیم ارزیابی کنیم به دو دال مرکزی می‌رسیم، یکی بحث قیام امام حسین است (پرچم سرخ حسینی) و یکی هم بحث مهدویت است (پرچم سبز مهدوی) یعنی الگو گرفتن از جامعه حسینی و حرکت به سمت جامعه مهدوی، این مسیر مسیری است که به سمت حسینی شدن حرکت می‌کنیم اما مسیر جامعه، مسیر مهدوی است؛ یعنی در این مسیر اولاً باید پذیرفت و دانست که باید سختی‌ها را به جان خرید، حرکت کردن را باید به جان خرید؛ یکجا ماندن، حرکت کردن نیست. برای رسیدن باید با یک تکافل اجتماعی همگانی باشد تا اینکه همگان با کمک هم بتوانند برسند؛ لذا در آنجا برترین نمادش، بحث تکافل و تعاون است، همه به هم کمک می‌کنند تا اینکه برسند، نه فقط کمک می‌کنند بلکه در این مسیر به مصداق «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^۱ و «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» همه سبقت می‌گیرند برای اینکه به دیگری کمک کنند.

مشایه یا پیاده‌روی اربعین، شاید از عجیب‌ترین صحنه‌های عالم باشد! بسیاری التماس کنان از شما می‌خواهند که از غذای اربعین بخورید با کمترین بهره‌های زندگی، شما را دعوت می‌کنند به اینکه بروید و در آنجا استراحت کنید یا آنجا بخوابید یا اینکه آنجا کمکی به شما کرده باشند در حالی که نه زوار طلبی دارند نه آن‌ها بدهکار هستند که اگر هم داشتند با این افتخار این کار را انجام نمی‌دادند. این پدیده نمونه‌ای از جامعه مهدوی است، جامعه‌ای

که همه به هم کمک می‌کنند چون جیششان باهم فرق نمی‌کند.^۱

بحث تکافل و تعاون در جامعه، یعنی کمک کردن به هم، جیششان باهم فرق نکردن، در راه مانده‌ای را کمک کردن برای رسیدن به مقصود، این نکته‌ای است که در جهان نظیر ندارد. اگر این تلویزیون‌ها، این دوربین‌ها می‌توانستند به معنای واقعی این صحنه‌ها را به تصویر بکشند معلوم می‌شود که این صحنه‌ها هیچ‌گاه و هیچ‌جا نظیر ندارد. این پدیده، یک مدل و سبک زندگی است که فقط برای پیروان ابی‌عبدالله^ع وجود دارد و لاغیر. در زندگی شخصی وقتی پای حساب و کتاب می‌آید، حساب دو دو تا چهار تا را می‌کنند، اما وقتی امام حسین^ع می‌آید حساب‌ها برمی‌گردد، حساب‌ها عوض می‌شود، مسئله عمده، حرکت کردن به سمت آن آرمان است. نه فقط یک غایت، یک وقتی انسان می‌خواهد به هدفی برسد به هر شکلی می‌تواند به هدف برسد مثلاً با هواپیما برود، با ماشین برود، اما در این مسیر، زائر می‌گوید پیاده، گام به گام بروم، در راه بانفکر و تأمل بروم! با سختی به محبوب برسم و با آرامی به دست نیاوردن است.

ماجرای ربیعین از جهت اجتماعی، حائز اهمیت است، وقتی زائر در مسیر می‌رود یکی فارس زبان، دیگری ترک زبان، انگلیسی زبان و فرانسه زبان

۱. یکی از زوار تعریف می‌کرد می‌گفت در حین پیاده‌روی دیدم یک کسی از انواع و اقسام پول‌های عراقی داخل سینی گذاشته بود تا هرکسی از هرکدام نیاز دارد، بردارد. مقداری جلو رفتم بینم کی پول برمی‌دارد و چقدر برمی‌دارد؟! گفت شاید نیم ساعت یک ساعت ایستادم دیدم کسی پول را بر نمی‌داشت!

و... با لهجه‌های مختلف حضور دارند. این آدم‌های مختلف، از جهان اسلام با خبر می‌شوند، از یکدیگر می‌پرسند آنجا چه خبر؟ شما چه می‌کنید، ما چه می‌کنیم، آیا آرمان او دارالایمان واقعی است؟ دارالایمان یعنی آنهایی که مؤمنانه و شیعه‌وار زندگی می‌کنند آیا وجود دارد؟ آیا در نیجریه بیش از ده میلیون آدم نیاز به کمک دارند ما به کمکشان می‌رویم؟ آیا اصلاً ما به آنها فکر می‌کنیم؟! یا فقط داریم به خودمان فکر می‌کنیم؟ یا با محوریت امام حسین علیه السلام جهانی فکر می‌کنیم؟!

لذا آن چیزی که از این روایت در حوزه نمادهای جامعه مؤمنانه استفاده می‌شود این است که وقتی داریم در این جامعه گام برمی‌داریم درحقیقت به همه عالم اعلام می‌شود که حرکتی و جریانی در شیعه با این ویژگی‌ها وجود دارد، ویژگی‌های بی‌ظنیری که هیچ‌جا وجود ندارد.

سؤالی که در این مرحله مطرح می‌شود این است که برای چه این رفتار را انجام می‌دهیم؟! برای پاسخ به این سؤال باید امتداد این رفتار را ملاحظه کرد، امتداد این رفتار یعنی جامعه‌ای که حرکت به سمت جلو دارد، حرکت به سمت عدالت و ظلم‌ستیزی دارد؛ چون مقصد این حرکت همین است، این حرکت به سمت آرامش روحی است؛ در زمانی که عالم به دنبال آسایش است، امام حسین علیه السلام دعوت به آرامش می‌کند. در دعوی بین آسایش و آرامش، عمده کشورهای برخوردار جهان که آسایش دارند، آرامش خود را از دست داده‌اند! این چشم‌انداز، ما را به آرامش باطنی دعوت می‌کند، آرامشی که از دل سختی بیرون می‌آید؛ آرامشی که به ظاهر در آن آسایش و رفاه نیست! یعنی این سختی یک آرامش دارد.

اثرات تمدنی اربعین

چشم انداز این حرکت (پیاده روی اربعین) نمادی از تمدنی است که می تواند بلکه باید ایجاد شود. این اربعین و معارف آن که نشانه مؤمن است، اگر توسعه داده شود آیا دیگر در جهان جنگی صورت می گیرد؟! آیا فقر و غنایی وجود دارد؟! آیا به واسطه ایثار و فداکاری مشتاقانه بر اساس یک باور اصیل، آیا اصلاً اختلاف طبقاتی وجود دارد؟ اگر نماد اربعین را امتداد دهیم یعنی یک گام جلو برویم و آن را به تمدنی مبتنی بر ایمان تبدیل کنیم، مبتنی بر امام حسین علیه السلام، مبتنی بر مهدویت؛ اگر تبدیل به یک نماد تمدنی شود آن وقت به جای اینکه رأی اکثریت، حاکم شود، ارزش ها حاکم می شود؛ به جای این که سرمایه داری غالب شود، عدالت حاکم می شود؛ به جای اینکه رضایت به ظلم حاصل شود، عدالت محوری حاصل می شود، به جای اینکه کشورها و ملت ها باهم بجنگند، ملت ها بر اساس ارزش ها روی به وحدت می آورند.

علت عدم بازتاب اربعین

اگر امروز دوربین ها این صحنه های عظیم را که رکورددار تجمع در جهان است، نشان نمی دهند تا اصلاً دیده نشود! بدان خاطر است که اگر ماهیت و هویت شیعی، سرمایه اجتماعی شیعی فراگیر شود و به منزله یک الگو و یک نماد تلقی شود، دیگر آن نظام های کاپیتالیستی و لیبرالیستی اصلاً جلوه ای نخواهد داشت؛ لذا به عمد نادیده گرفته و سانسور می کنند یا تا جایی که

بتوانند از بین می‌برند، اما حرارت و شور حسینی به گونه‌ای است که تا روز قیامت سرد نمی‌شود،^۱ ذهن‌ها فراموش نمی‌کنند و دل‌ها دوری زیارت را بر نمی‌تابند به همین خاطر علی‌رغم اینکه هر بار که زائر برای زیارت با سختی‌های زیادی مواجه می‌شود اما سال بعد مشتاق‌تر می‌رود چرا که تمام مقصود زائر اَبی‌عبدالله علیه السلام است.

نماندن در نماز

حال که اربعین نماز است نکته مهم این است که اگر از نماز گذر نکنیم و به هویت نماز نرسیم عملاً درگیر یک شکلی خواهیم شد که این شکل «لا یسمن ولا یغنی من جوع»^۲ می‌شود؛ همانگونه که غرض از نماز، فقط قیام و قعود نیست بلکه نمازگزار نماز می‌خواند تا با خدا صحبت کند «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۳ اینکه «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۴ مکرر خواندن نماز و نمازهای مکرر، باید نمازگزار را از ظاهر نماز عبور دهد و او را به یک باطنی برساند.

نمادها یک پوسته دارند که این پوسته باید ما را به یک باطنی برساند، اگر

۱. اشاره به حدیث «لَقَتَلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا» مستدرک الوسائل ج ۱۰، ص ۳۱۸.

۲. نه فریه می‌کند و نه بی‌نیاز می‌سازد، این اصطلاح عربی است تعبیرش به فارسی یعنی کار و عملی که بی‌اثر و بی‌خاصیت است.

۳. طه: ۱۴.

۴. عنکبوت: ۴۵.

کسی مثلاً نماد صلیب بر گردن خود می‌آویزد یعنی من طرفدار آن پیامبری هستم که این ویژگی را دارد نه اینکه چون چوب یا فلز است این کار را می‌کند چون فائده‌ای ندارد.

با توجه به اهمیت باطن عمل آیا پوسته دیگر ارزش ندارد؟ با تمام اهمیتی که باطن عمل دارد نباید دست از پوسته برداشت؛ چراکه اگر پوست از میوه گرفته شود این میوه بعد از یک ساعت خراب می‌شود! پوست باید باشد و حتماً به کار ما می‌آید اما نکته مهم این است نباید توجه به پوسته، ما را از باطن عمل غافل سازد.

سؤالی که باید بعد از توجه به باطن عمل، به آن پاسخ بدهیم این است اگر کسی به هر دلیلی به باطن و مغز عمل نرسید می‌توان توصیه کرد که دیگر عمل را انجام ندهد؟! به دیگر سخن، حال که به باطن نرسیدیم آیا دیگر پوسته فائده‌ای ندارد!؟

یقیناً نمی‌توان چنین توصیه‌ای کرد! گرچه بسیاری از مردم به باطن نماز نمی‌رسند ولی باید همین پوسته و ظاهر نماز را انجام بدهند، چرا که همین پوسته و ظاهر اثراتی دارد؛ بر اساس روایات هر نمازگزاری پنج بار در روز خود را تطهیر می‌کند^۱ یعنی اگر دروغ گفته یا غیبت کرده با خواندن نماز می‌گوید خدایا اشتباه کردم، تکرار ظاهر، انسان را از بسیاری از گناهان باز

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَوْ كَانَ عَلَى بَابِ دَارِ أَحَدِكُمْ نَهْرٌ فَأَغْتَسَلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَ كَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ مِنَ الدَّرَنِ شَيْءٌ قُلْنَا لَا قَالَ فَإِنَّ مَثَلَ الصَّلَاةِ كَمَثَلِ النَّهْرِ الْجَارِي كُلَّمَا صَلَّى صَلَاةً كَفَّرَتْ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ. تهذيب الأحكام، ج ۲، ص ۲۳۷.

می‌دارد یعنی اگر من آدمی باشم که حداقل روزی پنج بار نماز می‌خوانم، آن بغل دستی می‌گوید که این به درد خلاف کردن نمی‌خورد، این به درد دزدی نمی‌خورد چرا؟ چون نماز می‌خواند. پس خود پوسته یک محتوا و لوازمی دارد و امر مفیدی است.

اثر توجه به نماد این است که می‌گوید هویت من این است و من با کسی که این نماد و پوسته را ندارد، فرق می‌کنم. پس ظاهر و پوسته، هویت فرد و جامعه را تشکیل می‌دهد اگر من نماز می‌خوانم مشخص می‌کند که با آدم بی‌نماز، فرق دارم مثلاً اگر کسی مرا در خیابان دید با خود می‌گوید او با بقیه فرق می‌کند زیرا او نمازخوان است، این به درد کار خلاف نمی‌خورد!

گرچه می‌دانیم که همه نمی‌توانند به باطن اعمال برسند اما باید تلاش کرد که از پوسته به مغز برسیم، آنقدر تکرار کنیم تا به مغز برسیم. تربیت ما در زندگی مگر چگونه است؟ والدین ما به ما یاد دادند که این کار را نکن، ما هم یاد گرفتیم که این کار را انجام ندهیم؛ عادت کرده‌ایم که نکنیم؛ لذا گرچه انتظار نداریم که همگان به این وادی برسند اما رسیدن، نقطه مطلوب است؛ آیا همه کسانی که عزاداری می‌کنند، ذاتشان حسینی است؟ ممکن است برخی در خانه به زن و بچه خود ظلم کنند که اگر حسینی مطلق بودند این کار را نمی‌کردند اما مقول به تشکیک است یعنی دارای مراتب است، درصدی از حسینی بودن را خواهند داشت؛ ما باید در کنار گل باشیم تا بوی گل بگیریم؛ ما باید با نماز باشیم، با ائمه باشیم، با اربعین باشیم، تا لااقل بوی آن را بگیریم تا شبیه آن شویم و مثل آن با ما رفتار شود. لذا انتظار نیست که همه مردم این‌گونه شوند اما مطلوبیت دارد.

نتیجه عملی اربعین

سؤالی که وجود دارد این است که نمادی مثل حج که نماد هویت اسلامی است، یا نمادی مثل اربعین که نماد و هویت شیعه است، نتیجه و ماحصل توجه به این نمادها چیست؟ اگر من در پیاده‌روی اربعین شرکت می‌کنم و برمی‌گردم در این ده روز چه چیزی را یاد گرفتم؟ من یاد گرفتم انصاف را، عدالت و رزق را، تکامل و تکافل را، مهربانی با دیگران را، همراه دیگران تحمل کردن سختی دنیا را؛ اگر این اتفاقات بیفتد یعنی من به اربعین و به غایت آن رسیده‌ام.

علت تکرار اربعین

نماد اربعین برای ما تکرار می‌شود تا یادمان بماند آن ماهیت، آن غایت، آن سرمایه اجتماعی شیعیان که در عالم بی‌نظیر است؛ کاری که شیعیان در عراق انجام می‌دهند بی‌نظیر است؛ فاصله مکانی این حرکت را ببینید، قریب به پانصد کیلومتر از جنوب این کشور حرکت می‌کنند، حدود دوازده یا سیزده روز راه می‌پیمایند، بیش از بیست میلیون شرکت می‌کنند، از حیث تأمین غذا، امکانات خواب، امکانات بهداشتی، کاملاً توسط خود مردم است؛ حال شما مقایسه کنید با ایام حج؛ در ایام حج حدود سه میلیون مسلمان، در یک محدوده زمانی مشخص، با حمایت و پشتوانه دولت در عربستان حاضر می‌شوند اما شما شاهدید که بعد از ایام حج بسیاری از مناطق حاشیه‌ای مکه پر از آشغال است، کسی نیست جمع بکند یعنی در پایان ایام حج باید افرادی بیایند و جمع کنند اما در ماجرای اربعین، با این میزان جمعیت و فاصله زیاد،

مردم با کمترین صدمه به مقصد می‌رسند و عده‌ای به طور خودجوش مشغول تمیز کردن مسیر و جمع کردن زباله‌ها هستند. در مراسم حج سال ۱۳۹۶ چند نفر بخاطر بی تدبیری به شهادت رسیدند؟! اما در کربلا و پیاده‌روی این مشکلات را نداریم این فرهنگ و این هویت و این سرمایه اجتماعی که توانسته برترین مراسمات را در طول زمان بسیار طولانی، بدون هیچ مشکلی اداره کند؛ این را باید در کنار فرهنگ مادی گذارد و با آن مقایسه کرد! اگر قرار باشد ما سرمایه اجتماعی و هویت داشته باشیم، چه هویتی برتر و بهتر و بالاتر از مقوله اربعین که هم بعد محتوایی و هم بعد شکلی دارد.

امتداد اربعین

نکته بسیار مهم در بحث امام حسین و مهدویت، با همه محتوا و ساختار و تأثیراتی که در رفتار دارد، این است که این نماد و هویت را تبدیل به یک امتداد اجتماعی فراتر از مقوله خارجی آن (بودن در یک زمان مشخص) کنیم، اگر این منطق توسعه پیدا کند، علامت مؤمن که اربعین باشد، توسعه به جهان پیدا کند، منطق اربعین را توسعه بدسیم، اربعین امتداد پیدا کرده و در تمام عرصه‌های زندگی جاری و نهادینه می‌شود. منطقی که در اربعین حاکم است ممکن است برای بسیاری مردم باورپذیر نباشد، تا کسی نرود باور نمی‌کند، حتی آنهایی که رفتند هم باور نمی‌کنند، کسانی که هشت سال یا ده سال، پشت سر هم رفته‌اند، هنوز باور نمی‌کنند؛ این همه صمیمیت، محبت، گذشت و... چگونه و از کجا آمده است! آن وقت یک شخصی با منطق و حساب مادی غربی که اگر مهمان هم دعوت می‌کند و نهایت پذیرایی او یک چای یا عصرانه است، که آن هم نه لطافتی،

نه مهربانی، نه عشقی، نه هدفی، هیچ کدام را ندارد؛ این فرد چگونه می‌تواند اربعین را درک کند؛ پدیده اربعین پر از مهربانی و عشق و ایثار است که هیچ چیز دیگر را نمی‌توان جایگزین آن کرد.

بنابراین در جریان پیاده‌روی اربعین و این نماد، نیازمند توسعه آن هستیم؛ بخشی از ماجرای اربعین که اتفاق افتاده است این است که هویت شیعه در یک مکانی و یک منطقه زمانی و با این جمعیت را منتشر کرده؛ بخش دیگر این ماجرا آن است که همانند حضرت زینب علیها السلام که ماجرای کربلا را به دوش گرفته و به اقصی نقاط عالم رساند؛ ماجرای اربعین نیز زینب یا زینب‌هایی می‌خواهد که این منطق را توسعه بدهند؛ توسعه این منطق، نیازمند نظریه‌پردازی در حوزه عدالت، ایجاد سبک زندگی مؤمنانه در بین مردم، آشنا کردن مردم با امام حسین علیه السلام و مقوله مهدویت است. اربعین به منزله برترین سرمایه اجتماعی شیعه است، که باید آن را توسعه داد.

الآن کفار و اسرائیل نمی‌خواهند مردم به خانه کعبه بروند چرا که حج، نماد اتحاد اسلام در مقابل همه کفر است البته آن قرائت مرحوم امام قدس سره که می‌گویند اسلام ناب در مقابل اسلام آمریکائی است یعنی حجی که می‌روید حج ابراهیمی است نه حجی که فقط یک جایی می‌روید و دور می‌زنید و برمی‌گردید؛ اگر حج نماد است و کفار نمی‌توانند ببینند، طبیعی است که این نماد را هم نخواهند پذیرفت!

برای تحقق یک آرمان، یک شکل و یک محتوا، نیازمند جنگ و تلاش هستیم؛ اگر یک آرمان از نماد صرف خارج شود و تبدیل به یک واقعیت عینی شود، اگر این اتفاق بیفتد آن وقت این هویت و سرمایه اجتماعی توسعه پیدا می‌کند طبعاً صدور انقلاب، صدور دین، صدور امام حسین علیه السلام

در عالم اتفاق می‌افتد.

اتفاقی که امروزه در بسیاری از کشورهای عالم، بروز و ظهور پیدا کرده این جمله و سؤال است که «حسین کیست؟» اگر مردم بفهمند حسین چه کسی است، طبیعتاً طرفدارش می‌شوند، اگر گاندی فهمید و طرفدارش شد، اگر آزادگان عالم فهمیدند و طرفدارش شدند، اگر این ماهیت را درک کنند و ما بتوانیم آن را خوب نشر دهیم، طبیعتاً توانسته‌ایم علامه المومن را توسعه دهیم، علامت المومن یعنی سبک زندگی مؤمن، یعنی نوع بروز و ظهور زندگی مؤمنان؛ باید بتوانیم سبک زندگی مؤمنان را توسعه بدهیم؛ برترین، بهترین، بالاترین و مؤثرترین و عمیق‌ترین چیزی که می‌تواند و واقعیت عینی است، همان بحث اربعین است به شرطی که بشود آن را در جامعه امتداد و نشر داد.

ممکن است اشکال شود که برخی از ناهنجاری‌ها مثل عدم رعایت نظافت یا ... را در اربعین می‌بینیم، این‌گونه امور را چگونه باید توجیه کرد؟ کلام ما در سطح کلان است، مگر می‌شود که بیست میلیون آدم فقط بخورند و هیچ زباله و پسماندی نباشد! مهم این است که این حرکت و پدیده در دل خودش، مردم را سازمان‌دهی می‌کند، یکی جارو می‌زند، یکی آشغال جمع می‌کند، یکی در کیسه می‌گذارد. در کشورهای دیگر این‌گونه است که اگر مثلاً زلزله آمد چه کسی باید بیاید؟ ارتش یا صلیب سرخ؛ والسلام! مردم چه کاره هستند؟ می‌گویند به ما ربطی ندارد! این نماد است؛ در این فرهنگ می‌گویند ما وظیفه داریم به هم‌وطنمان کمک کنیم و فرقی هم نمی‌کند که شیعه باشد یا سنی در کرمانشاه باشد یا بندر ترکمن؛ می‌گویند هموطن هستیم و با احساس وظیفه و ذوق، زباله‌ها و گِل‌ها را جمع می‌کند.

بنابراین در جریان اربعین مگر می‌شود این همه آدم باشد و پسماند نباشد؟ مگر می‌شود بیماری نباشد؟ حتماً وجود دارد اما خود اربعین به نحوی سازمان‌دهی می‌کند که یکی به‌عنوان پزشک و برای درمان زائران، با افتخار به آنجا می‌رود، یکی برای تمیزی و نظافت، یکی برای غذا دادن، حتی برای ماساژ دادن همه با افتخار می‌روند، و این چیزی است که در نمادها و مراسمات دیگر حتی مثل حج چنین چیزی یافت نمی‌شود و وجود ندارد.

نکته‌ای که باید در مورد علامت مؤمن و زیارت اربعین توضیح داد این است که گرچه گفته و تأکید شد که زیارت اربعین به همراه سختی است و اگر بخواهیم هویت بخشی داشته باشد باید به همراه سختی باشد اما منظور این نبود که سختی در سفر اربعین از مقومات است؛ امام حسن علیه السلام بارها و بارها در حالی که وسیله نقلیه دارد ولی پیاده به سفر حج می‌رود چرا؟ چون وقتی شما پیاده می‌روید، وقتی می‌رسید با شوق می‌رسید، نمی‌گوییم انسان خودش را آزار دهد! آزار دادن که کار خوبی نیست اما وقتی انسان در طول مسیر پیاده می‌رود، با فکر کردن، صحبت کردن در طول مسیر، یکسری از امور را درک می‌کند. خوردن غذا، وقتی مزه می‌دهد که انسان گرسنه باشد، انسان سیر اصلاً میل به غذا ندارد؛ وقتی من کاملاً خسته‌ام و با خستگی تمام به آن محبوبم می‌رسم لذت زائدالوصفی دارد، سال بعد هم می‌روم چون این خستگی لذت دارد، خستگی برای محبوب لذت دارد. پیاده‌روی در اربعین جزء لذت مسیر است.

اگر در قبال کسی که دوستش دارم می‌گویم: می‌خواهم با تمام وجود بیایم، پیاده‌روی هم طریقت دارد، هم موضوعیت؛ طریقت آن به این است که من وسط راه فکر می‌کنم، با افرادی مواجه می‌شوم و باهم بحث می‌کنیم؛

همانگونه مکه که طریقت دارد؛ چون همه مسلمان‌ها در آنجا جمع می‌شوند، همدیگر را می‌بینند، حرف می‌زنند، باهم آشنا می‌شوند، وحدت نظر پیدا می‌کنند؛ شاید برای بسیاری فارس زبانها اتفاق افتاده باشد که اگر بخواهند با یک عرب صحبت کنند با زبان اشاره همدیگر را قانع می‌کنند. به زبان فارسی و عربی با همدیگر صحبت می‌کنند؛ به هم می‌فهمانیم که ما همدیگر را می‌خواهیم. این نوع ادبیاتی است که بین ما و عراقی‌ها وجود دارد. عراقی‌ها می‌گویند ما می‌خواهیم ایرانی‌ها این سه میلیون آدمشان بیایند چرا؟ چون در طول سالیان گذشته با هم مأنوس شدند یک ملت داریم می‌شویم؛ این طریقت دارد. علما فتوا می‌دهند که در ایام حج شما برو نماز خود را پشت سر اهل سنت بخوانید، چرا؟ چون همدیگر را می‌بینید و حرف می‌زنید اما اگر نروید می‌گویند شیعیان اصلاً نماز نمی‌خوانند! چون موقع نماز نیستند لذا یک طریقت دارد که ما باید همدیگر را ببینیم، باهم باشیم، حرف بزنیم، نمی‌شود یک اجتماع بیست میلیونی همه بیایند و باهم حرف نزنند!

اما موضوعیت آن لذت بردن از پیاده‌روی و عشق و ارادت به آقای خود؛ همچنان که ائمه ما پیاده می‌رفتند چرا چون می‌خواهند سختی سفر را برای خودشان هموار کنند و به معشوق برسند لذا این‌ها هم‌زمان است البته جزء مقومات نیست اما می‌تواند کمک کند.

این مسافر پیاده بر اساس ایمانش و فهمش و ارادتش می‌آید، برخی فقط می‌خواهند یک سفری کنند، اشکال ندارد امام حسین علیه السلام با او معامله خوبی می‌کند، خدا با هر کسی بر اساس منطق و معرفتش معامله می‌کند. اما وقتی این صحنه را از بالا ملاحظه می‌کنیم با همه نقاط قوت و ضعف‌ها، با این همه مشکلات، اما ظرفیت عظیمی است که این ظرفیت عظیم قابلیت ساختن

تمدن را دارد یعنی باید این حرکت را به حرکت تمدن ساز تبدیل کنیم.

برای توضیح بیشتر مطلب باید گفت: پیامبر هم در داخل خانه، اسلامی را توضیح داد که سه چهار نفر آدم بودند اما این نور به قدری توسعه دارد، قابلیت جهانی شدن دارد که می تواند عالم را بگیرد. ببینید زبان از یک ظرفیت متفاوتی برخوردار است مثلاً زبان انگلیسی امروزه این ظرفیت را پیدا کرده که زبان گفتگو باشد، زبان علم باشد، زبان اصطلاح باشد، حتی این زبان انگلیسی و آمریکایی دارد، هندی دارد، پاکستانی دارد، استرالیایی دارد. زبان فارسی و زبان عربی هم این ظرفیت را دارد که زبان علم باشد، هم زبان گفتگو باشد، زبان خانه باشد هم گویش بومی داشته باشد، هم لهجه داشته باشد، اما برخی دیگر از زبانها این ظرفیت را ندارند، نهایت زبان بومی هستند برخی از این زبانها که امروزه در کشور خودمان است زبان بومی است، انتظار نباید داشت که این زبان بومی یک زبان بین المللی شود چون ساختارش تعیین نشده است، اما اگر یک زبانی حتی ده نفر با آن زندگی کنند ولی این ساختار و ظرفیت را داشته باشد که امتداد پیدا کند، جهانی و بین المللی می گردد. تصادفی نیست که در سیزده سال اول اسلام، افراد محدودی بخاطر مشکلات به پیامبر ﷺ ایمان بیاورند اما با آمدن پیامبر به مدینه، مسلمانان زیاد شدند و بعد از پیامبر، جهان را احاطه کردند، چرا؟ چون اسلام از این ظرفیت برخوردار است.

ماجرای اربعین از همین قرار است؛ اربعین از این ظرفیت برخوردار است، زمانی این ظرفیت نبود و امکان نداشت، مثلاً صدامی بود و نمی گذاشت، همانگونه که مشرکان تا زمانی که پیامبر ﷺ در مکه بود، نمی گذاشتند، ولی وقتی بیاید در زمان و جای دیگری که این ظرفیت را

داشته باشد فراگیر می‌شود؛ چون هویت جهانی دارد؛ منطوق، منطبق فطری است؛ رفتار، رفتار مقبول و عقلایی است؛ خود به خود توسعه پیدا می‌کند به شرطی که بتواند از مرزها عبور کند، اسلام از مرزها عبور کرد، بعد از فتح مرزهای جغرافیایی چون چاره دیگری نبود اما امروزه، مرزها مرزهای مجازی است اگر این مرزها را بتوانیم بشکافیم و این منطق را عرضه کنیم، اربعین و پیاده‌روی آن، جهانی و تمدنی می‌شود البته فراگیر و جهانی شدن و توسعه آن بستگی تام به رفتار ما هم دارد که چگونه آن را ترویج و تحلیل کنیم، اربعین و پیاده‌روی را تبدیل به یک منطق و یک فلسفه کنیم و بعد ارائه کنیم چراکه در صورت ارائه منطقی و مطابق با فطرت انسانی، همه انسان‌های آزاده از آن استقبال کرده و جذب می‌شوند.

بایسته‌ها و مرزهای آسیب‌شناسی عزاداری

حجت‌الاسلام والمسلمین حسین سوزنچی

از جمله دغدغه‌های جدی دینداران، مسئله مرزها و بایسته‌های آسیب‌شناسی عزاداری است. به طور کلی می‌توان گفت که اساساً دینداری به آسیب‌شناسی گره می‌خورد. از این جهت که انسان باید دائماً مراقبت کند که آیا در مسیر اصلی حرکت می‌کند؟

آسیب‌شناسی یعنی مبدا ما از مسیری که می‌خواهیم دین را تحقق بخشیم فاصله گرفته باشیم و کم کم با ایجاد این فاصله، اگر متوجه نباشیم، از مسیر اصلی دور شویم. آسیب‌شناسی در این بستر پیدا می‌شود، در واقع فضای نقد و انتقادپذیری که امروزه مطرح است یک وجه آن نیز همین بحث است که ما آسیب‌های مسیرمان را بشناسیم و از آن آسیب‌ها اجتناب کنیم.

باید دقت داشت که بحث ما فقط ناظر به آسیب‌شناسی عزاداری نیست! بلکه بحث ما در اصل آسیب‌شناسی است به این معنا که آسیب‌شناسی‌ها از جمله آسیب‌شناسی عزاداری هم دچار آسیب‌هایی می‌شود! آیا کسی که آسیب‌شناسی می‌کند، واقعاً آسیب‌شناسی انجام می‌دهد؟! کجا دارد از خط خودش تخطی می‌کند؟ به تعبیر دیگر بایسته‌ها و مرزهای آسیب‌شناسی چیست؟ یعنی حد و مرز آسیب‌شناسی کجاست که خودش آسیب ایجاد

نکند؟ یعنی در آسیب‌شناسی دچار آسیب نشویم!

به نظر می‌رسد ریشه این مسئله در این است که هر حقیقت و هر مسئله‌ای که در عالم وجود دارد یک ظرفیت سوء فهم و سوء استفاده را دارد! این ظرفیت را باید خیلی جدی بگیریم، یعنی این‌گونه نیست که اگر چیزی خوب شد دیگر فقط در مسیر خوب می‌شود، استفاده کرد. کتابی بالاتر از قرآن در عالم نداریم، خود قرآن در مورد خودش می‌گوید: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَهَدِي بِهِ كَثِيرًا»^۱ کلمه «يُضِلُّ» را در ابتدا ذکر شده، یعنی خود همین قرآن موجب گمراهی عده‌ای می‌شود؛ در واقع قرآنی که کتاب هدایت است، برای برخی به خاطر سوء برداشت یا سوء استفاده، موجب گمراهی می‌گردد.

همین امر در بحث ما یعنی آسیب‌شناسی هم ورود پیدا می‌کند یعنی یک عده چون که شناخت عمیقی ندارند دچار سوء برداشت می‌شوند و با این که هدفشان جلوگیری از آسیب است خود این سوء برداشت، ایجاد آسیب می‌کند! البته عده‌ای هم برای سوء استفاده کردن یعنی به بهانه این که می‌خواهند آسیب‌شناسی کنند در واقع در صدد آسیب‌زدن هستند! از این دو زاویه اهمیت توجه به آسیب‌شناسی، بیشتر روشن می‌گردد و اینکه آسیب‌شناسی خودش دچار چه مشکلاتی می‌تواند باشد؟!

محورهای آسیب‌شناسی

محور اول: چه چیزی واقعاً آسیب است؟ یعنی آنچه به اسم آسیب مطرح می‌شود آیا واقعاً آسیب است یا خیر؟ یک زاویه بحث، ناظر به

این محور خواهد بود.

محور دوم: چه کسی به لحاظ محتوایی می‌تواند آسیب‌شناسی درست را انجام دهد؟ کسی که می‌خواهد این کار را انجام دهد، چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد که آسیب‌شناسی درستی انجام دهد؟

محور سوم: چگونه آسیب‌شناسی انجام می‌شود؟ چگونه باید این آسیب‌شناسی را انجام داد که خودش تبدیل به آسیب نشود؟! ممکن است کسی بدانند آسیب درست چیست؟ آسیب درست را شناسایی کرده؛ صلاحیت هم دارد و قصد سوءاستفاده هم ندارد، اما در نحوه و چگونگی انجام آسیب‌شناسی منجر به آسیب دیگری می‌شود! این سه محور باید بحث و بررسی قرار گیرد.

محور اول: واقعیت آسیب

آنچه به عنوان آسیب مطرح می‌شود آیا واقعاً آسیب است یا نه؟ برای پاسخ به این سؤال، باید مرزهای آسیب‌شناسی را معلوم کرده و بگوییم که کدام از این حرف‌هایی که گفته می‌شود واقعاً آسیب است؟ با چه معیاری می‌توانیم بفهمیم چیزی که به اسم آسیب مطرح می‌شود، آیا واقعاً آسیب است یا نه؟ در این محور باید به چهار نکته مهم در آسیب‌شناسی به لحاظ محتوایی توجه کنیم.

نکته اول: توجه به مراتب ایمانی

اولین نکته‌ای که در آسیب‌شناسی باید به آن توجه کرد مراتب ایمانی افراد است که در معارف دینی به آن توجه و اهمیت خاصی داده شده است.^۱

۱. رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص: ۴۲، بَابُ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ.

در مواجهه با آسیب‌شناسی، عده‌ای ادعا می‌کنند فلان امر مثلاً فلان سبک عزاداری، غلط است، ضرر دارد؛ اما متأسفانه در آسیب‌شناسی اصلاً به تفاوت ایمانی افراد نه تنها دقت نمی‌شود بلکه غفلت می‌شود.

ما فکر می‌کنیم مردم، آدم‌های عمیق‌تر و مرتبه بالاتر را راحت‌تر قبول می‌کنند؛ در حالی که مسئله بالعکس است، یعنی هر کسی درجه معرفتش بالاتر باشد فهم این درجه بالاتر سخت‌تر است، بنابر بسیاری از توصیه‌ها و تذکرات، آن مقدار که خطاب به درجه‌های بالاتر است خطاب به درجه‌های پایین‌تر نیست. مثلاً در روایات درجات ایمان کتاب کافی، بعضی وقت‌ها از درجات ایمان به هفت مرتبه تعبیر می‌کند،^۱ بعضی وقت‌ها تعبیر ده مرتبه دارد، بعد می‌گوید کسی که در مرتبه بالاتر است حق ندارد مرتبه خودش را بر مرتبه پایین‌تر تحمیل کند و از آن طرف هم افرادی که پایین‌تر هستند غالباً چه بخواهند چه نخواهند اگر فهم درجه بالاتر به این‌ها عرضه شود، خیلی شدید، پس می‌زنند و انکار می‌کنند! یک مصداق آن حدیث منقول از امام صادق علیه السلام است «وَاللَّهِ، لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ»^۲ ابوذر در پایه نه ایمان و سلمان در پایه ده ایمان و بالاتر است حال اگر کسی که پایین‌تر است خبردار شود در دل بالاتر چه می‌گذرد او را تکفیر می‌کند!

این مسئله را از زاویه دیگر نگاه کنیم؛ ابوذر یک آدم اصلاح طلب و اصلاح‌گر به معنی درست کلمه‌اش بود، یعنی با مفساد درگیر می‌شد اما همین ابوذر اگر با درجات سلمان مواجه شود او هم آسیب می‌بیند؛ در

۱. همان.

۲. همان ص ۳۳۲.

حالی که واقعاً کدام بالاتر است؟ سلمان بالاتر است، یعنی اینکه اگر بخواهیم در فضای آسیب‌شناسی قدم برداریم باید توجه جدی‌ای به مراتب ایمان داشته باشیم، مبدا این چیزی را که به‌عنوان آسیب مطرح می‌کنم، یک فهم بالاتر از دین است که من نفهمیده‌ام و به همین علت آن را به‌عنوان آسیب مطرح می‌کنم!

ابوذر اگر بداند آنچه در دل سلمان است او را مؤاخذه می‌کند، به اینکه تو کافر شده‌ای! با اینکه روایت می‌گوید که سلمان فهم بالاتری از ابوذر داشته است. حال همین مواجهه را با احادیث مربوط به فضای عزاداری داشته باشیم، در فضای اعتبارسنجی احادیث یک سنجه بسیار مهمی است که ائمه علیهم‌السلام فرمودند: «إِذَا جَاءَكُمْ مِنْهَا حَدِيثٌ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَهُ فَاطْرَحُوهُ أَوْ رُدُّوهُ عَلَيْنَا»^۱ اگر حدیثی مخالف کتاب خدا بود او را کنار بگذارید یا به خودمان رد ننمائید. فرمود آن را رد کنید! فرمود آن را کنار بگذارید یا به ما ارجاع دهید. در جای دیگر فرمود چه بسا یک حقیقتی دارد که شما درک نکرده‌اید و با رد کردن آن سخن ما را رد کرده‌اید.

نکته‌ای جالب که در المیزان وجود دارد این است که خیلی وقت‌ها احادیثی مورد استناد علامه طباطبائی است که اگر دست امثال بنده بدهند همان اول آن را رد می‌کنیم! ولی وقتی علامه راجع به آن احادیث بحث می‌کند آخر بحث متوجه می‌شوید که آن حدیث این قدر هم که ما فکر می‌کردیم

۱. تهذیب الأحکام، ج ۷، ص: ۲۷۵.

بی‌ربط و بی‌ارتباط نبوده! یعنی وقتی مثلاً می‌گوییم فلان حدیث به جامعه آسیب زنده است، تحریف شده، دروغ است، شاید تلقی مرتبه پائین ایمانی باشد که در سطح این فهم، این دروغ است، کفر است، اما همین حدیث را شخصی با مراتب بالای ایمانی ملاحظه کند آن را در یک معنای عمیقی قبول می‌کند. برای همین است که در احادیث، توصیه جدی می‌کنند که هر وقت حدیثی را نفهمیدید انکار نکنید بلکه به اهلش واگذار کنید یعنی سریع نگویید غلط است، بگویید در حدی که من می‌فهمم غلط است، اما این لزوماً غلط است یا نه؟ حکم نکنید.

حال در فضای عزاداری خیلی وقت‌ها ما چیزی به نظرمان می‌رسد که این رویه غلط است، اما آیا واقعاً غلط است؟ بهترین مثالی که به ذهن می‌رسد عزاداری طویریج^۱ است، یک سبکی از عزاداری است که اگر الآن دست خیلی از ما بدهند، می‌گوییم این سبک اصلاً صحیح نیست، افراطی است؛ از آن طرف هم خیلی‌ها شنیده‌اند و معروف شده است که برخی از بزرگان، امام زمان^ع را در این فضا دیده‌اند! آیا این سبکی که به شدت هیجانی است لزوماً سبک غلطی است؟! باید ملاحظه کرد حد هیجان در عزاداری چه مقدار است؟

آیا این جمله معروف که در برخی از مجالس امام حسین^ع گفته می‌شود که باید شعور بالا رود نه شور؛ صحیح است؟! چه کسی و با چه ملاکی

۱. دسته طویریج، یکی از معروف‌ترین دسته‌های عزاداری است که خاستگاه آن به منطقه «هندیه» در ۱۰ کیلومتری جنوب شرق کربلا باز می‌گردد.

می‌گوید که شور نباید بالا رود؟! وقتی که یک عنصر مهم در عزاداری شور است، آیا می‌توان به بهانه اصل بودن شعور، که مورد قبول هم است، شور را کلاً حذف کرد؟! هر جا یک شور جدید ایجاد شد باید با آن مخالفت کرد؟! البته همین سخن بنده هم ظرفیت سوءاستفاده را دارد، مثلاً حالا که شور رایج است به همراه موسیقی و آهنگ آنچنانی باشد! قطعاً این معنا مورد نظر نیست، ولی اگر کسی می‌خواهد آسیب‌شناسی کند باید میزان هیجانات عزاداری را بداند؛ آیا واقعاً فهمی که شخص ناقد از فضای شور و هیجان دارد و آن را زیر سؤال می‌برد، از نگاه خود اهل بیت علیهم‌السلام هم اشکال دارد؟! یا اهل بیت در موقعیت‌های مختلف برای افراد مختلف متفاوت عمل می‌کردند؟

پس اولین نکته‌ای که باید در آسیب‌شناسی‌ها به آن دقت داشت، توجه به مراتب مختلف ایمانی و سر و کار داشتن با انسان‌های داری مراتب مختلف ایمانی است، یعنی در بسیاری از ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌ها یک نسخه واحدی نداریم که برای همه انسان‌ها بپیچیم، مثلاً در عبادت مهمی مثل نماز، یک حد وجودی برای آن گذاشته‌اند و حق کم یا زیاد کردن آن نداریم، نمی‌توان به بهانه حال نداشتن، نماز نخواند که فردا دو نماز بخواند! خلاصه باید از اذان ظهر تا اذان مغرب نماز ظهر خوانده شود، پس حد وجودی که برای نماز گذاشته‌اند باید رعایت شود. بعد از آن با فضای مستحب روبرو هستیم که میدان را برای مراتب ایمانی باز می‌کند، مثلاً یک نفر بگوید نمازی می‌خوانم که دو ساعت طول می‌کشد، یک نمازی می‌خوانم که فنوتش این طور باشد، اما یک نفر همان نماز را در سه دقیقه و آخر وقت می‌خواند؛ در مواردی که خود دین خط‌کش می‌گذارد حق دست بردن در آن وجود ندارد.

جالب این است که در بحث عزاداری ظاهراً چنین خط‌کشی بیان نشده

است، بله خط‌کش‌های کلی در دین گذاشته‌اند که همه‌جا باید رعایت شوند مثلاً هیچ‌وقت نباید منجر به فعل حرام شود، هیچ‌وقت نباید حق‌الناسی تضییع شود و ... این‌ها یک خط‌کش‌های کلی است که اختصاص به عزاداری ندارد، برای کل زندگی مؤمنانه است، اما بیشتر از این خط‌کشی بیان نشده؛ آیا همین امر نمی‌تواند علامتی باشد که مراتب عزاداری متناسب با فرهنگ‌ها و ظرفیت‌های مختلف انسان‌ها، می‌تواند متفاوت باشد؟!

آیا مراتب ایمانی فقط ناظر بر محتوا است یا ناظر به قالب و صورت هم می‌باشد؟ مثلاً مستحبات در نماز، که عملاً مراتب را برایمان رقم می‌زند، آیا این مستحبات، فقط ناظر بر ذکر است یا ناظر بر صورت و قالب هم می‌باشد؟ یعنی وقتی مستحبی اضافه می‌شود حجم و زمان نماز را اضافه می‌کند، قالب را اضافه می‌کند، مثل عمامه گذاشتن که در نماز مستحب است، قالب و صورتی است که ربطی به خود خشوع و خضوع ندارد. پس این مسئله مراتب داشتن را نباید صرفاً ناظر به محتواها دید، خیلی وقت‌ها قالب هم مراتب دارد.

جوهر و جان کلام این است که هم از لحاظ محتوایی هم به لحاظ قالب‌ها، انسان‌ها دارای مراتب متفاوت‌اند، این به معنای بی‌در و پیکر و بی‌ضابطه بودن عزاداری نیست، چرا که مسلمات و واضحاتی داریم که از آن واضحات و مسلمات نباید دست برداشت؛ مسلمات همان واجبات و محرمات دین است.

با توجه به مطالب گذشته، این حقیقت پررنگ می‌شود که مسئله آسیب‌شناسی یک بحث ساده‌ای نیست که هر کسی توانائی انجامش را داشته باشد و راحت بگوید سبک شما غلط است! اگر کسی می‌خواهد ورود پیدا

کند باید مراتب مختلف را شناسایی کرده باشد، بداند چه تپ آدمی در چه مرتبه‌ای از وضعیت قرار دارد؛ برای چه گروهی، چه توصیه‌ای کنیم؟ آیا ما می‌توانیم یک شیوه را برای همه توصیه کنیم یا نه؟ این لوازمی است که باید آن‌ها را در نظر گرفت.

این مراتب هم در فهم دین است هم در عمل دینی، یعنی انسان‌ها هم در فهم حقیقت دین، مراتب مختلف دارند هم در عمل به دین؛ اینکه اگر ابوذر بداند در دل سلمان چه می‌گذرد او را می‌کشد؛ معنای «در دل او چه می‌گذرد» یعنی باورهایش، یعنی فهم او؛ در عمل هم مکرر در مکرر می‌توانیم یک عملی را نسبت به کسی مؤاخذه کنیم، اما همین عمل برای یک نفر دیگر نه تنها اشکال ندارد بلکه مطلوب هم هست!

نقل می‌کنند که روزی نزدیک مغرب مرحوم آخوند کاشی مشغول وضو گرفتن بودند، شخص بنایی باعجله آمد، با همان لباسهای کثیف سریع وضو گرفت و داخل مسجد شد و به نماز ایستاد، تا وضوی آخوند تمام شود، آن فرد نماز ظهر و عصر خود را هم خوانده بود. مرحوم کاشی پرسیدند: چه کاری انجام دادی!؟

- شخص جواب داد: هیچی!

- آخوند گفت: تو هیچ کار نمی‌کردی! مگر نماز نمی‌خواندی!؟

- شخص گفت: نه!

- مرحوم آخوند: پس چه کار می‌کردی!؟

- آن شخص یک جمله گفت که تأثیر عجیبی بر مرحوم آخوند کاشی گذاشت، گفت: کارفرما به من اجازه نداد. من به خاطر کارم امروز مجبور شدم این قدر دیر بیایم. الآن هم می‌دانم این نماز به درد نمی‌خورد فقط آمدم

بگویم خدایا من یاغی نیستم و من بنده‌ام. آخوند کاشی بشدت گریه کرد و گفت من در عمرم یک بار این طور نماز نخواندم.»^۱

ملاحظه می‌کنید که یک عمل برای مثل آخوند کاشی خوب نیست؛ اینکه نمازش را آخر وقت و با عجله بخواند، اما برای یک فرد دیگر متناسب با موقعیتی که دارد بسیار مطلوب است تا حدی که آخوند کاشی به حال او غبطه می‌خورد. این یعنی همان مراتب ایمانی؛ پس باید تنوع در عمل را جدی گرفت.

نکته‌ای که باید بر آن تأکید کرد این است که، آنچه همه در آن مشترک هستند و باید رعایت کنیم حد واجب و حرام است؛ یعنی به بهانه مراتب ایمانی نباید از حد واجب و حرام کوتاه بیاییم، اما وقتی از حوزه واجب و حرام خارج و به حوزه مستحبات و مکروهات وارد شدیم خیلی خیلی باید در تذکراتی که به افراد می‌دهیم ملاحظه کنیم؛ مثلاً این عمل تو با این سبک آسیب‌زا است! آیا واقعاً این طور است؟ این هروله‌ای که می‌کنی آسیب‌زا است! واقعاً این طور است؟ یک زمانی برخی افراد به بهانه عزاداری، می‌زنند و می‌رقصند، اینجا در وادی حرام افتاده‌اند! اما یک جاهایی هم باید مراتب را در فهم و عملشان جدی گرفت، مثلاً خود دین در مورد نماز توصیه می‌کند که اول وقت خوانده شود و تأکید زیادی هم کردند، اما همین دینی که توصیه به اول وقت کرده، گفته تا آخر وقت هم زمان دارید، پس اگر می‌خواهیم به کسی که آخر وقت نماز می‌خواند هشدار بدیم با چه ادبیاتی باید مؤاخذه کنیم،

۱. ر. ک: مرتضی آقا تهرانی، حدیث دل سپردن.

چرا که حال این فرد خیلی فرق دارد با کسی که اصلاً نماز نمی‌خواند.

نکته دوم؛ انتظارات ناصواب از دین و عزاداری

گاهی وقت‌ها نقدهایی که نسبت به یک مسئله دینی یا عزاداری صورت می‌گیرد، براساس انتظاراتی است که ما از آن مسئله داریم؛ اما سؤال مهم این است که آیا انتظار ما از آن مسئله، انتظار قابل قبول و صحیحی است؟! این معنا به همان بحث قبلی، یعنی بحث مراتب هم می‌تواند برگردد، مثلاً انتظار شما از یک عزاداری، ایجاد یک شعور عالی در مخاطبین است، اما چه کسی گفته حتماً باید شعور عالی ایجاد کرد؟! اینکه عزاداری شعور عالی ایجاد کند خیلی خوب است؛ اما اگر عزاداری چنین حدی از شعور به همراه نیاورد اصلاً به درد نمی‌خورد؟!!

شاهد این مطلب، روایاتی است که درباره فضیلت و ثواب شعر گفتن برای امام حسین علیه السلام وارد شده، اینکه اگر کسی که با گفتن شعر، خودش و دیگران را بگریاند یا دیگران تباکی نمایند چقدر فضیلت و ثواب دارد.^۱ مطابق این روایات، منقلب شدن و متحول شدن موضوعیت دارد، شاید در متحول شدن به یک تحلیل عمیق (یک شعور عالی) نرسید اما در عین حال که به تحلیل نرسید روح فرد ارتباطی با امام برقرار کرده است؛ پس خود این هم موضوعیت دارد. البته باز باید تذکر بدهم که از این حرف سوء تعبیر نشود،

۱. ابن‌نماحلی، جعفر بن محمد؛ مثير الأحزان، ص: ۱۴؛ ابن‌قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ص ۱۰۵.

می‌خواهم بگویم حواسمان باشد ما بعضی وقت‌ها یک انتظاری از عزاداری داریم که مطابق با آنچه که به ما رسیده نیست! نه اینکه خلاف آن است؛ بلکه انتظار زیادی است.

اتفاقاً اصل عزاداری مصیبت‌زدگی است، مصیبت‌زدگی یک شور است، یک حالت درونی است، یک حالت هیجانی معنوی، عاطفی است، البته ما می‌گوییم حالا که این حالت ایجاد شد، از این فضا استفاده کن و معرفت هم به مخاطبت بده؛ چون معرفتی که در این حالت ایجاد می‌شود رسوخ پیدا می‌کند، معرفت عمیق می‌شود؛ اما چنین نیست که اگر در این مجلس به هیچ معرفت معینی نرسید دیگر اصلاً بدرد نمی‌خورد! ما باید انتظارمان را از مسئله درست کنیم، بالاترین ارزش در دین اسلام، معرفت است، اما قرار نیست اگر معرفت به آن معنای ذهنی حصولی که در ذهن ما است، حاصل نشد، پس دیگر عزاداری بدرد نخورد.

آیا معنای این سخن این است که مثلاً نباید از کسی که مدام در جلسه امام حسین علیه السلام رفت و آمد دارد، توقع مؤدب شدن داشته باشیم؟! بله! باید توقع داشته باشیم، اما اگر بر ادبش اضافه نشد آیا می‌توان نتیجه گرفت که این عزاداری به درد نمی‌خورد؟

نقل می‌کنند که جوانی از انصار با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند اما مرتکب فواحش می‌شد، این را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله رساندند، حضرت فرمودند که روزی نمازش او را باز می‌دارد.^۱ این جوان در این چند سال که نماز

۱. طبرسی فضل بن سهل، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۴۴۷.

می‌خواند درست نشده بود آیا باید نتیجه گرفت که نمازش هیچ تأثیری روی او نگذاشته بود؟! پیامبر ﷺ خلاف این برداشت را دارد به همین خاطر، به اصحاب می‌فرمایند: صبر کنید، یعنی همین نمازی که در نگاه شما به درد نمی‌خورد، همین نماز او را نجات می‌دهد.

در نگاه دینی، این عزاداری حتماً مؤثر واقع خواهد شد، گرچه فعلاً اثر نگذاشته است اما باید انتظارمان را تصحیح کنیم؛ با توجه به تأکیدات بسیار زیاد اهل بیت ﷺ مبنی بر اقامه عزاداری، ما به سمت انجام آن متمایل شده و انجام می‌دهیم. ما افقی از تعبد داریم و افقی از تحلیل. باید آن نکته تعبدی (انجام عزاداری) را سر جایش نگه داریم و با افق تحلیلی (ثمره داشتن) این را تقویت کنیم؛ نه اینکه افق تحلیل ما افق تعبد را کنار بگذارد. اگر فردی ده جلسه یا سه سال عزاداری رفت اما آدم خوبی نشده است، تحلیل نکنیم که این عزاداری به درد نمی‌خورد! چه کسی گفته که آدم در سه سال خوب می‌شود شاید این آدم زمانی بیشتری نیاز دارد. ائمه ﷺ گفتن شما بیا عزاداری، پس نگو چون این اثر نداشت، به درد نمی‌خورد! مگر ما چقدر باطن این‌گونه افراد را خبر داریم، آیا واقعاً می‌دانیم درگیری در درون او ایجاد نشده است؟! قبول دارم گناه می‌کند، اما آیا فرد واقعاً هیچ اثری پذیرفته است؟ مگر من در درون او هستم! او شاید درگیر شده است؛ شاید قبلاً با خیال راحت گناه می‌کرد اما الآن از اینکه گناه می‌کند در عمق وجودش ناراحت است. در روایتی از امام صادق ﷺ این مضمون آمده است که ناراحتی بعد از گناه، بهتر از

خوشحالی (عُجب) بعد از عمل صالح است.^۱ مثلاً شخصی بعد از عزاداری برود گناه بکند اما بعدش باز هم ناراحت می‌شود یعنی وقتی می‌آید در مجلس با خود می‌گوید: عجب کاری کردم؟! این‌ها اثری است که ما نمی‌توانیم آن را ردیابی کنیم.

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا این سخن به نسبی‌گرایی منجر نمی‌شود؟ باید گفت: تا حدی از نسبییت قابل پذیرش است. دقت کنید کدام نسبی‌گرایی غلط است؟ اینکه بگوییم «هیچ امر صحیح و خطایی از هم قابل شناسایی نیست و همه چیز نسبی است» غلط است؛ اما منظور ما این نبود؛ باید توجه داشت که ما با طیفی از افراد با سلاقی مختلف مواجه هستیم اما این طیف، بی‌در و پیکر نیست؛ بیان شد که واجب و حرام، حد عمل ما است، اگر کسی به مجلس امام حسین^ع رفت اما بدتر شد! اگر واقعاً بدتر شده است و معلوم شود که چون مجلس عزاداری می‌رفته بدتر شده، این نشان می‌دهد که آسیبی در کار است، اما اگر کسی مجلس امام حسین^ع رفت ولی بهتر نشده است، باید صبر کرد؛ این چنین نیست که همه آدم‌ها مثل هم در یک مجلس یا یکسال، متحول شوند. نباید گفت حالا که در این چند سال متحول نشده پس مجلس امام حسین^ع به درد نخورده و دیگر نرو! این سخن به معنای عدم شناخت مراتب ایمانی افراد است. اگر کسی سه سال آمد و تحول نداشت شاید لازم باشد آن مجلس تحول پیدا کند؛ مثلاً به آن سخنران بگویید آیا می‌دانید که افراد سه سال است پای منبر شما می‌آیند و می‌روند و

۱. الکافی، ج ۲، ص: ۳۱۳ باب العجب.

هیچ تغییری نکردند؟ می‌دانید چنین است؟! البته باید دقت داشت که معلوم نیست لزوماً در اینجا واعظ و منبری هم مقصر باشد. آیا می‌توانیم حضرت نوح^ع را متهم کنیم که آدم ناتوانی بود؟! در ۹۵۰ سال تعداد انگشت شمار به او ایمان آوردند^۱ آیا تقصیر از حضرت نوح^ع بود؟ آیا مقصر حضرت صالح^ع بود که پنج و شش نفر بیشتر به او ایمان نیاوردند؟ یعنی گاهی وقت‌ها این آدم تمام توانش را به می‌بندد و کار درست هم می‌کند اما ظرفیتی وجود ندارد.

آیا می‌توان برای شور و شعور در عزاداری درصد مشخص کرد؟ مثلاً بگوییم در هر مجلسی باید هفتاد درصد شعور باشد و سی درصد شور؟

در پاسخ باید گفت: یکی از مشکلات همین است؛ نویسنده کتاب سیطره کمیت و علائم آخرالزمان^۲ سخن جالبی دارد، او می‌گوید: در دوره آخرالزمان همه چیز را در فضای عدد آوردند و ما را بیچاره کردند. واقعاً همین طور است. خیلی وقت‌ها یک درک ارتکازی داریم که آن درک خیلی مهم‌تر از آن درصدهای ادعایی است؛ زیرا این درصدها، اگر واقعاً هم امکان وجود داشته باشد، مربوط به وضع ظاهری است؛ برای درصددگیری باید یک قالبی باشد تا در آن قالب، آمار و درصد گرفته شود، آیا می‌توانیم شور و شعور ایجاد شده را درصد بگیریم؟ به این معنا نه، ولی به معنای عمقی بله؛ یعنی چی؟ یعنی می‌دانیم اصل، شعور است و این شور، آن شعور را تقویت می‌کند، این را می‌توانیم تشخیص بدهیم؛ اما بخواهیم به

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۰، باب ۲۴.

۲. رنه گنون.

درصد بگوئیم مثلاً نود به ده؛ هشتاد به بیست، قادر به انجام و عملش نیستیم، چرا که ممکن است شور از یک دقیقه تا چند ساعت و مدت باشد، ولی شعور یک لحظه اتفاق بیافتد. مرحوم دولابی می فرمود این حدیث که گفته است «تفکر ساعة افضل من عبادة سبعین سنة»^۱ آن ساعت و لحظه، معنایش این نیست که یک ساعت بشینم این جوری فکر کنم! مثل این است که سوزنی را که در اتاق گم شده، دنبالش می گردی، یکدفعه پیدایش می کنی و می گوئی آهان! آن تفکر در این حدیث، همان «آهان» است یعنی وقتی شما توجه ای می کنید و امری را در آن لحظه درک می کنی، آن لحظه است که لحظه مفید و بالاتر از هفتاد سال عبادت است؛^۲ خیلی وقت ها فردی دو سال، سه سال کار می کند تا آن لحظه حاصل بشود؛ برای همین اگر بخواهم به شعور نمره دهیم نمره خیلی بالاتر را به شعور می دهیم اما در عین حال شما مدت ها باید آن شور را راه بیندازید تا روح مستعد بشود تا آن شعور در آن لحظه خاص اتفاق بیافتد؛ آن شعور به آن شور بچسبد و در وجود فرد قرار بگیرد، البته شعور هم صرف اطلاعات ذهنی نیست.

پس مرحله دوم که در فضای آسیب شناسی باید در نظر بگیریم این است که انتظاراتمان واقعاً انتظارات درستی باشد. درست بودن آن هم باید از خود

۱. تذکر: با این عنوان در مجامیع حدیثی ما وارد نشده است البته به روایتی دیگر در اهمیت تفکر وارد شده مثل روایتی از امام صادق علیه السلام «عَنِ الْحَسَنِ الصَّبِيحِلِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَمَّا يَرَوِي النَّاسُ أَنَّ تَفْكَرَ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ قُلْتُ كَيْفَ يَتَفَكَّرُ قَالَ يَمُرُّ بِالْخَيْرِ أَوْ بِالذَّارِ فَيَقُولُ أَيْنَ سَاكُنُوكَ أَيْنَ بَانُوكَ مَا بَالُكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ.» الكافي، ج ۲، ص، ۵۴ باب تفکر.

۲. کتاب طوبی محبت؛ ج ۳، ص ۲۰۶.

دین بپرسیم که آیا واقعاً این حد از انتظارات درست است یا غلط؟ و چه شاخصه‌هایی دارد؟

ممکن است گفته شود که در زمان امام صادق علیه السلام مجلس عزاداری یک کارکردی داشته است اما الآن با توجه به تغییراتی که ایجاد شده است آن کارکردهای هم تغییر می‌کند! یک زمانی شاعر می‌آمده شعر می‌گفته و همه گریه می‌کردند و صرف زنده نگه داشتن نام امام حسین علیه السلام بوده؛ آن موقع منبری نبوده؛ اما آیا در زمان حاضر نباید کارکردهای عزاداری فرق داشته باشد؟!

این فهم اجتهادی، مابه‌ازاء خودش را لازم دارد. خیلی از مسائل مستحدثه، مثل همین مورد، وجود دارد که حکم دینی دارد، حکم دینی را مجتهد چگونه استنباط کرده است، از کلیاتی که دین به او آموزش می‌دهد به این استنباط می‌رسد. همین سؤال نشان می‌دهد که آسیب‌شناسی کار راحتی نیست؛ یعنی هر کسی صلاحیت آسیب‌شناسی را ندارد. یکی از مشکلات این است که برخی شروع به آسیب‌شناسی و نقد کردند؛ بعد نقد را که می‌خوانید متوجه می‌شوید که اصل کار را خراب کرده است. در اوایل انقلاب برخی می‌خواستند به جای مراسم عزاداری صرفاً نشست و سخنرانی برپا کنند که حضرت امام، خیلی صریح موضع‌گیری کرد و گفت باید به همان صورت سنتی و با ذکر مصائب برگزار شود.^۱

۱. حضرت امام فرمودند: «باید ما محرم و صفر را زنده نگه داریم به ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام که با ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام زنده مانده است این مذهب تا حالا؛ با همان وضع سنتی، با همان وضع مرثیه سرایی و روضه خوانی. شیاطین به گوش شما نگویند که ما انقلاب کردیم، حالا باید همان مسائل انقلاب را بگوییم و مسائلی که در سابق بود حالا دیگر منسی باید

نکته سوم: فهم جایگاه عزاداری در منظومه دین

مرحله سومی که در آسیب‌شناسی باید به آن توجه شود، فهمیدن جایگاه عزاداری در دین است. خیلی وقت‌ها یک عملی در دین مطرح است که وقتی از یک زاویه‌ای خاص تحلیل شود چه بسا رنگ و بوی ظاهری این کار هم متناسب با همان تحلیل است؛ در حالی که اگر تعالیم دین با دقت و جامعیت بررسی شود می‌بینم واقعاً شارع به دنبال این نبوده بلکه دنبال چیز دیگری بوده است؛ یعنی آن نظام معرفت دینی را باید شناخت، مثلاً در مسائل فقهی می‌گویند ارتکاز فقیه، شِم فقاہت، مذاق شریعت، این موارد یک چیز ذوقی و سلیقه‌ای نیست؛ بلکه با ممارست در معارف دین و جایگاه معرفت‌ها به دست می‌آید. وقتی عمق و جایگاه امور، درست فهمیده شود آن وقت انسان درک و فهمی پیدا می‌کند که این فهم، فهمی است که گاه خیلی از متدینین هم ندارند.

از یک مثال ساده شروع کنیم، مثلاً ما عنوانی داریم به اسم راستگویی و دروغ‌گویی؛ عنوان دیگری وجود دارد به اسم قتل نفس یا نجات نفس محترمه؛ وقتی بین نجات انسان و راستگویی تراحم و تعارض باشد؛ عموم متدینین می‌دانند که کدام مهم‌تر است؟ همه می‌گویند: نجات انسان مهم‌تر از راستگویی و دروغ‌گویی است، یعنی اگر در موقعیتی قرار گرفتیم که نجات نفس محترمه نیازمند دروغ گفتن بود، آنجا آن دروغ بر راست ارجحیت دارد،

→

اینجاست که همه می‌فهمند که دروغ مصلحت‌آمیز بهتر از راست فتنه‌انگیز است. اما گاهی مسئله پیچیده‌تر می‌شود، مثلاً امر دائر بین حفظ جان خود و شیعیان است و مبارزه با طاغوت ظالم؛ کدام یکی از این‌ها مهم‌تر است؟ در زمان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام همین مسئله متفاوت می‌شود، حتی زمان امیرالمؤمنین علیه السلام هم با این دو متفاوت می‌شود. حضرت امیر یک لحظه حاضر به پذیرفتن معاویه نیست، اما امام حسن علیه السلام برای حفظ جان شیعیان با این طاغوت ظالم، صلح می‌کند و حکومت را به او واگذار می‌کند؛ باز امام حسین علیه السلام جان خود و شیعیانش را فدا می‌کند.

شهید مطهری نکته زیبایی در بحث سیره مطرح می‌کند که یکی از مهم‌ترین کارکردهای سیره این است که ما بتوانیم اهم و مهم دین را تشخیص دهیم.^۱ بعضی‌ها می‌گویند اهم و مهم دین را که خودمان تشخیص می‌دهیم، مگر خودمان نمی‌دانیم که میان نجات نفس و راستگویی، کدام مهم‌تر است؟ بله، اگر کسی سیره هم نخوانده باشد این را می‌داند، ولی خیلی وقت‌ها به این آسانی نیست، ریزه‌کاری‌هایی وجود دارد که بر اساس آن باید بین حفظ جان شیعیان و مبارزه با طاغوت انتخاب کنید؛ این قدرت تشخیص، زمانی ممکن است که این‌ها را در منظومه دین با همه شرایطش درک کنید و سپس آن منظومه را بر زمانه خودت تطبیق دهید و بعد بفهمید.

در صدر اسلام، زمان حضور ائمه علیهم السلام کسانی بودن که قادر به تشخیص اهم از مهم نبودند، مثلاً در جریان صلح امام حسن علیه السلام برخی از بزرگان شیعه

۱. سیری در سیره ائمه اطهار، مجموعه آثار، ج ۱۸.

مثل سلیمان بن صرد خزاعی،^۱ یا حجر بن عدی،^۲ یا سفیان بن لیدّی^۳ در مواجهه با امام تعبیر بسیار زشت «السلام علیک یا مذل المومنین» را به کار بردند! منظورشان این بود که به جای اینکه با معاویه بجنگی، جان خودت را حفظ کردی! این‌ها با این که عالم بودند، نتوانستند کار امام را بفهمند! یعنی گاهی پیش می‌آید وقتی می‌خواهیم یک اقدامی را نقد کنیم تنها یک بُعد از آن اقدام را می‌بینیم که اگر فقط همان بعد بود، سخن درست است اما چون ابعاد دیگری هم دارد سخن ما در مجموعه آن ابعاد غلط است! یا مثلاً به علل خاص تاریخی که فرصت بحث آن نیست، نگاه حقوقی ما بر نگاه فرهنگی در فهم کارکردهای دین غلبه پیدا کرده است. خیلی از احکام دین کارکرد اصلی‌اش، کارکرد فرهنگی بوده است در حالی که ما به دنبال کارکرد حقوقی آن هستیم.^۴

۱. ابن‌قتیبه دینوری در کتاب الامامة و السیاسة می‌نویسد: سلیمان بزرگ و رئیس اهل عراق بود. ج ۱، ص ۱۸۵.

۲. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری ص: ۱۹۲؛ طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الامامة، ص ۱۶۶؛ البته در چنین نسبتی به حجر بن عدی شک و شبهه قوی وجود دارد و با مقام و جلالت ایشان ناسازگار است.

۳. مفید، محمد بن نعمان، الإختصاص، ص ۸۲.

۴. مثلاً ولد زنا، از بسیاری از حقوق اجتماعی محروم است؛ پدرش، پدر شرعی و قانونی‌اش محسوب نمی‌شود! ارث نمی‌برد، مرجع و قاضی نمی‌تواند بشود، و.... تا این احکام حقوقی مطرح می‌شود شبهات حقوقی آن پشت سرش می‌آید. همه می‌گویند «این بیچاره چه گناهی کرده است؟! شما اتفاقاً باید از چنین شخصی حمایت کنید، چرا که معمولاً ولد زنا پدرش فرار کرده و مسولیت آن به عهده زنی مانده که او را به دنیا آورده، پس باید حمایتش کنید تا این بیچه درست تربیت بشود.» با همین استدلال‌ها در سال ۱۹۶۰ در



امریکا قوانین حمایت از خانواده تک والدینی یا به تعبیر دقیق‌تر «مادران ازدواج نکرده» (unmarried mothers) تصویب شد. مادر ازدواج نکرده یعنی چه؟ یعنی کسی که بچه‌اش ولدالزنا است. قوانین در ۱۹۶۰ تصویب شد. ثمره حمایت از این مادران و فرزندان آنها، این شد که آمار این افراد که در سال ۱۹۶۰ در آمریکا ۴ درصد بود؛ در سال ۱۹۹۵ بچه‌های این افراد به ۲۵ درصد موالید رسید! الان آمریکا کمی بیشتر از ۵۰٪ است فرانسه حدود ۶۰٪ درصد است! یعنی بچه‌های که الان در این کشورها به دنیا می‌آیند پنجاه و چند درصدشان مادر دارند و پدر ندارند! یعنی ولدالزنا هستند! چرا این واقعه رخ داده است؟ این فاجعه است! یکی از معضلات جوامع غربی الان همین است. آمدند قوانین حمایت از بچه‌های ولدالزنا تنظیم کردند و گفتند این بچه ولد زنا بیچاره که گناه نکرده است؛ یک مردی مقصر بوده است و آن مرد هم در رفته است. دولت باید از این بچه‌ها حمایت مالی و سرپرستی کند. اما چه شد؟ یک روانشناس آمریکایی این تحلیل را کرده است؛ می‌گوید ما یک سبک زندگی جدیدی را رقم زدیم، ناخودآگاه به زن‌ها گفتیم به جای این که بروید ازدواج کنید و بعد از آن بچه‌دار شوید و هزار دردرس که وقتی هم کار به دعا و طلاق رسید سر حضانت بچه با شوهرت نزاع داشته باشی، برو از اول با هر کسی که دوست داشتی رابطه برقرار کن، بچه هم فقط مال خودت؛ مخارج نگهداری و تربیتش را هم دولت می‌دهد! زن‌ها ناخودآگاه به این سمت سوق داده شدند.

همین قانون را که ظاهراً ظالمانه است، در اسلام بررسی کنیم. من بارها و بارها وقتی این بحث را در جمع‌های مختلف مطرح کردم از مخاطبان سوال کرده‌ام تا به حال چند نفر ولد زنا در ایران می‌شناسید؟ می‌دانیم که وضع کشور ما گل و بلبل نیست؛ ولی در جواب عموماً اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند. تا به حال افراد بسیار معدودی که جواب مثبت داده‌اند صرفاً کسانی بودند یا کسی بوده که در بهزیستی کار می‌کند یا کسی است که با چنین افرادی ارتباط دارند. این نشان می‌دهد که در اینجا اگر هم ولد زنا وجود دارد قابل شناسایی و اثبات قانونی نیست! تنها راه اثبات آن برای دیگران این است که چهارشاهد عادل باید اصل عمل را مشاهده کرده باشند و شهادت دهند! اصلاً مگر می‌شود؟! حتی اگر سه شاهد عادل، نه افراد عادی، ببینند و خیر بدهند، حد قذف بر آنها جاری می‌شود و از این به بعد هم شهادت این‌ها قبول نمی‌شود. یعنی به لحاظ حقوقی، این قانونی است که خیلی خیلی بعید است



این خیلی مهم است وقتی می‌خواهیم یک پدیده را نقد کنیم به تمام ابعاد آن توجه کنیم. برای همین است که علمای دین، آنهایی که واقعاً عالم هستند، به بهانه عوض شدن اوضاع و احوال زمانه، هیچ واجبی را زیر سؤال نمی‌برند؛ نمی‌گویند این واجب، زمانش گذشته است زیرا «حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱ چرا؟ چون خدایی که ۱۴۰۰ سال پیش خدا بود و ۱۴۰۰ سال بعد را می‌دید، این قانون را گذاشت؛ نه یک آدمی که از تحولات اجتماعی خبر ندارد. پس آن کسی که عالم دین است هیچ‌وقت یک واجب را زیر سؤال نمی‌برد، به هزار شبهه هم برسد باز مسئله را در کلیت نظام دین می‌فهمد. حکم یا اقدامی را که وجود دارد یا من الآن می‌توانم تحلیل کنم یا قادر به تحلیل و فهم آن نیستم، اگر قادر به تحلیل

→

عمل بشود. اما کارکرد فرهنگی این قانون مهم‌تر از کارکرد حقوقی آن بوده است، کارکرد حقوقی یعنی از یک حقوقی محروم شده است، کارکرد فرهنگی یعنی کاری کرده است که قبح عمل آنقدر بالا برود که اگر کسی هم ولد زنا هست، نگوید و شناخته نشود، برای همین مشخص نمی‌شود. یعنی اگر شما یقیناً می‌دانید این شخصی که الان قاضی شده ولد زنا می‌باشد و بروید اطلاع دهید شما را شلاق می‌زنند! حالا در آن غرب چه اتفاقی افتاد؟ قبح عمل با این قانون شکست، زنان به این سمت سوق داده شدند! این قانون برای این نبود که این بچه محروم شود، چون تشخیص آن بسیار مشکل است لذا برای اینکه حکم از لغویت خارج شود باید کارکرد دیگری داشته باشد. پنجاه سال قبل اگر از ما می‌پرسیدند می‌گفتند اسلام چه حکمی ظالمانه‌ای داده است واقعاً توجیه خوبی نداشتیم؛ اما الان چون آنجا رفتند و انجام دادند، ما فهمیدیم که کارکرد اصلی این قانون کارکرد فرهنگی بوده است و شما که به این حکم اشکال می‌گرفتید فقط از لحاظ حقوقی نگاه می‌کردید چون ظاهرش هم حقوقی بود می‌گفت: ولد زنا مثلاً از قضاوت محروم است. اما کارکرد اصلی این حکم فرهنگی بود.

نیستم یعنی دلیلی دارد که فعلاً نفهمیده‌ام اما می‌دانم این حکم یا این اقدام در منظومه دینی یک جایگاهی دارد.

ما باید دائماً تلاش کنیم این منظومه دینی و نسبت‌هایش را با هم بفهمیم. فردی که در مواجهه با یک حکم می‌گوید «حرام! اشتباه حرام شده!!» این کارش به معنای عدم شناخت منظومه صحیح دین است که یکی از آن موارد، اعتقاد به حکمت و علم خداوند است، به این معنا که خداوند ۱۴۰۰ سال پیش، تمام نیازهای بشر را تا قیامت مد نظر قرار داده است. پس همین که کسی به بهانه آسیب‌شناسی احکام قطعی دین را زیر سؤال می‌برد این خود نشان می‌دهد که از اول بیراهه رفته است. در ادامه نیز هر قدر منظومه دین را بهتر بفهمد، آسیب‌شناسی اش دقیق‌تر می‌شود متوجه می‌شود که یک مسئله، هم می‌تواند کارکرد حقوقی هم فرهنگی و هم اجتماعی داشته باشد.

یکی از مثال‌های خوب در فضای عزاداری، بحث مبارزه با تحریف است. برای اینکه بتوان پیچیدگی این مسئله را بهتر توضیح داد به تبیین دیدگاه دو شخصیت می‌پردازیم. یک طرف، شخصیتی مثل شهید مطهری و طرف دیگر، شخصیتی مثل آیت‌الله بهجت؛ هر دو بزرگ اما نوع نگاه‌ها با هم فرق می‌کند، جالب اینجاست که هر دو بزرگوار، این منظومه فکری را متعادل می‌بینند، ادبیات شهید مطهری به شدت ادبیات نقد و انتقاد است؛ لذا کسی که کتاب حماسه حسینی بخواند، از فردا که پای هر منبری می‌رود شروع می‌کند به اشکال کردن، اما ادبیات آقای بهجت، ادبیاتی است که کسی اصلاً گیر ندهد! حالا هر دو نگاه را تحلیل کنیم، البته کار ساده‌ای نیست، نمی‌توان به سادگی گفت حق با شهید مطهری است یا حق با آیت‌الله بهجت! این مثال برای آن است که توجه پیدا کنیم آسیب‌شناسی در

بحث تحریف چقدر ریزه کاری دارد.

دغدغه کاملاً صحیح شهید مطهری، این است که می گوید: معارف غلط نباید ترویج پیدا کند؛ شور نباید روی شعور غلط باشد. اصل دغدغه ایشان این است و برای همین می گوید نباید برای رسیدن به هدف، وسیله را توجیه کنیم. همه این ها هم سخنان درستی است، اما آیت الله بهجت دغدغه دیگری دارد و آن این است که ما باید یک ارتباط خیلی عمیقی با امام حسین علیه السلام پیدا کنیم. در خاطراتی که از ایشان نوشته اند، آمده است که شخصی در مجلسی که ایشان (آیت الله بهجت) هم حضور داشت، نشسته بود. مداح هر روضه ای که می خواند، این فرد می گفت سندش ضعیف است، منبعش معلوم نیست و ... می گویند آیت الله بهجت مقداری صبر کرد بعد با عصبانیت، با این مضمون، گفتند: اگر این ها دروغ هم باشد مصیبت از این دروغ هم بدتر بوده است، آنچه برای امام حسین علیه السلام رخ داد از این هم بدتر بوده است.^۱ ایشان دارند در افق دیگری تحلیل می کنند، آن افق تحلیل که افق پیچیده ای است، چیست؟ در واقع، این مداحی که مطلب ضعیف و غیر متعبر می خواند حتی اگر دروغ بگوید، دارد دروغی را در مورد جریان عاشورا می گوید؛ حالا چرا می خواهد این را بگوید؟ می خواهد برای فهم این آدمی که جلویش نشسته

۱. اصل جمله منقول از ایشان: «قضایای سیدالشهداء علیه السلام هم همین طور است. واقعه [مصیبت های حقیقی] از همه این اکاذیب بالاتر است. واقعه چیزی است که مسلمانها در خواب نمی دیدند! حتی بعضی از افراد مهم آن زمان گفتند: فعلوا؟! یعنی آیا راستی این کار شده است؟! ولی تا ممکن است، انسان باید از مدارک صحیح، خارج نشود.» گوهرهای حکیمانه: ۶۵.

دردناکی عاشورا را بیشتر کند. آیت‌الله بهجت می‌فرماید: آن حادثه بقدری دردناک بوده که هر چقدر، ولو با دروغ، بخواهند عظمت حادثه و دردناکی آن را بیشتر جلوه دهند به حد واقعی آن حادثه نمی‌رسند.

آیا واقعاً مسئله حضرت زینب و امام حسین^ع در گودال قتلگاه، مسئله خواهر و برادر بود؟ یا مسئله امام و مأموم؟ شما می‌دانید رابطه امام و مأموم واقعی به لحاظ عمق ارتباط روحی، اصلاً با رابطه خواهر و برادری قابل مقایسه نیست؛ آن هم اگر امام، امام حسین^ع باشد و مأموم، حضرت زینب باشد، یعنی اگر شما مسئله امام حسین^ع و حضرت زینب را در افق خواهر و برادری ملاحظه کردید در حقشان ظلم کرده‌اید، اما خیلی وقت‌ها باید این کار را کنیم. چرا؟ چون عمده افرادی که مخاطب منبرهای ما هستند، ارتباط امام و مأموم در حاق واقع (آنگونه که باید) را نمی‌فهمند. عالی‌ترین رابطه‌ای که می‌فهمند رابطه خواهر و برادری است. اتفاقاً شاید یک وجه برای اینکه امام حسین و حضرت زینب، که آن حوادث بسیار سخت بر ایشان رخ داد، خواهر و برادر بودند همین بود که شما حداقل از این جهت با آن‌ها ارتباط برقرار کنید! آیت‌الله بهجت منظورشان این است، می‌گوید آن فجایع و مصائبی که گفته می‌شود و فکر می‌کنی خیلی بدتر از آن بود که در واقع رخ داد، خیلی کمتر از آن دردی است که در متن واقع رخ داده است. برای همین دروغ تو هم خیلی کمتر از راستی است که رخ داده است. این یک تحلیل است، در مقام رد نیستیم، ولی وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید گویی مسئله دروغ‌گویی و راست‌گویی اینجا موضوعیت ندارد؛ بلکه مسئله درک سنگینی مصیبت است و این دروغ، آن مقداری از واقعه را که منعکس می‌کند، خیلی کمتر از آن واقعه‌ای است که رخ داده است. ما وقتی سخن دروغ را مذمت

می‌کنیم برای چیست؟ برای اینکه واقعیت را آن گونه که رخ داده منعکس نکرده است، حالا اگر واقعیت خیلی سنگین است و فهم مخاطبان خیلی ضعیف است و هرچه بگویی باز فهم آن‌ها به حد واقعیت نمی‌رسد آیا این حرفها مصداق دروغگویی می‌شود یا خیر؟ شما می‌خواهید راست را بگویید اما الآن همین دروغ در همان جهتی که طراحی شده باز کمتر از راست است! حال بین دیدگاه این دو بزرگ، به چو نحو جمع کنیم؟ شاید بتوان این گونه جمع کرد که آیت الله بهجت نمی‌خواهد بفرماید دروغ گفتن درباره عاشورا اشکالی ندارد بلکه توجه مخاطب را به جای دیگری معطوف می‌کند، می‌خواهد بگوید به جای اینکه مشغول مناقشه تاریخی شوی و بهره لازم از این جریان را نبری، اصل مطلب را بفهم. دروغ که دروغ است؛ روشن است وقتی فهمیدیم دروغ است ما نباید بگوییم؛ ما حق نداریم عالماً عامداً دروغ بگوییم، اما خیلی وقت‌ها روایتی است که سندش ضعیف است، آیا سند ضعیف یعنی غلط و دروغ؟! سند ضعیف یعنی مثلاً برخی از رجالش مجهول است. اگر یکی از سلسله راویان مجهول بود یعنی حتماً دروغگو بوده؟ نمی‌دانیم، پس سند ضعیف را لزوماً نباید کنار گذاشت.

یک فقیه در مقام فتوا دادن، به صرف یک روایت ضعیف، نمی‌تواند فتوا بدهد اما این غیر از آن است که بخواهیم از وقوع واقعه‌ای در تاریخ مطلع شویم. مثلاً با محاسبه شهید مطهری کاروان حسینی به لحاظ زمانی نمی‌تواند اربعین اول به کربلا رسیده باشد؛^۱ اگر واقعاً امکان نداشته باشد ما باید روایت

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۷، ص ۷۸.

دیدار اربعین را انکار کنیم، اما اولاً آیا این محاسبه دقیق است؟ با محاسبه ابزار امروزی مثل گوگل‌مپ^۱ مسیر کربلا تا دمشق به صورت پیاده ۶ روز ۲۳ ساعت طول می‌کشد! اگر دو برابر شود ۱۴ روز می‌شود، حتی اگر نیمی از شبانه‌روز راه می‌رفتند و نیمی توقف داشتند، باز ۲۸ روز می‌شود، چند روز هم می‌توان برای توقف اسرا در کوفه و شام در نظر گرفت. اینکه گفته شود حضور کاروان اهل‌بیت در اربعین اول امکان ندارد، سخن قطعی نیست؛ ثانیاً اگر امکان حضور در اربعین اول نبوده برخی علما قائل‌اند که اربعین دوم، حاضر بوده‌اند. حالا اگر مسئله‌ای به اسم اربعین هست و فرض کنیم سند آن هم ضعیف است، آیا لزوماً باطل هم است؟ چه اصراری داریم که بگوییم باطل است و آن را کنار بگذاریم.

برای جمع بین این دو نظر باید گفت: آنجایی که احراز کردیم یک مطلبی دروغ است قطعاً باید آن را کنار گذاشت اما آنجایی که بر اساس مبنای ما، سند ضعیف است - اتفاقاً خیلی از قضایای تاریخی ضعیف است چون قضایای تاریخی بدون سند ذکر می‌شود - لزوماً نباید آن را کنار گذاشت. نکته‌ای که شهید مطهری می‌گوید این است که اگر مطمئن نیستیم که مطلبی به لحاظ تاریخی درست است یا خیر، اما می‌دانیم که برخلاف مرام امام حسین^ع می‌باشد این را باید کنار بگذاریم، مثل اینکه شما می‌دانید امام حسین^ع ذلت‌پذیر نیست اما اگر درخواست آب برای حضرت علی‌اصغر^ع جوری بیان شد که از دل آن ذلت و خواری نمایان می‌شود، این

قطعاً اشتباه است؛ درست است که این مطلب در مقاتل آمده^۱ و لو سندی هم ضعیف باشد، باید طوری بیان شود که در بیان طلب آب از طرف امام، عزت امام حفظ گردد، نه طوری که امام را نعوذبالله ذلیل و خوار نشان بدهد، مثلاً جمله «یا قوم این لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل» را یکبار با لحن عاجزانه و ملتسانه بیان می‌کنیم؛ یکبار همین را با لحن قاطع و از موضع بالا بیان می‌کنیم.

خلاصه اینکه باید جایگاه اقدام و عمل صورت گرفته را در منظومه دین درست فهمید؛ به بیان دیگر، نسبت به کار انجام شده، گاهی مراتب انسانی را لحاظ می‌کنیم لذا باید انسان‌ها را درست بفهمیم، گاهی با ملاحظه و نسبت آن کار با منظومه دین است که باید بدانیم کار کرد اصلی آن کجای منظومه دین می‌باشد.

نکته چهارم: توجه به واقعیت‌های عینی جامعه و مخاطب

آخرین محوری که با توجه به مراحل قبل باید مورد کنکاش و فهم قرار گیرد، «فهم شرایط و واقعیت‌های عینی» جامعه امروز است. گاهی اوقات، واقعیت‌های اجتماعی آن قدر، ما را در تنگنا قرار می‌دهند که حتی امام معصوم، مجبور می‌شود تقیه کند، یعنی با اینکه کاری را نباید انجام دهد اما امام انجامش می‌دهد،^۲ کاری واجب است امام خلاف آن را بیان می‌کند!^۱

۱. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۵، ص ۵۷.

۲. کودک زیر شش سال، فقط غسل، کفن و دفن دارد ولی خواندن نماز میت بر آن لازم نیست اما بنابر نظر عامه (اهل سنت) باید بر چنین طفلی نماز هم خواند؛ با اینکه این کار بدعت و

تقیه یعنی خلاف آنچه که باید باشد، ابراز می‌دارد یا انجام می‌دهد. حال اگر می‌خواهید یک هیئت را آسیب‌شناسی کنید که آیا کارشان خوب است یا نه، باید این آسیب‌شناسی ناظر به وضعیت عینی خاص آن‌ها باشد؛ باید نگاه کنید واقعاً وضعیت موجودش، شرایطش، اقتضائاتش، امکاناتش چه بوده است؟ این هیئت به نحو خاص را باید در ظرف خودش مورد آسیب‌شناسی قرار داد. مثال آخوند کاشی که قبلاً بیان شد^۲ در همین راستا است. یکی از مداحان زمانی که زنده بود به خاطر برخی رفتارهایش و سبکی از عزاداری که داشت، موجی از انتقادات و برخوردها نسبت به ایشان وجود داشت؛ ولی همیشه برای من سؤال بود که آیا واقعاً این برخورد با ایشان رواست؟! ما می‌دانیم در بین جوانان جامعه، عده‌ای هستند که دنبال موسیقی جاز هستند و ما باید تلاش کنیم این‌ها هم در فضای عزاداری وارد شوند. آیا ما برای کسی که دنبال جاز یا پاپ است، حرفی داریم یا نه؟ سخن این نیست که موسیقی پاپ را در عزاداری وارد کرده و شیوه عزاداری ما بشود؛ ولی می‌خواهم بگویم شاید بعضی وقت‌ها یک سبک عزاداری برای یک قشری

→

حرام است اما امام باقر علیه السلام بر اساس تقیه بر طفل زیر شش سال خواندند. الاستبصار فیما اختلفت من الأخبار، ج ۱، ص ۴۷۹.

۱. بر اساس فقه امامیه، در نماز جمعه دو قنوت، خوانده می‌شود بخلاف اهل سنت که یک قنوت می‌خوانند؛ در موردی چون فردی ر غیر شیعه حضور داشت امام معصوم در بیان حکم خواندن قنوت در نماز جمعه می‌فرماید که یک قنوت خوانده شود. تهذیب، ج ۳ ص ۱۷.
۲. برخورد آخوند کاشی با کارگری که تند تند نماز خواند و... (در بحث توجه به مراتب ایمانی به این داستان اشاره شد.)

مجاز باشد! مثالی از خود دین بزینم که بسیار مهم است، می‌دانیم حکم حرمت شراب خواری به تدریج نازل شد و الآن که می‌دانیم حکم نهایی چیست، چرا در قرآن، تدریج حکم هم گزارش شده است: «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى»^۱ این آیه برای زمانی است که هنوز حرمت کامل نازل نشده و در غیر نماز می‌شد شراب خورد! می‌دانیم که بعضی‌ها از این آیه سوءاستفاده می‌کنند،^۲ حال چرا خدا در قرآن این آیه را با اینکه کارکرد حقوقی اش تمام شده برای ما نقل می‌کند؟! باید گفت: با اینکه کارکرد حقوقی حکم تمام شده، اما کارکرد فرهنگی اش مانده است. کارکرد فرهنگی اش اینجا چیست؟ کارکرد برای کسانی است که دین را تبلیغ می‌کنند، حواسشان باشد که دیندار کردن مردم، باید تدریجی باشد، یعنی اگر همین امروز جامعه فرانسه مسلمان شود آیا باید تمام مظاهر غیراسلامی را یکدفعه از بین برد؟! طبق برخی گزارش‌ها البته برای چند سال قبل، حدود ۶ میلیون شغل در فرانسه با شراب‌سازی مرتبط بوده است، سؤال مهم این است، نمی‌خواهیم فتوا دهیم، فقط سؤال است، آیا با توجه به تدریجی بودن حکم شراب در خود اسلام، برای جامعه فرانسه‌ای که اصلاً با اسلام آشنا نبوده، آیا حرمت شراب را روز اول باید به ایشان گفت؟! آیا برای کسی که تا الآن هیچ پوششی به نام حجاب نداشته، می‌توانیم در ابتدای اسلام آوردنش حکم حجاب را به او نگوییم و فعلاً

۱. نساء: ۴۳

۲. البته در برخی از روایات نقل شده که مراد از سکر، سکر نوم است و ارتباطی با مستی از شراب ندارد. الکافی، ج ۳، ص ۳۷۱. (دبیر علمی)

بی حجاب باشد؟! ظاهراً بتوان چنین نظری داشت یعنی این آدم می‌تواند فعلاً مسلمان بی حجاب باشد، یا فعلاً شراب بخورد و مسلمان باشد.

این سخنان به معنای تبلیغ یا جواز شراب‌خوری در اسلام نیست، می‌خواهیم بگوئیم برای یک کافر دائم‌الخمری که اصلاً در فضای اسلام نبوده اگر بخواهیم او را مسلمان کنیم، ابتدای اسلامش چه بسا آیه «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» اینجا جواب می‌دهد؛ یعنی فعلاً نمازش را بخواند و وقت نماز شراب نخورد، بعد مقداری که گذشت، کم‌کم به او بگوئیم که اصلاً نباید شراب بخورد.

با توجه به سخنان فوق، خیلی وقت‌ها ممکن است تحلیل ارائه شده برای یک گروه خاص، که سبکی خاص دارند، این باشد که سبک و مدل آنان غلط است، و واقعاً هم این سبک غلط باشد، اما شاید الان برای این گروه خاص غلط نباشد، البته با توجه به همان تدریجی بودن دینداری. و معنای این سخن این نیست که بگوئیم که هر کسی هر طوری خواست عزاداری کند و حرمتها شکسته شود! یقیناً منظور این نیست، بلکه منظور و مراد این است که کسی که می‌خواهد آسیب‌شناسی کند باید به تدریجی بودن رشد دینداری متناسب با وضعیت اجتماعی مخاطبان توجه داشته باشد. آیا اشکالی دارد با این گروه خاص دارای سبک خاص، طوری رفتار کنیم که تدریجاً در مسیر درست مستقر شده و کم‌کم اشکالشان رفع شود؟! آیا این سبک برخورد بهتر است یا اینکه از ابتدا آن‌ها را طرد کنیم؟ سخن ما این است که حتماً باید طوری تعامل کنیم که اشکالشان رفع شود اما آن قدر سریع و شتاب‌زده نباشد که طرد شوند؛ نگوئیم تو بی‌دینی؛ تو کافری؛ تو... چون در مواردی فرد، اشتباهی مرتکب می‌شود به او گفته می‌شود تو اصلاً هیئت امام حسین نیا! تو اصلاً نیامدنت

بهتر است!! این اصلاً درست نیست.

بحث عَلم و علامت نمونه‌ای از این مسئله مورد بحث ماست که چند سال قبل برخی از بزرگان در جهت ارتقاء معرفت دینی جامعه، برداشتن و بلند کردن علم را زیر سؤال بردند و با تعبیر «آهن سرد بی‌خاصیت»، آن را مذمت کردند^۱ متأسفانه نیروی انتظامی هم ورود پیدا کرد و یکی دو سال مانع گرداندن عَلم شد! در حالی که آن عالم بزرگ در این مقام نبودند بلکه درصد بالا بردن معرفت جامعه دینی بودند. بعد از دو سال، رهبر معظم انقلاب در یکی از سخنرانی‌ها فرمودند: «اما همین عزاداری متعارفی که مردم می‌کنند؛ دسته‌جات سینه‌زنی راه می‌اندازند، عَلم بلند می‌کنند، اظهار محبت می‌کنند، شعار می‌نویسند، می‌خوانند، گریه می‌کنند؛ این‌ها ارتباط عاطفی را روزبه‌روز بیشتر می‌کند؛ این‌ها خیلی چیزهای خوبی است.»^۲ آیا ایشان خواستند سخن آن عالم را رد کنند؟! خیر. این جمله را کسی می‌گوید که واقعیت اجتماعی را می‌بیند. در جمع بین این دو سخن باید گفت: هم آن عالم بزرگ درست گفته است، هم رهبر معظم انقلاب؛ آن عالم بزرگ، دغدغه فرهیخته شدن مخاطب را دارد و می‌گوید سطح معرفتی‌تان را بالا بیاورید، در حالی که رهبر معظم

۱. آیت الله جوادی آملی حفظه الله: «این آهن سرد... ما از همشهریانمان در آمل خواهش کردیم، اینها این کار را دیگر نمی‌کنند. از همه خواهش می‌کنیم؛ خواهش است دیگر، حالا خواه قبول شود، خواه نشود؛ عزاداری را با شکوه هرچه بیشتر برگزار کنید اما این «آهن سرد بی‌خاصیت»، این را چرا بلند می‌کنید؟! این چه پیامی دارد؟ از کجا آمده است؟ از کدام آیه و روایت است؟ کاری کنیم عزاداری با شرف باشد... اگر یک روایتی بود، ما هم زیرش می‌نشستیم، بلند می‌کردیم!».

۲. بیانات در دیدار با جمعی از طلاب و روحانیون ۱۳۸۸/۹/۲۲.

انقلاب، کل بدنه اجتماعی را نگاه می‌کند.

خلاصه آنکه در میان انبوه عزاداران، عده‌ای هستند که اگر عَلم و کُتَل باشد برای امام حسین می‌آیند؛ شاید اصلاً اهل منبر و سخنرانی شنیدن نیستند، آیا به این بهانه، ارتباطشان را با امام حسین قطع کنیم؟! این که می‌گویند موقعیت‌ها را باید درست تشخیص بدهیم یعنی همین که سخن آن عالم بزرگ مخاطب خودش را دارد؛ نه اینکه با قوه قهریه وارد شویم و عَلم‌ها را جمع کنیم.

حال با توجه به این سخنان، آیا نباید مجالس عزاداری را نقد کرد؟! سخن ما به این معنا نبوده و نیست، بلکه می‌خواهیم ابعاد مختلف این مطلب را باز کنیم که در مقام نقد، واقعیت‌های اجتماعی و مخاطبین را در نظر بگیریم. یک مقام، مقام بالا بردن معرفت مخاطبین است که آن عالم بزرگ انجام دادند؛ اما یک مقام، مقام حفظ مخاطب و از دست نرفتن اوست! این دو مقام متفاوت است و هر دو در جایگاه خود صحیح می‌باشد. ما باید سعی کنیم معرفت عزاداران را بالا ببریم اما اگر اینکار منجر به این شد که یک عده‌ای از دست بروند باید کسی ورود کند و بگوید این‌ها عزادار هستند این‌ها را طرد نکنید؛ جمع بین این دو یعنی دیدن فراز و فرودهای واقعیت‌های اجتماعی.

نمونه‌ای دیگر از توجه به واقعیت‌های اجتماعی و توجه به مخاطبین، در روایتی از سدید، از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام، انعکاس یافته است، سدید می‌گوید: من به همراه ابوبصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر در مجلسی نشسته بودیم که امام صادق علیه السلام با حالت خشم وارد شد، زمانی که در جایگاه همیشگی خویش نشست، فرمود: «شگفتا از مردمی که گمان می‌کنند ما غیب می‌دانیم! کسی جز خدای عزّ و جلّ غیب نمی‌داند، من می‌خواستم فلان کنیزم را تنبیه کنم، او از من گریخت و من ندانستم که او در کدام یک از

اتاق‌های منزل پنهان شده است.»

سدیر گوید: پس از آن که حضرت از مجلس برخاست و به سمت منزلش رفت، من به همراه ابوبصیر، خدمتش رفتیم و عرض کردیم: «قربانت گردیم، آنچه درباره کنیزت فرمودی، شنیدیم و ما می‌دانیم که شما علم زیادی دارید و علم غیب را به شما نسبت نمی‌دهیم. امام علیه السلام فرمود: ای سدیر! مگر تو قرآن نمی‌خوانی؟ عرض کردم: آری، فرمود در آنچه از قرآن خوانده‌ای، این آیه را دیده‌ای: مردی که دانشی از کتاب داشت گفت: من آن را پیش از آن که چشم به هم بزنی، نزد تو آورم. عرض کردم: قربانت گردم، این آیه را خوانده‌ام. فرمود: آن مرد را شناختی و فهمیدی چه اندازه از علم کتاب نزد او بود؟ سدیر می‌گوید: شما به من خبر دهید! امام فرمود: به اندازه یک قطره آب نسبت به دریای اخضر [اقیانوس هند] سدیر گفت: قربانت گردم، چه کم! امام فرمود: ای سدیر! چه بسیار است آن مقداری که خدای عزوجل، نسبت داده است به علمی که اکنون به تو خبر می‌دهم.

ای سدیر! باز در آنچه از کتاب خدای عزّ و جلّ خوانده‌ای، این آیه را دیده‌ای: بگو [ای محمد] گواه بودن خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما بس است؛ عرض کردم: قربانت، این آیه را هم خوانده‌ام. فرمود: آیا کسی که تمام علم کتاب را می‌داند عالم‌تر است یا کسی که بعضی از آن را می‌داند؟ عرض کردم: کسی که تمام علم کتاب را می‌داند. آن‌گاه حضرت با دست اشاره به سینه‌اش نمود و فرمود: به خدا تمام علم کتاب نزد ما است، به خدا تمام علم کتاب نزد ماست.»^۱

شاهد ما این است که در موقعیت اول، خود امام صادق^ع جوری القا می‌کند که مخاطب برداشت می‌کند که امام علم غیب ندارد و علمش خیلی محدود است. چرا؟ چون احتمالاً در آن مجلس عده‌ای از افراد ضعیف‌الایمان بودند که نمی‌توانستند فهم درستی از مقام علم امام^ع داشته باشند. چه بسا گمان می‌کردند که اگر امام^ع این همه علم داشته باشد نعوذبالله خداست! اما در خلوت و با حضور اصحاب خاص، امام^ع می‌فرماید عرصه علم ما چقدر گسترده است. پس در یک مقام و برای یک مخاطب لازم است آن علم نفی شود، اما برای مخاطبی که ظرفیتش را دارد خیلی بیشترش را هم می‌گویند.

محور دوم: آسیب‌شناسی واقعی

با توجه به نکات گفته شده در محور اول، معلوم می‌شود آسیب‌شناسی با توجه به ظرافت و دقتی که دارد کار یک متخصص واقعی است نه هر کسی! متأسفانه امروزه خیلی از افراد در هر مسأله‌ای اظهار نظر می‌کنند! واقعیت آن است که اگر کسی می‌خواهد بگوید انحرافی رخ داده باید فهم عمیقی داشته باشد که بتواند این مطلب را به دین نسبت بدهد. خداوند متعال در آیه ۱۱ سوره مبارکه بقره در وصف منافقین می‌گوید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ* أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ» یعنی به آن‌ها می‌گوییم فساد نکنید می‌گویند ما اصلاح‌طلب و اصلاح‌گر هستیم؛

خداوند می‌فرماید: این‌ها مهم‌ترین مفسدان هستند که خودشان هم نمی‌فهمند؛ یعنی بسیاری از این‌ها که ادعای اصلاح‌گری و آسیب‌شناسی می‌کنند خود این‌ها دارند آسیب می‌زنند.

حالا آیا هر کسی صلاحیت آسیب‌شناسی را دارد؟ به نظر ما آن کسی که می‌خواهد آسیب‌شناسی کند، دو ابزار معرفتی مهم غیر از اخلاص باید داشته باشد؛ اول، متن و هدف دین را درست بشناسد، یعنی فهم درست و دقیقی از دین داشته باشد، اگر می‌خواهد بگوید این آسیب است، واقعاً بررسی کرده باشد و حجت داشته باشد که نظام معرفت دینی، آن پدیده را آسیب می‌داند.

تخصص در شناخت منظومه و اهداف دین هم، به شکل و قیافه نیست؛ یعنی این چنین نیست اگر کسی لباس روحانیت پوشید پس متن و هدف دین را لزوماً می‌شناسد! یا اگر آن شخص گوینده ملبس و شبیه ما نباشد، حتماً اشتباه می‌کند، خیر! گاهی اوقات ما به اشتباه قضاوت می‌کنیم و می‌گوییم حال که فلان شخص بد است پس حرفش هم بد است! آیا واقعاً این طور است؟! شاید اشتباهی یک بار حرف خوبی هم زد! لذا به ما دستور داده‌اند که حکمت را ولو از مشرک اخذ کنیم،^۱ یعنی در مقام سنجش سخنان نه فقط به قیافه، حتی به اعتقاد شخصی اش کار نداشته باشید که بگویید هر چه می‌گوید حتماً انحرافی است بلکه باید سخنش را بررسی کنیم و بفهمیم که آیا درست است یا خیر؟! لازمه این کار این است که اصل دین و اهداف دین را شناخته باشیم تا دچار انحراف نشویم. پس کسی که

۱. طبرسی، علی بن الحسن، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، النص، ص ۱۳۴.

می‌خواهد بگوید فلان مطلب در عزاداری، انحراف است باید فهم درستی از دین و اهداف و منظومه آن داشته باشد.

مطلب دوم اینکه واقعیت‌های میدانی و اجتماعی را هم درست تشخیص دهد. مثال معروف آن بحث قمه‌زنی است؛ رهبر معظم انقلاب از قمه‌زنی نهی کردند،^۱ ولی با عنوان «وهن اسلام» نهی کردند؛ عنوان «وهن اسلام» عنوان ثانویه است، پس فرض دارد که عنوان اولیه اش حرمت نباشد؟! لذا خیلی عجیب نیست که یک عالمی در یک مقطعی قائل به جواز قمه‌زنی باشد؛ اما مهم در عنوان ثانوی تشخیص موقعیت است، آن کسی که می‌گوید قمه‌زنی اشکال ندارد و وهن نیست به خاطر این است که تا به حال نرفته در فضای رسانه‌ای موجود، کلمه محرم و عاشورا را به زبان انگلیسی جستجو کند! مطمئناً خیلی از کسانی که می‌گویند قمه‌زنی وهن نیست اگر کمی بررسی کنند و ببینند معرفی محرم و عاشورا با چه عکس‌هایی در فضای جهانی انجام می‌شود، نظرشان بر می‌گردد.

خلاصه اینکه کسی می‌تواند آسیب‌شناسی انجام بدهد که به لحاظ فکری و نظری هم دین و هم منظومه دین را درست بشناسد و هم واقعیت

۱. «ما چند سال پیش این‌جا راجع به قمه‌زنی - امری که «بَينَ الغَيِّ» است - مطالبی گفتیم؛ بزرگانی صحبت کردند، نجابت کردند، قبول کردند و مردم زیادی هم پذیرفتند؛ یک وقت دیدیم از گوشه‌هایی سروصدا بلند شد که آقا شما با امام حسین مخالفتید! معنای «سفينة النجاة و مصباح الهدى» این است که ما عملی را که بلاشک شرعاً محل اشکال است و به عنوان ثانوی هم حرام مسلم و بین است، انجام دهیم؟ باید این روشنگری‌ها را بکنیم تا نسل جوان ما به اسلام بیشتر علاقه‌مند شود.» بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مجلس خبرگان ۱۳۸۴/۶/۱۷.

میدانی اجتماعی را درست بشناسد و بفهمد. عالمی که اصلاً در جامعه نیست و حتی روزنامه هم نمی‌خواند در مقایسه با عالمی که وسط میدان است و همواره کار انجام می‌دهد، اگر نظری در مورد واقعیت اجتماعی دهد چه اندازه قابل اعتناست!؟

محور سوم: چگونگی آسیب‌شناسی

چگونه باید این آسیب‌شناسی را انجام دهد که خودش تبدیل به آسیب نشود؟ ممکن است کسی آسیب را شناسایی کرده و بداند آسیب درست چیست؛ نیت خیر و درستی هم دارد یعنی قصد سوءاستفاده ندارد، اما در نحوه و چگونگی انجام آسیب‌شناسی اقدامی کند که خود آن اقدام، آسیب‌زننده می‌شود. بنابراین چگونگی بیان آسیب‌ها و چگونگی برخورد با آن‌ها، نیازمند رعایت شرایط و ضوابطی است:

شرط اول: رعایت تقوا

اولین شرط تقواست؛ البته تقوا در همه جا لازم است اما در بحث آسیب‌شناسی، معنای خاصی از آن مدنظر است. خداوند متعال در آیه ۸ سوره مائده می‌فرماید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا الْعَدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ» یعنی اگر خواستیم آسیب‌شناسی کنیم، اولاً حواسمان باشد که به قصد اصلاح باشد نه قصد افساد، نه انتقام و نه ضایع کردن دیگران؛ ثانیاً و مهمتر، این نکته به طور خاص مدنظر است، این است که در حدی که آسیب را دیده و فهمیده‌ایم نقد کنیم نه بیشتر. یعنی اینکه آن آسیب در حدی است که بشدت ناراحت‌کننده است و ما خیلی

بدمان آمده موجب نشود که در مقام نقد از حدش تجاوز کنیم. آیه می‌گوید: بدی یک عده موجب نشود که تو هر چیزی خواستی بگویی و از عدالت خارج بشوی. یعنی در آسیب‌شناسی فقط آسیب را بگوییم، ولو اینکه آن آسیب‌زننده خیلی آدم بدی باشد یا حتی منافق است حق نداریم اضافه بر آن آسیب از عدالت خارج شویم و درباره او چیزی بگوییم که این‌گونه نیست.

شرط دوم: آسیب‌زا نبودن نحوه بیان

شرط دومی که در آسیب‌شناسی مهم است نحوه بیان آسیب است. مواظب باشیم که نحوه بیان آسیب، خودش آسیب‌زا نباشد؛ گاهی وقت‌ها آسیب را مشاهده می‌کنیم، واقعاً درست هم تشخیص داده‌ایم و می‌خواهیم آسیب را بیان کنیم اما نحوه بیان، آسیب‌زا است و دیگران از آن سوءاستفاده می‌کنند. در احادیث و روایات در مورد بیان عیب افراد و اینکه عیب افراد را اگر خواستید بیان کنید، چگونه باید باشد مثلاً در خلوت بیان کنید و ... این‌ها همه ناظر به نحوه بیان است. یا اگر شما حرفی زدید که شبکه‌های معاند اسلام از آن سوءاستفاده کردند معلوم می‌شود که نحوه بیان شما ایراد دارد!

شرط سوم: داشتن اخلاص

در بیان آسیب، باید بدانیم که آن کسی که به سخن ما اثر می‌دهد خداست، چراکه خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱ و در

آیه دیگر می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُصَلِّحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ»^۱ یعنی اگر واقعاً قصد خوب داشته باشید و کار را درست انجام بدهید خدا آن را ضایع نمی‌کند. از آن طرف هم که اگر اهل فساد باشید خدا درست نمی‌کند، یعنی هم باید حسن فعلی و هم حسن فاعلی داشته باشید؛ اگر این دو تا را کاملاً رعایت کردید اثر را خدا مترتب می‌کند. بهترین مثال شهید مطهری است، شهید مطهری بحش را برای چه کسانی می‌گفت؟ در آن زمان مخاطب شهید مطهری، بیست یا سی نفر بیشتر نبودند! سال ۷۲ وقتی سیر مطالعات آثار شهید مطهری برای اولین بار راه‌اندازی شد، حدود ۲۰۰ نفر دانشجوی در جلسه شرکت کرده بودند، آقای حداد عادل هم دعوت شده بود، ایشان گفتند: شهید مطهری در عمرش یک چنین جمعیتی در سخنرانی‌هایشان ندیدند! آقای مطهری برای خدا آسیب‌شناسی کرد لذا الان آسیب‌شناسی ایشان را همه دارند استفاده می‌کنند، دیگرانی هم آسیب‌شناسی کردند اما اسمی از آن‌ها نیست. برای همین نگران این نباشیم که اگر شرایط را رعایت کنیم دیگر اثر ندارد، بلکه مؤثر خدا است.

الگو بودن امام حسین علیه السلام برای جامعه امروز

حجت الاسلام والمسلمین ذبیح الله نعیمیان

یکی از مسائل بسیار مهم در مسئله عاشورا و امام حسین علیه السلام الگوپذیری جامعه امروز از این حرکت است؛ درباره مقدمات، نیازها و عرصه‌های الگوپذیری از امام حسین علیه السلام برای جامعه امروز، مباحث زیادی وجود دارد که در این مجال بدان اشاره می‌شود.

توجه به چند نکته به عنوان مقدمات تبیین این بحث، ضروری است:

۱. مخاطب امام: باید ملاحظه کرد که مخاطب امام علیه السلام چه کسی است تا بعد از آن بحث الگو بودن مطرح شود؟! آیا مخاطب امام فقط شیعیان هستند یا غیر شیعیان را هم شامل می‌شود بلکه مخاطب امام کل بشریت است و اختصاصی به دین و مذهبی خاصی ندارد؟

۲. قاعده اشتراک احکام: در مباحث فقهی، بحث زیبا و مهمی با این عنوان وجود دارد که آیا فقط شخص مسلمان، مکلف به احکام الهی است یا دایره تکلیف، شامل کفار و غیرمسلمانان هم هست؟

فقها^۱ قائل اند که دایره تکالیف و احکام وسیع است و شامل کفار هم می شود و محدود به مسلمانان نیست. با توجه به این نکته کلیدی یعنی اینکه امامی که قرار است استمراربخش رسالت پیامبر گرامی ﷺ باشد و مخاطب او کل جهان بشریت است، هر کسی که نام او انسان است و هر کسی که می خواهد خود را انسان تلقی کند و بلکه مکلف است که انسان باشد، این شخص به طور طبیعی یک امام، راهنما و راهبر نیاز دارد.

پس از دوران حیات پیامبری که از طرف خدای متعال برای ایفای راهبری و هدایت ارسال شده، نیاز به چنین امامتی هم هست، ائمه اطهار^۲ به عنوان اوصیای پیامبر گرامی، این وظیفه و رسالت را بر دوش دارند، نتیجه این است که همه جوامع بشری و همه انسان ها می توانند مخاطب او باشند و او به عنوان راهنما و راهبر و دست گیر آن ها بتواند نقش آفرینی کند.

اگر قرار نیست سیره شخصی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دیگر ابعاد زندگی امام تنها برای شیعیان محوریت پیدا کند بلکه قرار است الگو بودن و امام بودن او در سطح وسیع و نامحدود باشد؛ دیگر امام به مسلمانان و شیعیان محدود نیست، او امام و راهبر کل جهان، است؛ اگر سطح راهبری و امامت را هم لحاظ کنیم، سطح الگو بودن امام را هم لحاظ کنیم، می بینیم که می توان امام حسین^۳ را در ابعاد و سطوح مختلف الگو قرار داد. می توانیم فهم کنیم که او الگو و امام است و او امام بودن را الگوی خود و الگو بودن را برای ما تبیین کند. امام حسین^۳ با ابعاد مختلف انسان و جوامع انسانی

۱. محمد فاضل لنکرانی، القواعد الفقهية، ص: ۳۱۱.

می‌تواند سخن بگوید، خود را معرفی کند و خود رهبری و امامت خود را به آن‌ها ارائه دهد.

۳. الگوپذیری تمدنی: ما می‌توانیم علاوه بر الگوپذیری فردی و اجتماعی و جمعی، الگوپذیری سیاسی، اجتماعی بلکه الگوپذیری تمدنی را مطرح کنیم. اگر ما نهایت سامان و سازوکار زندگی انسانی و سبک و سیاق زندگی انسانی را از سطح فردی به سطح تمدنی برسانیم، در این مرحله یک سؤال کلیدی دیگر مطرح می‌شود که جهت‌گیری یک تمدن به چیست؟

۴. جهت‌گیری ارزش‌ها و اصول یک تمدن: جهت‌گیری یک تمدن به ارزش‌ها و اصول و محورهاست. مؤلفه‌های ارزشی است که به جهت‌دهی یک تمدن می‌پردازد. در تمدن‌سازی، فرد، جمع، جامعه، سیاست، نیازمند الگو و رهبر و راهبر هستند. ما نیازمند امام تمدن‌ساز هستیم. درست است که در زمان امام حسین علیه السلام چنین تمدنی که ما الآن داریم نبوده اما اگر می‌خواهیم بگوییم و می‌توانیم و این امکان وجود دارد که ما از نگاه تمدنی و رویکرد تمدنی صحبت کنیم؛ آنچه اهمیت دارد جهت‌گیری آن است. ارزش‌های حاکم و جهت‌دهنده است که یک جامعه و یک مجموعه را تا سطح تمدن پیش می‌برد و جهت‌دهی می‌کند.

با این چهارم مقدمه، ما می‌توانیم با رفت و برگشتی فاصله هزار و اندی سال خودمان با امام حسین علیه السلام را پیماییم.

نقش امام در مقام الگو بودن

امام حسین علیه السلام و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام هم نشان دهنده راه، هم تعریف کننده راه و نظام ارزشی و هم تبیین کننده و هم شخص و شخصیت آن‌ها الگو هستند. الگو بودن فقط به تبیین شفاهی و زبانی نیست؛ به اینکه یک

منظومه‌ای از معارف و آموزه‌های ارزشی و دینی به ما ارائه بدهند نیست، البته بخش مهمی از این معارف و آموزه‌ها را ما از ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} در تبیین آموزه‌های ارزشی و متعالی که پیامبر گرامی^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} در اختیار کل جامعه بشری قرار دادند، می‌بینیم در واقع هر یک از ائمه در این تبیین سهمی دارند اما سهم عملی آن‌ها هم جدی است. یعنی هم زبان و بیان و آموزه‌هایی که این حضرات ارائه می‌دهند بخشی از امامت آن‌ها را تشکیل می‌دهد و هم آن منش اجتماعی.

وقتی که ما سراغ جوامع بشری امروز می‌رویم شاهدیم که توجه و اقبال، ولو به صورت محدود و به اندازه‌آشنایی برخی شخصیت‌ها با امام، تحقق پیدا کرده است؛ در شرق، گاندی امام حسین^{علیه‌السلام} را الهام بخش خود می‌بیند و در غرب شخصیت‌های دیگری می‌توانیم پیدا کنیم که امام را الهام‌بخش خود می‌بینند.

ما ببینیم در زمان حاضر، چه مشکلاتی و چه وضعیتی داریم، تا بعد احساس نیاز ما به عمل و الگو و امام، جدی شود. وضعیت امروز بشریت از ابعاد مختلفی قابل بررسی است؛ بُعد بسیار مهم، بعد اخلاقی و فرهنگی است، الآن جهان غرب که غربیت خود را به تمام جهان هم صادر کرده و حتی در جهان اسلام هم تأثیر گذاشته، دچار یک انحطاط اخلاقی و معنوی شده که از مجموع فعالیت‌ها، رویکردها، هنجارها و ضد هنجارهاست که وقتی کنار هم قرار داده می‌شوند و آن‌ها را تحلیل می‌کنیم می‌توانیم به انحطاط تمدن غربی از جهت اخلاقی و ارزشی پی ببریم.

آیا امام حسین^{علیه‌السلام} سخنی برای این تمدن منحط غرب دارد؟ تمدن غرب، عزت فرد انسان‌ها را کشته است؛ فرهنگ غرب، اختلاف جدی بین قشری که ما از آن‌ها به‌عنوان مستضعف، یاد می‌کنیم با طبقات بالای جامعه از

جهت ثروت و مکنث، ایجاد کرده است؛ دهک‌های اقتصادی، اختلاف شدیدی دارند. این فقط وضعیت اقتصادی نیست، این یعنی اخلاق مادی به حدی از انحطاط رسیده که مکنث بیشتر یعنی انسانیت قوی‌تر و انسانیت باوجودتر و بزرگ و برتر! از آن سو فقر و نداشته‌های مادی یعنی جایگاه ذلیلانه یک فرد. کسی که به دهک یک و دو و سه و خط فقر تعلق دارد یعنی انسانیت ندارد! این همان انحطاط و محصول تمدن جدید غرب است؛ ممکن است آن ادبیات و آن نظام مفهومی که در مورد تفاوت نژاد در غرب وجود داشت کنار گذاشته شده باشد ولی آن روح انحطاط در خودبرتری و در خودفرانگ بودن یک طبقه خاص و بلکه طبقاتی از جامعه، دهک‌های بالای اقتصادی نسبت به اقشار پایین دست جامعه شکل گرفت و باقی ماند و توسعه پیدا کرد.

عرصه‌های الگو بودن امام

حال این سؤال مطرح می‌شود که الگو بودن امام حسین علیه السلام در چه عرصه‌های است؟

۱. عرصه ارزش انسانی

وقتی نگاه تکریم‌گراانه امام را نسبت به یک کنیز و یک عبد و یک خادم می‌بینیم این محدود به یک زندگی فردی نمی‌شود! این نگاه ارزشی این پیام را دارد که دارایی و ناداری، ملاک ارزش انسان‌ها نباید باشد. این جهت‌دهی ارزشی تمدنی می‌تواند باشد درست بر خلاف تمدن امروز غرب و آنچه که به جوامع مسلمان نفوذ پیدا کرده است.

۲. عرصه تقابل با نظام فاسد

بُعد دیگر الگو بودن امام که بسیار مهم و برای ما بسیار پررنگ است، بحث تقابل با نظام فاسد و مفسد اجتماعی سیاسی و دینی است. حضرت فرمودند من جز برای اصلاح امت جدم قیام نکرده بودم.^۱ امام حسینؑ در ده سال قبل از حادثه عاشورا هم با یک وضعیت پیچیده‌ای مواجه بود، در آن شرایطی که امام حسنؑ با معاویه صلح کرده بود امام حسینؑ هم حضور داشت و بعد از امام حسنؑ در دوران معاویه هم امامت داشت، آنجا چرا قیام نشد؟ علت عدم قیام، تفاوت وضعیت بین دوران حکمرانی معاویه با دوران یزید بود، چرا که معاویه یک صورت دروغینی از دینداری داشت و تلاش می‌کرد تا پرده رویین و چهره رویین اسلامی باشد. با تغییر وضعیت، افزون بر اینکه آن قراردادی که با معاویه بسته شده بود یک بند جدیدتری هم از آن تغییر پیدا کرد؛ قرار بود بعد از معاویه حکومت به کس دیگر از نسل او یا کسان دیگر از تیم و تبار او منتقل نشود یا همانند سابق به صورت شورا بین مسلمین جانشینی مشخص گردد^۲ یا حتی قرار بود به امام حسنؑ یا جانشین او برگردد؛ و پرده‌ری‌های آشکار و فساد و افساد آشکار یزید و نظام خلافتی که از معاویه به ارث رسیده بود وضعیت جدید بود.

۱. اشاره به جمله معروف حضرت که فرمودند: *إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ بَطْرًا وَلَا أَشْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ أَطْلُبُ الصَّلَاحَ فِي أُمَّةٍ جَدِّي مُحَمَّدٍ أُرِيدُ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَسِيرٌ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ سِيرَةِ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. ابن شهر آشوب، مناقب آل‌أبي طالبؑ، ج ۴، ص: ۸۹.*

۲. *كشف الغمة في معرفة الأئمة*، ج ۱، ص ۵۷۰.

این الگو در دنیای امروز بین مسلمانان زمینه و پذیرش دارد. اینجا هدف امام حسین علیه السلام بسیار مهم است، اصلاح امت جدش، این مقوله‌ای فراگیر و دارای سطوح مختلفی است؛ این بدان معنا نیست که در سنوات قبل امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام علی علیه السلام به این کار نمی‌پرداختند، بلکه در سطوح مختلف در وضعیت‌های مختلف این یک عنصر تأثیرگذار بود. اگر ما بخواهیم این نگاه و این رویکرد را به نگاه امروزی برسانیم و بخواهیم در وضعیت جدید از امام الگو برداری عینی نه فقط برای جوامع شیعی یا کشور خودمان یا کشورهای شیعه‌نشین بلکه برای امت اسلامی، بلکه برای تمام مستضعفین داشته باشیم، باید بدانیم که الگو برداری نیازمند یک الگوپردازی است؛ باید ملاحظه کرد که منطبق تقابل امام، تعامل امام با جامعه دینی و غیردینی چیست؟ برای رسیدن به آن منطبق لازم است به اهداف نظام‌های مختلف اسلامی، توجه کنیم.

جایگاه تربیت و هدایت اسلامی در مجموعه نظامات اسلامی

اسلام، مکاتب ارزشی مختلفی دارد، مکتب ارزشی سیاسی، مکتب اقتصادی و نظام مستنبط از ارزش‌های دین اسلام، مجموعه نظاماتی است شامل نظام سیاسی، نظام اقتصادی، نظام فرهنگی و ... است که این نظام‌ها ارتباط جدی با هم دارند. وقتی همه این نظامات را در کنار هم قرار دهیم، نظام حکمرانی واحدی این موارد را در چتر خود می‌گیرد. ما برای هدایت و رشد جامعه، نیازمند تعلیم و تربیت هستیم. برای آنکه

این مطلب بیشتر تبیین شود به این مثال توجه کنید:

«ادوارد سعید^۱ شخصیتی مشهور و بین‌المللی است که کتاب‌های مختلفی دارد و دو کتاب شرق‌شناسی و روشنفکری او مشهور است. با وجود اینکه او مسیحی و فلسطینی‌الاصیل است اما آواره و مورد هجمه و غضب صهیونیست‌ها است. او در کتاب زندگی‌نامه خود با عنوان بی در کجا، می‌گوید: من در دورانی که در فلسطین بودم در مدارسی درس می‌خواندم که آنجا الگوی انگلیسی حاکم بود. خیلی خشک بود و نظم خاصی داشت. وقتی آواره می‌شود به مصر رفته و در مدارس امریکایی درس می‌خواند. می‌گوید نظام تعلیم و تربیت اینجا کلاً متفاوت بود. آن خشکی در اینجا نبود. آن نظم خاص انگلیسی در اینجا نبود. اینجا در نحوه چیدن صندلی‌ها، نحوه تدریس‌ها، کتاب چگونه باشد، و... رها بود.»

معلوم می‌شود در فضای غربی دو گونه نظام تعلیم و تربیت وجود دارد؛ حال در مقابل این دو نظام تعلیم و تربیت، اسلام چه نظامی دارد؟ باید دید نظام اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، و در سطح کلان نظام حکمرانی

۱. ادوارد ودیع سعید در تاریخ ۱ نوامبر ۱۹۳۵ در اورشلیم، فلسطین تحت سرپرستی بریتانیا - متولد و در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۳ در نیویورک از دنیا می‌رود، نظریه‌پرداز ادبی، منتقد فرهنگی و فعال سیاسی فلسطینی - آمریکایی است. وی در دانشگاه‌های هاروارد و پرینستون درس خوانده بود و استاد زبان انگلیسی و ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیا بود. سعید به عنوان یکی از بنیان‌گذاران نظریه پسااستعمارگرایی شناخته می‌شود. سعید با کتاب مشهور شرق‌شناسی که در ۱۹۷۸ به چاپ رساند و نقدی در بازنمایی‌های فرهنگی شرق‌شناسی و چگونگی درک جهان غرب از شرق، شناخته شده است.

چگونه است؟ در این راستا، باید اول ببینیم هدف نهایی اسلام چیست و اهداف هر کدام از این نظام‌ها در سطوح مختلف کدام است؟

عالی‌ترین هدف در اندیشه و مکتب اسلام و منظومه نظام‌هایی که از مکتب اسلامی استنباط می‌کنیم، قرب الهی است. آیا جامعه اسلامی در دوران امام، سمت و سوی رسیدن به قرب الهی داشت؟ آیا در این فضا این مفهوم سعادت و رسیدن به ارزش‌های متعالی و کسب رضایت الهی معنا داشت؟ آن‌قدر جامعه اسلامی در زمان امام حسین علیه السلام به انحطاط و انحراف عامدانه رسیده بود که این مفاهیم بی معنی شده بودند و هنجارها تبدیل به ضد هنجار شده بودند. همان وضعیتی که در دوران معاصر هم با وضع بسیار فجیع شاهد آن هستیم! امام حسین علیه السلام افزون بر آن شخصیت ارزشمندی که در طول زندگی و در تمام لحظات به نمایش گذاشته بود، آخرین صحنه فعالیت و نقش‌آفرینی او نکات برجسته‌ای برای امروز ما به ارمغان می‌آورد.

او حاضر است جان خانواده و اصحاب خود را فدای احیای اسلام کند. اسلام به چه معنا است؟ گاهی مفهوم اسلام برای ما یک مفهوم عادی شده است! اسم دین است؟ خیر! صرفاً این نیست؛ اسلام یعنی فرهنگ تسلیم در برابر ارزش‌های الهی، آیا این کم چیزی است؟ اسلام یعنی تمام زندگی و سبک زندگی انسان بر اساس تسلیم در برابر خداوند متعال. این واقعیتی است که منظومه‌ای از هنجارها و ارزش‌ها را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

اصلاح امت چرا و چگونه

وقتی ایشان می‌فرماید: من می‌خواهم امت جدم را اصلاح کنم یعنی چه؟ یعنی سمت و سوی امت اسلام از قرب الهی فاصله گرفته است، از

هدف که سعادت و رضایت الهی و رسیدن به لقای الهی باشد، دور شده! جامعه‌ای که از این هدف متعالی دور شود نیاز به احیا و اصلاح اساسی دارد. نیاز به شالوده‌شکنی اساسی دارد. باید یک تکان مهم و یک تغییر اساسی در او ایجاد شود. این تغییر اساسی در جامعه کجا و به چه نحو حاصل می‌شود؟ عالی‌ترین سطحش این است که یک انسان متعالی همراه با جمعی از انسان‌های متعالی، جان خود را در طبق اخلاص بگذارند و خود را قربانی امت اسلامی کنند.

پس در الگوگیری و الگوپذیری در اینکه امام حسین علیه السلام را ما امام تمدن‌سازی بدانیم یعنی اینکه هدف از تمدن‌سازی باید تحصیل قرب الهی باشد، امام با تمام وجود به ما این الگودهی را ارائه دادند و الگو شدند و امام جامعه بودند.

کیفیت اسلامی‌سازی حکومت

در عرصه اجتماعی و سیاسی به اهداف پایین‌تر یعنی تغییر حکومت می‌رسیم، الآن در عالم اسلام با مسئله مهمی مواجه هستیم و آن هم این است که حکومت‌های متنوعی در کشورهای مسلمان‌نشین وجود دارد، مسلمان‌نشین به این معنا که غلبه با مسلمانان است، یک جاهایی هم البته مسلمانان در اقلیت هستند.

اولین معیار اسلامی بودن، این است که افراد مسلمان باشند، معیار دوم و اساسی این است که قوانین اسلام در زندگی فردی و جمعی و اجتماعی و سیاسی آن‌ها حاکم باشد. خیلی از مسلمانان به صورت فردی، مسلمان هستند و تا حدی می‌توانند ارزش‌ها و احکام الهی را رعایت می‌کنند. از

ضد ارزش‌ها و ضد هنجارها و محرمات و بلکه مکروهات دوری می‌کنند، اما آیا برای مسلمان بودن آن‌ها کفایت می‌کند؟ خیلی کارها در توان آن‌ها نیست. آیا صرف اینکه قدرت و استطاعت را به صورت عقلی یا شرعی در امثال بعضی از احکام شرط بدانیم و بگوییم من که نمی‌توانم جلوی شراب‌فروشی‌ها را بگیرم هر جا توانستم وظیفه شخصی‌ام امر به معروف فردی می‌کنم، این کفایت می‌کند؟ خیر؛ باید به صورت جمعی این جامعه تغییر کند، باید قوانین به صورت رسمی، متکی و منطبق با قوانین اسلامی باشد؛ اما می‌بینیم چنین نیست. در فضای کنونی یک سری با نگاه‌های سلفی جهادی، نگاه‌های وهابی افراطی، دم از تکفیر جوامع و حکومت‌ها زدند؛ این‌ها سخن از تکفیر فرد و جامعه مطرح کردند، از چند دهه قبل، از مصر و جاهای دیگر شروع شد؛ افرادی با سطوح مختلف آموزش دینی، از عبدالسلام فرج تا سید قطب و شکری مصطفی و... تا آخرین نسخه، یعنی داعش و زمینه‌سازان داعش.

بخشی از این‌ها صحبت از کفر حکومت‌ها کردند، گفتند این‌ها قوانین‌شان اسلامی نیست و متکی بر سکولاریسم غربی است. این راه گرچه در ظاهر با ادبیات دینی صحبت می‌کند ولی نهایتش تکفیر است. آیا این راه برای تغییر جامعه کافی است؟ یا به درد تضعیف جوامع اسلامی می‌خورد؟ درست است این حکومت‌ها مشکل دارند حتی ممکن است ما هم قبول کنیم که این فرد یا آن فرد، کافر است یا بر لب مرز کفر هستند. اما آیا محدود به این است؟ این را جوامع اسلامی خیلی پذیرا نبودند و نیستند و نخواهند بود. بله، یزید و معاویه می‌توانند در این منظر تحلیل قرار بگیرند ولی بحث نمی‌تواند به این محدود باشد.

اگر برای تغییر وضعیت حکومت‌ها که محور تغییرات امروزی است، بخواهیم از امام حسین^ع درس بگیریم نمی‌توانیم بحث را به کفر محدود کنیم و به تکفیر روی بیاوریم، چنانچه گرایش‌های تکفیری به آن پرداختند. این گرایش‌ها جز اختلاف افکنی بین مسلمانان سودی نداشتند بلکه با مطالعات جدی در زمینه‌های فکری، و تغلیظ و فعال‌سازی و تحریک این گرایش‌های انحراف‌آور این گروه‌ها را ساختند و برای تغییر وضعیت، مفاهیم دیگر را استفاده کردند. مفهوم دشمن قریب، دشمن بعید. دشمن بعید از یک جاهایی شروع شد. دشمن قریب از یک جاهایی. دشمن قریب، مسلمانان و شیعه شد. آیا اگر امام حسین^ع بخواهد الگوپردازی کند فقط محدود به شیعیان است؟ خیر. او نه تنها خود را امام مسلمانان می‌داند بلکه مسلمانان هم او را در سطوحی امام خود می‌دانند؛ مسلمانان سراسر جهان امام حسین^ع را تکریم می‌کنند حتی داعشی‌ها هم برای تقویت کار خود به سیره امام حسین^ع تمسک کردند، البته با تفسیر خاص خودشان، چه رسد به مسلمانان دیگر. پس امام حسین^ع مورد پذیرش تمام جوامع اسلامی است؛ اما نیازمند این هستیم که این الگوپردازی را تقویت کنیم و نیازمند این هستیم که با ادبیات قابل فهم برای همه مسلمانان این الگو بودن و امام بودن را پررنگ نشان دهیم. منطق امام چه بود؟ منطق امام، اصلاح امت اسلامی بود. آیا مسلمانان از این منطق وحشت دارند؟ خیر. اگر امام حسین^ع می‌گوید این حاکمان فاسد هستند. بحث به این محدود نیست که فردی به‌عنوان یزید دچار فسق و فجور است، خیر؛ او تغییر دهنده ریل حکومت و جامعه اسلامی است، او دارد مسیر اسلام را تغییر می‌دهد و به ماقبل اسلام و عصر جاهلیت برمی‌گرداند. اصل اسلام را دارد تغییر می‌دهد و از بین می‌برد و عملکردهای سنوات بعد

هم استمرار همین بود.

امام حسین علیه السلام فقط این نبود که امام شیعیان تلقی شود او نواده پیامبر صلی الله علیه و آله بود نواده‌ای که علم است، نشانه و محور التزام به دین در کل جامعه اسلامی تلقی می‌شد، فراتر از دعوای سیاسی و فراتر از حکومت‌خواهی او را می‌شناختند؛ کینه‌هایی از صفین و سایر جنگ‌ها در دل برخی بود اما این بدان معنا نبود که همه مسلمانان او را به این چشم نگاه کنند. برای سرکوب و مقابله با امام حسین علیه السلام از شهوت‌ها و خواست‌های سیاسی و مادی بهره‌گیری شد اما الآن برخی از آن موارد گذشته است.

بنابراین اگر جوامع اسلامی بخواهند حرکتی کنند و تغییر اساسی در آن‌ها ایجاد شود، یک الگوی اساسی نیاز دارند. در دوران امروز ما چند فعالیت را به‌عنوان بیداری اسلامی شناختیم اما دنیای غرب و بسیاری از رسانه‌های کشورهای اسلامی آن را به‌عنوان بیداری عربی، تقلیل دادند و سعی کردند بعد اسلامی آن را تقلیل داده بلکه کنار بگذارند.

یک مشکل اساسی این جوامع این است که رهبر ندارند، آنان رهبر و الگوی میدانی ندارند. هر گروهی برای خود یک امام متغیر قرار می‌دهد، آیا مصری‌ها می‌توانند به علمای الازهر اکتفا کنند؟ آیا علمای وهابی عربستان می‌توانند انقلابی تلقی شوند یا آنکه آن‌ها در حال خدمت و حمایت از حاکمیت جائزانه عربستان هستند؟ این‌ها نمی‌توانند الگوی بیداری باشند. تشتی وجود دارد اما اگر این تشتی هم نبود باز کفایت نمی‌کرد. یک رهبر، یک الگو، یک امام غیرقابل تردید نیاز هست و آن الگو لزومی ندارد همین امروز حاضر باشد؛ آن الگو ولو اینکه در صدر اسلام باشد و به ویژه اینکه نواده پیامبر صلی الله علیه و آله است این دیگر تردیدناپذیر است.

مشکل اساسی دیگری که وجود دارد این است که خیلی از مسلمانان علاقه به معاویه دارند! علاقه به یزید هر چند در سطح پایین تر دارند! این یک مشکل است. موقعی خورشید خوب دیده می شود که غبار و حجاب این فهم ها و این شخصیت های انحراف آفرین کنار زده شود. اما آیا امکانش وجود دارد؟ در دنیای معاصر، اندیشه و مرام امام حسین علیه السلام پذیرش دارد؛ اگر امام حسین علیه السلام برجسته شود، الگوهای میدانی و امام های میدانی در جوامع اسلامی می توانند بیانند؛ اگر آن ها با مکتب امام حسین علیه السلام آشنا شوند - البته لازم نیست حتماً از منظر من و شمای شیعه، این کار را صورت بگیرد - از منظر کتب تاریخی اهل سنت و لو اینکه خیلی از مسائل به خوبی آنجا دیده نمی شود، اما این خورشید آن قدر تابان بوده که انوارش در تاریخ نگاری ها آمده است و لو بسیاری از ابعاد نیامد.

پس اگر ما بخواهیم تغییر اساسی داشته باشیم، باید تلاش کنیم این الگو خوب دیده شود. امام خمینی چرا توانست این انقلاب و نهضت بزرگ را ایجاد کند و استمرار بدهد و بیش از چهار دهه راه او همچنان ادامه پیدا کرده است؟ ما آغاز دهه پنجم این بیداری را نه تنها در کشور ایران بلکه در سایر جوامع هم می بینیم و ما با مقوله ای جدی با عنوان مقاومت اسلامی مواجه هستیم. امام حسین علیه السلام ظرفیت مقاومت در برابر تمام استکبار و استعمار و استبداد را می تواند به جامعه اسلامی ارائه دهد. چرا در انقلاب اسلامی این پیروزی را شاهد هستیم؟ این شدت و غلظت روحیه مقاومت را شاهد هستیم؟ چرا شاهد پیروزی در جاهای دیگری هستیم که شیعیان از این الگو اقتباس می کنند؟ چون آن الگوی متصل به رسالت پررنگ بوده است.

سید جمال اسدآبادی در مصاحبه با روزنامه فرانسوی وقتی از او می پرسند

که تفاوت ایران با کشورهای دیگر چیست؟ می‌گوید: علمای شیعه وابسته به دولت‌ها و حکومت‌ها نیستند اما علمای سنی وابسته به دولت‌ها هستند. این از کجا شکل گرفته؟ ما شاهدیم که پس از پیامبر، علما در خدمت دستگاه خلافت هستند، علما در خدمت معاویه هستند، در خدمت سلسله خلافت اموی و زبیری و عباسی هستند، این‌ها منصوب از طرف آن‌ها هستند. البته افراد زیادی هم داریم که تقابل‌ها داشتند؛ حمایت‌هایی از جریان‌های ناهمسو یا معترض یا مقابله‌جو داشتند؛ این‌ها می‌توانند الگوپردازی خوبی برای جوامع اسلامی داشته باشد. لذا بعضی از معاصرین بر آن شدند الگوهای تاریخی را که به تعارض با حکومت‌ها پرداخته‌اند، برجسته کنند. ولی آن‌ها افراد درجه دو و سه هستند، هیچکدام به درخشندگی امام حسین علیه السلام نمی‌رسند، ولی وقتی این درخشندگی دیده نشود، جامعه غیرشیعی چگونه می‌خواهد به آن پردازد؟.

تعبیر سیدجمال که می‌گوید علما منصوب هستند یک سنت تاریخی شده است، عالمی که منصوب حکام جائر است چگونه می‌خواهد الگوی امام حسین علیه السلام و الگو بودن او را برای جامعه بگوید؟ اگر بخواهد وارد چنین مقوله‌ای شود در تقابل با حکومت قرار گرفته است. به هیچ وجه جا ندارد علمای وابسته و علمای درباری، امام حسین علیه السلام را به‌عنوان الگو معرفی کنند، چون این به معنای تناقض در رفتار خود آنهاست. مردم مسلمان خواهند گفت اگر او الگو است او در برابر حاکم جائر و فاسد و مفسد ایستاد، شما چرا نمی‌ایستید؟ برخی از این‌ها البته میل به این معرفی دارند ولی نمی‌توانند ابراز کنند مگر در جایی که خیلی ضرر ندارد.

پس مشکل اساسی دیگری که در جامعه اسلامی داریم، این است که چه

کسی باید امام حسین علیه السلام را به عنوان الگو بودن و الگو شدن و امام شدن برای خیلی از افراد و جوامع نه در سطح عالی حتی در سطح متوسط، معرفی کند؟ علمای غیر وابسته به دولت‌های جائر در کشورهای عربی و مسلمان، می‌توانند این کار را بکنند. چرا مراجع بزرگ، امام و مقام معظم رهبری، امام حسین علیه السلام را الگو و امام دیدند؟! چون اینان در سنت استبدادی و تحت لوای حکومت‌ها رشد نکردند؛ از این تعبیر سیدجمال می‌توانیم این نتیجه را بگیریم که عالمان منصوب از طرف حکام جور، مانع جدی هستند و ما نیازمند حضور سلسله‌ای از علما در جهان اسلام هستیم که وابسته به حاکمان جائز نباشند و به نظر می‌رسد که الآن زمینه و بستری وجود دارد؛ باید توجه داشت که تا علمای جهان اسلام، مستقل نباشند، امکان اصلاح جامعه وجود ندارد.

نیاز به امت واحده شدن

مسئله دیگری که جامعه اسلامی نیاز به آن دارد رسیدن به سطح امت واحده شدن است. آیا تنوع علمایی که فرضاً وابسته نباشند مشکلی برای ایجاد امت واحده شدن دارند؟! ابتدا باید از این مرحله عبور کنیم که البته به این راحتی ممکن نیست اما اگر الگو بودن امام برجسته شود، او راه را نشان خواهد داد. این علمای میدانی، نقش اقتباس و الگوگیری و پررنگ سازی گفتمان دینی را می‌توانند به عهده بگیرند، اما کل جامعه نیاز به یک الگوی میدانی دارد.

اگر فرض بگیریم علمای غیر وابسته در کل کشورهای اسلامی، طبقه‌ای را تشکیل دهند، دیگر نداشتن امکانات، مشکل نیست بلکه هماهنگ سازی آن‌ها معضلی خواهد بود. در این مرحله نیاز به یک امام تمدن‌ساز میدانی

داریم که متکی و وابسته و استمرار بخش راه امام حسین علیه السلام باشد. به نظر می‌رسد می‌توانیم از چنین الگویی صحبت کنیم. بهترین مثال حضرت امام خمینی قدس سره است که میدان‌دار و استمراربخش راه امام حسین علیه السلام بود. پس از او، امت مسلمان می‌تواند به امام تمدن‌ساز معاصر یعنی مقام معظم رهبری به‌عنوان امام تمدن‌ساز دوران معاصر در کل جامعه اسلامی تکیه کند. شیخ احمد الزین مگر عالم سنی نبود؟ او رئیس تجمع علمای مسلمین لبنان بود، او که عالم سنی بود می‌گفت «من تابع ولی فقیه‌ام.» شیخ ماهر حمود، جانشین او نیز همینطور، او نیز خود را تابع ولی فقیه می‌داند، با آن‌که از علمای اهل تسنن بودند. بالاتر از این، کل تجمع علمای مسلمین لبنان که ترکیبی از علمای اهل تسنن و برخی از علمای شیعه‌اند، در اساسنامه خودشان آوردند که ما تابع ولی فقیه هستیم. با همین تعبیر ولی فقیه. آیا اگر بخواهیم امام حسین علیه السلام را امروزی کنیم فقط باید بگوییم امام حسین علیه السلام در برابر حاکم جائر ایستاد یا باید یک امام میدانی که استمرار بخش امام حسین علیه السلام باشد و امام حسین علیه السلام را دریافته باشد و او را فهم کرده باشد و حضور میدانی و اقتدار داشته باشد را نیز معرفی کنیم؟ آیا نیاز به چنین ولی‌ای نداریم؟

قطعاً نیاز است حتی برخی به دنبال یافتن این ولی بوده‌اند! در سال‌ها قبل که طالبان و القاعده سر کار آمد، القاعده با امیر طالبان به‌عنوان امیرالمومنین بیعت کرد ولی خلافت را به کار نبردند بلکه ناقص به این سمت رفتند؛ حزب التحریر الاسلامی که سال ۱۹۵۴ در اردن و فلسطین شکل گرفت دنبال احیای خلافت بود و هنوز هم ادامه دارد. این حزب در اول انقلاب به حضرت امام پیغام دادند به شرط اینکه در قانون اساسی تان یک تغییری بدهید ما شما را در زمره مسلمین می‌توانیم بپذیریم. البته بعد

برگشتند، آن شرایط اولیه بود، الآن که اقتدار علمی، سیاسی، میدانی، نظامی و تمدنی جمهوری اسلامی پررنگ شده امام حسین علیه السلام یک سخنگوی میدانی دارد. یک نایبی دارد به نام «امام خامنه ای» آیا مفهوم امام خامنه ای محدود به کشور ماست؟ آیا امام خمینی محدود به جامعه ماست؟ مگر روژه گارودی (اندیشمند فرانسوی) از امام خمینی به عنوان امام مسلمین حمایت نکرد؟

ما می دانیم که خیلی از شخصیت ها و نخبگان جوامع اسلامی دارای محدودیت هایی هستند و نمی توانند به صورت علنی ابراز ارادت کنند اما خیلی از شخصیت ها پنهان و غیر مستقیم ابراز ارادت کردند و امامت کسی غیر از امام خمینی و مقام معظم رهبری را در سطح جهان نمی توانند پذیرا باشند. چنین ظرفیتی وجود ندارد، آدم های خوب زیاد داریم که می تواند یک امیر سیاسی برای جماعت باشد، ولی جامعه اسلامی الآن یک امیر و یک امام می خواهد و الا جامعه اسلامی، امت اسلامی نمی شود، امت واحده نمی شود.

آیا بر اساس اندیشه اهل سنت، امام حسین علیه السلام نمی توانست راهبر جامعه باشد؟ حداقل در یک سطحی می توانست، آیا اهل سنت نمی توانند پذیرای ولی امر مسلمین از شیعه باشند؟ آیا ظرفیتش نیست؟ بله می تواند باشد. مگر در بحث خلافت، این همه کتب فقه و سیاسی که اهل سنت داشتند، یا در خلال بحث های دیگرشان مگر اکثر آن ها اجتهاد را شرط صحت خلافت نمی دانستند؟ این خود یک زمینه است. به جز عده ای محدود از جریان هایی که تعصب مذهبی تندی دارند، امت اسلامی می تواند پذیرا باشد. مگر اهل سنت ایران سنی نیستند، بسیاری از علمای آنان تصریح به اولی الامر

بودن ولی فقیه، امام و مقام معظم رهبری دارند. بسیاری از علمای اهل سنت ایران در موارد مکرر گفتند ولی فقیه و جوب اطاعت دارد و ما اطاعت می‌کنیم از ولی فقیه. در سایر کشورها نیز این چنین است. این می‌تواند الگوی نیابتی امام حسین علیه السلام باشد. امام حسین علیه السلام سخنگو می‌خواهد، هم نیاز به برجسته شدن دارد و هم جامعه اسلامی به یک امام میدانی نیاز دارد.

ما باید از منظر و مجرای مفهومی با اهل سنت که اکثریت را در جهان اسلام تشکیل می‌دهند، سخن بگوییم و با آن‌ها وارد تفاهم شویم. چه مفهومی را قبول دارند؟ در اندیشه فقهی‌شان، خلافت جائر را به‌عنوان اضطرار، به‌عنوان اینکه اگر ما با او تقابل کنیم، مفسده‌اش بیشتر است، از باب اهم و مهم، دفع افسد به فاسد، در طول تاریخ پذیرفتند. در این دوره اگر بخواهیم بگوییم امام حسین راهبر شما باشد، امام می‌گوید شما نیاز به یک امام واحد دارید. آیا این سخن امام حسین نیست؟ قطعاً هست، پس ما باید با این منطق، یک تفاهم تاریخی، سیاسی، اجتماعی پیدا کنیم بلکه بگوییم تفاهم تمدنی با کل جهان اسلام. در این صورت می‌توان گفت که امامت و الگو بودن امام حسین علیه السلام می‌تواند به صورت جامع مطرح شود و الا اینکه بگوییم امام حسین علیه السلام اخلاق شخصی‌اش این‌گونه بود، بعد همه مسلمانان هم این تاریخ را ببینند و بگویند بله امام حسین علیه السلام چه شخصیت و فضیلت خاص فردی داشت، عبادتش چگونه بود، و... این‌ها خوب است ولی موقعی می‌تواند همه این‌ها یک تاثیر جدی داشته باشد که آن الگو بودن سیاسی و وحدت‌بخشی سیاسی، پررنگ شود؛ در این صورت است که ظرفیت‌های دیگر وجود امام حسین علیه السلام قابل دیدن خواهد شد. اگر امامت سیاسی او پررنگ نشود، میدانی نشود، امروزی نشود، فضایل شخصی، عبادت شخصی او روابط او با خانواده، روابط او با مسلمانان در

سطح خرد بنخواهد نگاه شود اصلاً قابل دیدن نخواهد بود؛ موقعی او قابل دیدن خواهد بود که به عنوان امام جامعه و امام تمدن ساز مطرح شود، امامی که قرار است جهت دهنده کل جامعه باشد، امامی که در قیام نهایی اش درصدد بود اصلاح امت جد را بکند.

چرا از میان ائمه علیهم السلام فقط امام حسین را مطرح می کنیم و می گوئیم آن حضرت چنین ظرفیتی دارد؟

اگر به ویژگی های اهل بیت توجه کنیم «کُلُّهُمْ نَوْزٌ وَاحِدٌ» هستند و همه این ویژگی ها را دارند اما ظرف زمانی و مکانی است که زمینه را برای بروز برخی اقدامات ایجاد می کند؛ در ظرف زمانی امام سجاد علیه السلام که پشت سر امام حسین است، چنین ظرفیتی وجود ندارد! شرایط سرکوب است؛ شرایط تفرقه شیعیان است؛ هنوز نوبت به امت اسلامی هم نرسیده است. برای استمرار سخن امام حسین علیه السلام ظرف تغییر کرده است، اقدام ها و فعالیت ها فرق کرده است. باید حداقل از حفظ جامعه اسلامی و شیعی شروع کند آن را پررنگ کند؛ قبل از امام حسین علیه السلام ظرف زمانی متفاوت است، جامعه ای که امام حسن علیه السلام رهبر اوست و شش ماه بیشتر استمرار پیدا نکرده، او خلیفه است ولی با فتنه گری ها و فتنه پذیری جامعه، یک غبار پررنگ و غلیظی در برابر چشمان مسلمانان قرار گرفته که جایگاه او را دیگر نمی بینند، قرار نیست او را ببینند، عزم و اراده جمعی به این تعلق گرفته که دیگر او را نبینند. امام حسین علیه السلام هم ده سال بعد همین را تجربه کرده؛ پس ظرف تجربه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام وجه اشتراک دارد. امام حسن علیه السلام فقط به صلح نپرداخته بلکه ده سال بعد از او امام حسین علیه السلام هم به صلح پرداختند. امام حسین علیه السلام دو الگویی است، در یک شرایطی که امکان سخن گفتن با جامعه نیست، او هم مجبور است تحمل

کند؛ به جای صلح می‌توانیم بگوییم دوران تحمل؛ در این مدت اگر امام حسین علیه السلام می‌خواست اقدامی کند اصلاً گوش شنوایی نبود، چون جامعه آن غبار را عامدانه پذیرفته است. اصلاً این سؤال را ما به ائمه دیگر هم سرایت ندهیم به خود امام حسین علیه السلام سرایت دهیم. آیا امام دو شخصیتی است؟ صلح فقط برای امام حسن نیست. همان اندازه‌ای که امام حسن علیه السلام صلح کرده امام حسین علیه السلام هم ده سال در صلح بوده. امام دو شخصیتی است؟ خیر، دو اقدام است. این اقدام به منطوق موضوع‌شناسی ما برمی‌گردد، به وضعیت‌شناسی برمی‌گردد. امیر مؤمنان علی علیه السلام هم چند وضعیت را تجربه کرده است، یک وضعیتی که حاضر شده امامت را به صورت قالب ظاهری خلافت نپذیرد و کنار برود، یک مقطعی چون زمینه ایجاد می‌شود و جامعه آماده می‌شود ظرف زمانی مکانی آماده می‌شود سراغ او می‌آیند و او برای اینکه حجت را تمام کند می‌گوید من نمی‌پذیرم که آن‌ها اصرار کنند، پس معلوم می‌شود امام علی علیه السلام هم شرایط مختلف داشته است، بنابراین اگر امام حسن علیه السلام هم در کربلا بود، همین ظرفیت الگوپذیری را داشت.

سؤال مهمی اینجا مطرح می‌شود و آن این است که شخصیتی مثل حضرت امام که الگویش امام حسین علیه السلام است این الگوپذیری آثار و نتایجی را دارد، اما یک سری نحله‌ها هم هستند که خیلی دم از امام حسین علیه السلام می‌زنند اما نتایجش چیز دیگری است. علت این اختلاف چیست؟

یک بخش مهم، مربوط به تفاوت وضعیت و مصداق‌شناسی است. همین امام خمینی هم در شرایط مختلف، وضعیت را متفاوت می‌دید. در زمانی که کشف الاسرار را می‌نویسد، می‌گوید مجلسی از علما تشکیل شود، شاه را انتخاب کنند؛ پس معلوم می‌شود او ولایت فقیه را قبول دارد. طبق گفتمان

ثابت و لایتغیر شیعی، حاکمی که به تأیید امام نرسد و ویژگی‌های مورد نظر امام را نداشته باشد غاصب است. همین حضرت امام، در مقطعی شاه را نصیحت می‌کند. چرا؟ آنجا نمی‌گوید «نرید اسقاط النظام» در ته دلش به اسقاط نظام تمایل دارد چون آن را نامشروع می‌بیند اما ظرف جامعه باید مهیا باشد. در فضای کودتای ۲۸ مرداد، قیام آیت‌الله کاشانی هم داریم، به گفته آیت‌الله کاشانی، در فرصت کمی مردم می‌آیند اما در فضای مشروطه مرحوم آخوند خراسانی بخاطر اینکه شیخ فضل‌الله از مشروطه حمایت کرد، او نیز حمایت کرد، ولی بعد فضای علمای نجف را به آن شکل مخدوش کردند، آن‌ها دور از میدان بودند و نگاه خوش‌بینانه داشتند. پس خیلی از بزرگان یا به توانمندی شخص خودشان تردید دارند مثلاً در زمان گذشته که مرجع تقلید یعنی ولی فقیه؛ می‌رفتند می‌گفتند مرجعیت را قبول کنید، او می‌گفت من نمی‌توانم اداره کنم. نمی‌گفت علمش را ندارم! پس یا در توانمندی شخص خود، تردید داشتند یا در پذیرش و همراهی جامعه.

تفاوت دیگر هم به روحیه امام و دیگران برمی‌گردد. در همان دوره‌ای که امام در نجف بود روحیه تقابلی امام خیلی مقتدرانه بود. یک بخش از فرق هم به تلقی و تصویر آن‌ها از وضعیت مردم و بیرون برمی‌گردد. پس لزوماً این نیست که بگویند مبنای فقهی‌شان فرق می‌کند، حالا ممکن است بعضی‌ها در مبنای فقهی یک تفاوتی داشته باشند اما خیلی جاها مسئله تشخیص است.

پس سازوکار معرفی امام حسین علیه السلام به‌عنوان الگو در این زمانه بدون اینکه بخواهیم نگاه شیعی را مطرح کنیم، معرفی با نگاه اهل سنت است البته طوری که با نگاه ما تنافی نداشته باشد. نگاه شیعی نداشته باشیم یعنی

نویسندگان شیعی یا سنی همان عین تاریخی که از تواریخ اهل سنت است و الگو بودن امام را برجسته می‌کند همان باید در کل جهان اسلام برجسته شود. لازمه الگو شدن امام این است که بر حاکم وقت خروج کرد در حالی که طبق مبنای فقهی اهل سنت، خروج بر حاکم جایز نیست! آیا این لازمه، مانع الگو شدن امام نمی‌شود؟

باید گفت خیر، یک مفهومی داریم به‌عنوان نظریه تغلب^۱، اهل سنت هم در معمول کتاب‌هایشان شرایطی برای حاکم ذکر می‌کنند. مثل اسلام، ایمان، تقوا، اجتهاد و ... این مفهوم بیان‌گر این نکته است که به‌رغم حرمت شورش علیه حاکم، اگر کسی بر حاکم شورش کرد و پیروز شد، از آن پس حکومت او مشروعیت خواهد داشت و قیام علیه او نامشروع خواهد بود. به تعبیری، حکومت متعلق به کسی است که بر دیگران غلبه یافته است. اهل تسنن این مبنای فقهی - سیاسی را به‌خاطر پیشگیری از هرج و مرج تجویز کرده‌اند.

از آنجا که در دل تاریخ، معمولاً حکومت در دست کسان دیگر است لذا اسماعیلیه برای همین گفته بودند خلیفه به درد نمی‌خورد. غزالی علیه این‌ها موضع می‌گیرد^۲ ولی موضع اساسی نمی‌گیرد، عمل‌گرایانه موضع می‌گیرد. به صورت تلویحی حرف‌هایش می‌رساند که من هم قائل هستم اما اگر بخواهیم این کارها را بکنیم جامعه به هم می‌خورد. نگاه رایج اهل سنت که البته غیر از

۱. برای دیدن گزارشی از اقوال مربوط به این الگوها، ر. ک: توفیق الواعی، الدولة الإسلامية بین التراث والمعاصرة، ص ۲۴۰-۲۲۲ و ۲۴۳-۲۷۹ و فتحی عبدالکریم، الدولة والسیادة فی الفقه الاسلامی؛ دراسة مقارنة، ص ۲۶۰-۲۲۳.

۲. ابوحامد الغزالی، فضائح الباطنية، ص ۱۶۹-۱۹۴.

این هم قائل دارد، می‌گوید حاکم باید مشروع باشد با این ویژگی‌ها، اگر این‌ها نباشد نامشروع است، اگر حاکم جائز باشد، نامشروع است ولی چون قیام علیه آن‌ها، مفسده دارد، باعث قتل و غارت می‌شد، قیام را جایز نمی‌دانستند!

اصلاً چرا سلطنت را می‌پذیرفتند؟ حکمت پذیرش سلطنت و خلافت موروثی چه بود؟ حتی علمای شیعه هم مخالفت نمی‌کردند، چون این یک روش عرفی است برای اینکه جامعه به هم نریزد. چرا این فرد؟ می‌گوید فرزند من است، اگر می‌خواستند این کار را نکنند اختلافات جدی و دعوا و مناظره می‌شد. چرا ولایتعهدی می‌گذاشتند؟ غیر از اینکه پدر دوست دارد جانشینی به فرزندش برسد، یک منطق پذیرش اجتماعی این بود که هرج و مرج نشود. واقعاً هم در اکثر موارد می‌شد. از آن طرف در کتاب قاضی عضدالدین ایجی متوفی ۷۵۶ یا بعضی کسان دیگر آمده است که اگر نشد و شرایط نبود، سراغ عالمی بیاییم و مردم می‌توانند یک عالمی انتخاب کنند. منطق کار پرهیز از افساد و فساد و هرج و مرج و قتل و غارت بود. پس اینجا پذیرش نظریه تغلب بر اساس اضطرار بود نه به‌عنوان مشروعیت درجه باشد. ولی آسایش این بود که این اضطرار را آن‌قدر پررنگ دیدند که تبدیل به مشروعیت درجه شده است.

بررسی شبهات و هابیت نسبت به زیارت و توسل

حجت الاسلام والمسلمین حسن ضیا توحیدی

هر دینی شامل دو عرصه مهم است: عرصه اول، اعتقادات و معارف؛ عرصه دوم، احکام و مناسک. دین مبین اسلام هم به عنوان دین جهانی، هم در عرصه جهان بینی و هم در عرصه ایدئولوژی، سخنان کامل و تمامی دارد اما متأسفانه بعد از رسول خدا ﷺ عده‌ای عامدانه مسیر دین را تحریف کرده و باعث شدند عده‌ای به دلیل عدم علم، برخی از معارف و مناسک مسلم دینی را بدعت دانسته و کسانی که مبادرت به انجام آن مناسک و معتقد به آن معارف هستند را کافر و مشرک بدانند. برخی دیگر جهت تضعیف مناسک مهم که تأثیر بسزایی در روح و روان یک مسلمان حتی جامعه اسلامی می‌تواند داشته باشد، شبهاتی پیرامون این مناسک ایجاد و بیان می‌کنند. در این گفتگو به برخی از شبهات و اشکالات بیان شده پیرامون برخی از مناسک مثل زیارت، توسل و تبرک، پاسخ علمی خواهیم داد.

زیارت از جمله مناسکی است که در زمره رفتار ما مسلمانان قرار دارد اما برخی جاهلانه و برخی با قصد و غرض، پیرامون این مناسک، شبهاتی مطرح کرده‌اند که باید با این سؤال و شبهات پاسخ داد.

- سؤال اول: علت صرف هزینه‌های زیاد برای زیارت پیامبر زیارت ائمه

اهل بیت علیهم السلام و زیارت امامزادگان چیست؟

- سؤال دوم: آیا این مناسک برای زائر فایده‌ای دارد و فلسفه این زیارت‌ها چیست؟ آیا می‌توان کار بهتری به جای آن انجام داد که بهتر ثمر دهد و هزینه‌ها در آن راه مصرف شود؟

- سؤال سوم: آیا برنامه‌های که در حاشیه زیارت و در ضمن مراسم زیارت انجام می‌شود این‌ها همه درست و صحیح است؟ فلسفه این کارها چیست؟

در مواجهه با این‌گونه سؤالات با دو گروه مواجهیم: گروه اول، کسانی مثل وهابی‌ها که با اصل زیارت، مخالف هستند و علت مخالفت خود را هم چنین بیان می‌کنند:

وقتی یک مسلمان برای زیارت می‌رود و توسل می‌کند، این توسل شرک است، اگر حاجتی بخواهد، شرک است؛ حاجت را باید از خدا خواست نه از کسانی که از دنیا رفته‌اند! چرا در و دیوار را می‌بوسید، این‌ها چوب و فلز هستند چرا تبرک می‌جوئید، چرا آنجا دعا و نماز می‌خوانید؛ این‌ها یک نوع قبرپرستی یا مرده‌پرستی است حال آنکه شما باید خدا را پرستید! در اینکه علت مخالفت این‌ها گروه ندانستن و جهل است یا مسائل سیاسی در کار است یا هر دو این‌ها، سؤالاتی است که باید در جای خودش تحلیل شود. گروه دوم، کسانی که کاملاً با زیارت موافق بوده و آن را قبول دارند اما یک سری سؤالات دارند که باید پاسخ داده شود.

در پاسخ به سؤالات مطرح شده می‌توان از چند نگاه پاسخ گفت:

نگاه اول، کارکرد تربیتی و معرفی الگوی برتر است؛ یکی از مهمترین مسائل تربیتی که بسیار در تربیت جامعه و نسل آینده تأثیرگذار است، معرفی الگوهای برتر است. اگر هر جامعه‌ای آن الگوهایی که در زندگی برای خود

انتخاب کرده‌اند الگوهای شایسته‌ای باشند آن جامعه در جهت مثبت رشد انسانی دینی و عقلی به پیش خواهد رفت اما اگر افرادی که در جامعه الگوی مردم می‌شوند افرادی باشند که از نظر انسانی منحط هستند و در سطح پایین هستند آن جامعه هم عقب می‌ماند.

با همین نگاه روشن می‌شود که چرا خداوند در قرآن کریم، کتاب هدایت، داستان پیامبران گذشته را بیان می‌کند. آیا خداوند فقط می‌خواهد تاریخ را نقل کرده باشد؟ وقتی مثلاً داستان یوسف^ع را نقل می‌کند، می‌خواهد به مردم الگوی اراده و تسلط بر نفس و پاکدامنی را معرفی کند و از دیگر سو نتیجه هوسرانی و هوس‌بازی را به مردم گوشزد کند؛ وقتی داستان حضرت ابراهیم^ع را بیان می‌کند برای این است که مردم درس خداپرستی، فداکاری و استقامت در راه خدا را از ابراهیم^ع یاد بگیرند. آن قدر تسلیم خدا هست که وقتی در خواب از سوی خدا به او گفته می‌شود باید فرزندت را که سال‌ها در انتظار تولد او بودی و در سنین آخر عمر نصیب حضرت شده، این فرزند را باید در راه خدا ذبح کنی؛ فوراً آماده می‌شود و موضوع را به فرزند می‌گوید که در خواب مأمور شده‌ام که باید تو را قربانی کنم! حضرت اسماعیل به پدر می‌گوید: هر دستوری که خداوند به تو داده عمل کن من تحمل می‌کنم.^۱

وقتی قرآن افرادی با اراده، مانند آسیه را معرفی می‌کند که در کاخ سلطنت، در اوج عزت ظاهری اما یک انسان فهمیده و یک انسان طرفدار

۱. «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» صافات: ۱۰۲.

مظلوم و خداپرست حاضر می‌شود آن عزت ظاهری، آن زندگی مرفه‌ای که در خانه سلطنتی فرعون دارد، را از دست بدهد ولی حاضر نیست تسلیم خواسته‌های غلط فرعون شود و او را به خدایی بپذیرد.^۱ این‌ها نمونه‌هایی برای بشریت است. چرا این داستان‌ها در قرآن می‌آید؟ برای اینکه مردم یاد بگیرند و هدایت شوند.

زیارت گذشتگان، همان کارکرد نقل داستان در قرآن را دارد، یعنی باعث الگوپذیری و الگودهی می‌شود، وقتی مؤمنین حرکت می‌کنند و کنار قبر آن‌ها می‌روند، یاد آن‌ها و کارهای با عظمت آن‌ها و انسانیت آن‌ها و خداپرستی آن‌ها را یاد می‌کنند، باعث می‌شود که حداقل انگیزه انجام کارهای خوب را در خود ایجاد کنند. وقتی که حج خانه خدا انجام می‌دهیم باید همان مسیری را که هفت بار هاجر در بین کوه صفا و مروه رفته و برگشته را برویم؟! میلیون‌ها مسلمان، زمانی که انسان روی کره زمین هست و برای حج می‌رود، باید همان مسیر را بروند؛ برای چه؟ برای آنکه به یاد هاجر و یاد ابراهیم بیافتند که آن‌ها چه از خود گذشتگی در راه خدا داشتند و بعد خداوند چگونه به آن‌ها لطف کرد! بعد از آن باید از آب چشمه زمزم استفاده کنند، آب زمزمی که چند هزار سال قبل، با پا به زمین کوبیدن کودکی همچون اسماعیل ایجاد شد. هزاران چشمه در گوشه و کنار کره زمین بوده که خشک شدند اما این چشمه با وجود گذشت هزاران سال هنوز خشک نشده و حجاج از آب آن استفاده می‌کنند!

اینکه در روایات، تأکیدات فراوانی بر زیارت امام حسین علیه السلام شده است چون یادآور انسان بافضیلت و از خود گذشته‌ای است که با توکل بر خدا برای خدا، قیام کرد. اگر این زیارت و توسل با توجه باشد هزاران خوبی را در روح و روان انسان زائر زنده می‌کند. مردم دنیا اگر ذره‌ای از آن درس‌های اعتقادی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی واقعه کربلا را در زندگی‌شان پیاده کنند، همین دنیا بهشت برین می‌شود!

نمونه‌ای دیگر از کارکردهای اجتماعی و خانوادگی در مسئله کربلا، سلوک حضرت ابوالفضل علیه السلام است که چگونه رعایت برادری را کرد؟ در عالم چنین انسانی داریم که این قدر توجه به برادر دارد که در حالی که در اوج تشنگی است اما ارادت، دوستی و محبتش به برادر چنان است که می‌گوید: با اینکه خودم بسیار تشنه هستم اما چون برادرم تشنه است چون بچه‌های کوچک او تشنه‌اند من خودم را سیراب نمی‌کنم! ^۱ برادری یعنی این؛ اگر یک‌دهم این برادری را مردم در بین خودشان داشته باشند یک صدم آنچه که حضرت ابوالفضل داشت، همین دنیا آباد می‌شود.

وقتی کسی مثل حر، اولین فردی که مسیر را بر امام حسین علیه السلام بسته است، اظهار پشیمانی می‌کند امام فوراً او را می‌پذیرد. ^۲ اگر مردم در برابر اشتباهات و خطاهای دیگران، یک چنین گذشته‌ای یا پائین‌تر، یک‌دهم این گذشت را داشته باشند این دنیا چقدر خوب می‌شود و چقدر زندگی مردم باصفا می‌شود.

۱. اولین تاریخ کربلا، ترجمه مقتل الحسین، ص ۹۷.
۲. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا ص: ۱۵۶.

زیارت، برکات و کارکردهای فراوان دارد. اما زیارت چه کسانی؟ زیارت اولیاء الهی و پیامبران و امامان، آنهایی که در اوج اخلاق انسانی و اسلامی بودند؛ حال اگر این زیارت‌ها به صورت گروهی انجام شود، کارکرد جدید و متفاوتی پیدا کرده و تبدیل به بزرگترین تظاهرات برای معرفی الگوهای برتر به جامعه امروزه می‌گردد! نمونه این حرکت در جریان پیاده‌روی اربعین قابل مشاهده است.

در تاریخ بشر یک چنین تظاهراتی سابقه ندارد، اجتماعی به صورت راهپیمایی، حدود یک ماه، بیشتر از ده‌ها کیلومتر، از چند طریق، یکسره انسان آمدو شد کند، کدام راهپیمایی و کدام تظاهرات در کجای دنیا و در کدام زمان و در کدام تاریخ وجود داشته؟! آن همه پیر و جوان، آدم معلول و ... اینکه عشقی هست، کسی هست که مردم حاضرند حتی برای زیارت قبر او از خودگذشتگی کنند، آنجا است که می‌بینید روح حسینی در افراد دمیده می‌شود و همه در این مسیر باصفا و صمیمیت و از خودگذشتگی، اتفاق می‌کنند، هر کس هرکاری می‌تواند برای دیگران انجام می‌دهد. این روحیه‌ای است که در چند روزی که به یاد و عشق امام حسین هستیم در افراد ایجاد و زنده می‌شود و همه این تحولات اجتماعی و فردی به برکت زیارت، اتفاق می‌افتد.

دشمنانی که از پیشرفت و معرفی الگوهای برتر اسلام به مردم دنیا ناراحت هستند، می‌خواهند به عنوان مختلف این جریان را تعطیل کنند؛ نه در جامعه مسیحیت، نه در یهودیت، نه در جامعه غیرشیعه و وهابیت، در هیچ گروهی یک چنین عظمتی، حتی یک‌صدم آن وجود ندارد؛ این عظمت را دشمنان مکتب اهل بیت نمی‌توانند ببینند لذا دو کار را در دستور خود قرار دادند:

۱. عدم پوشش خبری جریان اربعین؛ دشمنان اسلام حاضر نیستند این جریان بزرگ تاریخی را به خوبی پوشش خبری بدهند و اگر یک صدم این جمعیت در جایی مربوط به خودشان، اجتماع کرده بودند، چندین برابر این پوشش خبری می دادند اما چندین سال این تظاهرات پرشکوه و این پیاده روی حدود یکصد کیلومتر هزاران و صدها هزار و میلیون ها انسان را پوشش خبری درستی ندادند. نه تنها این کار را نکردند بلکه ایادی آن ها به شکل های مختلف در فضاهاى مجازى تلاش کردند که این جریان را زیر سؤال ببرند چون نمی توانند یک چنین عظمتی را تحمل کنند و ببینند!

۲. ایجاد شبهه نسبت به زیارت که گروه هایی مانند وهابیون، علم مخالف و انکار را بلند کرده و شیعه را کافر محسوب می کنند. که در ادامه به شبهات و اشکالات آنان جواب می دهیم.

شبهه اول: پرداخت هزینه زیارت به افراد نیازمند

از جمله شبهاتی که مطرح می شود این است که چرا این همه هزینه برای زیارت می شود در حالی که افراد نیازمند زیادی در جامعه داریم، این هزینه ها را به نیازمندان جامعه بدهید!

در جواب این شبهه باید گفت: آیا کسانی که این گونه شبهات را وارد می کنند، واقعاً دلسوز فقراء و نیازمندان جامعه هستند؟ اگر واقعاً دلسوز نیازمندان هستند، همین اشکال در موارد دیگر هم وجود دارد مثل سفرهای تفریحی به کشورهای دیگر با مخارج بیشتر، یا هزینه واردات کالاهای غیر ضروری مثل لوازم آرایش و ... چرا در آن موارد یاد نیازمندان نمی افتند؟! علاوه بر این، کسانی که این شبهه را مطرح می کنند به کارکرد این گونه

مناسک اصلاً توجه نمی‌کنند، چرا که در این‌گونه امور، انسان‌ها خودساخته می‌شوند، در همین مراسمات است که با یادآوری از خودگذشتگی‌های حضرت علی، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام به مردم آموزش از خودگذشتگی داده می‌شود و اتفاقاً از همین مجالس و مراسمات است که روحیه کمک به نیازمندان جامعه در افراد شکل می‌گیرد. زمانی که مردم به عشق حضرت علی، به عشق امام حسین و اهل بیت علیهم‌السلام در مراسمات شرکت می‌کنند یا به زیارت ایشان می‌روند، این زیارت، عامل شناخت بیشتر از آن امام گردیده و متوجه می‌شوند که اینان همان انسان‌هایی هستند که وقتی نیازمندی وقت افطار از آنان کمک خواست در حالی که روزه بودند، نانی که برای خودشان آماده کرده بودند، را به نیازمند داده و خودشان با آب افطار کردند و تا دو شب دیگر همین قضیه تکرار می‌شود! شب دوم نان را یتیم و شب سوم به اسیر دادند و خودشان فقط با آب افطار کردند.^۱ همین امر باعث می‌شود این روایات در کسانی که به زیارت اربعین می‌روند ایجاد شده و به نیازمندان بیشتری کمک کرده و دستگیری نمایند. پس مردم هرچه بیشتر به زیارت بیایند و آشنا شوند و بیشتر یاد این بزرگان بیفتند، بیشتر آن اخلاق و روایات انسانی که آن‌ها داشتند به جامعه منتقل می‌شود.

شبیه دوم: حرمت سفر برای زیارت

به خلاف شبیه اول که اصل زیارت را منکر نبود در شبیه دوم اصل زیارت

۱. اشاره به آیه ۸ سوره انسان «وَ يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ یتِيمًا وَ اَسْرًا».

را منکر و ممنوع می‌دانند و می‌گویند که اصلاً سفر زیارتی ممنوع هست. مستند این شبهه به تبعیت از ابن تیمیه، روایتی از پیامبر ﷺ است که حضرت می‌فرماید: «لَا تُسَدُّ الرَّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَسْجِدِي هَذَا وَالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»^۱ بار سفر بسته نمی‌شود مگر به قصد سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد من و مسجد الاقصی. این گروه با برداشت سطحی و اشتباه از این حدیث، می‌گویند: سفر زیارتی حرام است، زیرا پیامبر از رفتن به سفر غیر از آن سه مسجد نهی کرده‌اند، نهی هم دلالت بر حرمت می‌کند!

آیا چنین برداشتی درست است که منظور این حدیث، حرمت زیارت و حتی سایر سفرها باشد؟! اگر چنین است باید گفت حتی سفرهای علمی آموزشی، هجرت برای درس خواندن در شهر یا کشور دیگر، سفرهای تجاری، تفریحی و ... ممنوع باشد؟! آیا چنین برداشتی را می‌توان به پیامبر نسبت داد؟!

در جواب از این شبهه وهابیت، هم شیعه^۲ و هم سنی توضیح داده‌اند که چنین برداشتی صحیح نیست. بر فرض صحت سندی، باید دید که مستثنی منه چیست؟ از چه چیزی استثناء شده است؟ معلوم است که مستثنی منه مکان

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳۹۸؛ مسلم، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۱۴. در مجامع شیعی، همین حدیث از حضرت علی علیه السلام نقل شده است. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۱.

۲. شهید اول در کتاب ذکری ج ۳ ص ۱۱۰ که می‌فرماید: «قلت: أجمع العلماء - الا من شذ - علی ان المراد بهذا النفی بالنسبة إلى المساجد، أی: لا یصلح ذلك الی مسجد غیر هذه الثلاثة» یعنی ممنوعیت برای سفر به سایر مساجد است نه مطلق سفر.

نیست بلکه مستثنی منه امر معینی است و آن عبادت است؛ یعنی پیامبر ﷺ می‌فرمایند: برای عبادت و نماز در مساجد، جز به این سه مسجد سفر نکنید، این سه مسجد آن قدر ارزش دارد که برای عبادت فقط به این سه مسجد مسافرت کرده و نماز بخوانید. شاهد آن هم مقدار ثوابی است که برای عبادت در سه مسجد بیان شده، مثلاً ثواب خواندن نماز در مسجد الحرام برابر با ده هزار نماز می‌باشد^۱ و در مسجد پیامبر برابر با ده هزار نماز^۲ و در مسجد الاقصیٰ برابر با هزار نماز است.^۳ پس ارزش دارد که از راه‌های دور به آن مساجد رفته و نماز خواند چرا که هر نماز چندین برابر جاهای دیگر هست اما برای خواندن نماز به سایر مساجد مسافرت کردن موضوعیت ندارد چرا که سایر مساجد با مسجد شهر خود انسان از نظر اهمیت فرقی ندارد.

اهل سنت هم در مواجهه با این حدیث همین برداشت را دارند، مثلاً ابن‌قدامة حنبلی در کتاب خود توضیح داده است که مقصود همین هست.^۴ حال ملاحظه کنید که وهابیون به این بهانه و به واسطه عدم درک و فهم درست از این حدیث، چه کشتارها و جنایت‌ها کرده‌اند؟! بر فرض که رفتن به غیر از مساجد مذکور در حدیث، حرام باشد آیا هر کاری که حرام بود، شخص

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۲۶.

۲. همان، ص ۵۵۶.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۵۳.

۴. المغنی، ج ۲، ص ۵۲.

گنه کار را باید کشت؟! پس به نظر ما چنین برداشتی اصلاً صحیح نیست و دلالتی بر حرمت سفر برای زیارت ندارد.

شبهه سوم: بدعت بودن تبرک جستن به قبور اهل بیت علیهم السلام

شبهه دیگر که وهابیون در باب زیارت مطرح می کنند این است که غیر از اینکه زیارت بدعت است! بوسیدن در و دیوار و ضریح نیز شرک و بدعت است، چرا باید چوب و آهن و فلز را بوسید؟!

پاسخ این شبهه در این نکته نهفته است که وهابیون نه معنای شرک را فهمیده اند و نه بدعت را؛ فلسفه بوسیدن بسیار روشن است، انسان موقعی که به کسی علاقه دارد مثلاً فرزند، او را می بوسد، به پدر مادر علاقه دارد، دست آنها را می بوسد، پیشانی مادر را می بوسد، مردم مسلمان بخاطر عشق و علاقه ای که به پیامبر و اهل بیت دارند، اگر زمان حیات ظاهری پیامبر یا یکی از ائمه بودند، دست حضرت را می بوسیدند و هر چه که وابسته به ایشان بود حتی لباس حضرت را می بوسیدند.

نمونه ای از بوسیدن دست پیامبر صلی الله علیه و آله در این گزارش آمده است. «رسول خدا در هوای گرم تابستان به سوی شهر بطحا خارج شد و وضو گرفت و نماز ظهر و عصر را به صورت شکسته به جای آورد ... سپس مردم برخاستند و برای تبرک خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک کردند آنها دست های پیامبر را می گرفتند و بر صورتشان می مالیدند. راوی می گوید: من هم دست

حضرت را گرفتم و به صورتم گذاشتم. دستانی که از برف سردتر و از مشک خوشبوتر بود.^۱ حال که حیات ظاهری ندارند در امتداد همان عشق به حضرات، موقعی که وارد حرم می‌شوند، در و دیوار را می‌بوسند. بداهت و متعارف بودن این کار به حدی است که در اشعار عرب در وصف عشق‌های مجازی این را بیان می‌کند:

از دیار لیلی می‌گذرم، این دیوار و آن دیوار را می‌بوسم، علاقه به دیار لیلی دلم را تسخیر نکرده است، بلکه آن کسی که در آن سکونت دارد، مرا مفتون خود ساخته است.^۲

با اینکه چوب و فلز در عالم زیاد است اما مسلمانان هیچ‌وقت آن‌ها را نمی‌بوسند ولی همان فلز یا چوب، وقتی تبدیل به ضریح امام حسین علیه السلام شد آن را می‌بوسند؛ مگر خود و هابیون جلد قرآن را نمی‌بوسند؟! آیا معنای این بوسیدن، عشق به جلد قرآن، کاغذ، پلاستیک یا چرم است؟! خیر، علتش مشخص است چون داخل آن قرآن هست به احترام قرآن، این کاغذ و ... احترام پیدا کرده است و حالا مسلمانان اگر این در و دیوار را می‌بوسند نه به خاطر اینکه عاشق در و

۱. قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جُحَيْفَةَ، قَالَ: «خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْهَاجِرَةِ إِلَى الْبَطْحَاءِ، فَتَوَصَّأَ ثُمَّ صَلَّى الظُّهْرَ رَكَعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رَكَعَتَيْنِ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ» قَالَ شُعْبَةُ وَرَأَدَ فِيهِ عَوْنٌ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي جُحَيْفَةَ، قَالَ: «كَانَ يَمُرُّ مِنْ وَرَائِهَا الْمَرْأَةُ، وَقَامَ النَّاسُ فَجَعَلُوا يَأْخُذُونَ يَدَيْهِ فَيَمْسَحُونَ بِهَا وَجُوهَهُمْ، قَالَ فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ فَوَضَعْتُهَا عَلَيَّ وَجَّهِي فَإِذَا هِيَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَأَطْيَبُ رَائِحَةً مِنَ الْمِسْكِ» صحيح بخاری ج ۴، ص ۱۸۸.

۲. امر علی الدیار دیار لیلی اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا
وما حبّ الدیار شغفن قلبی ولكن حبّ من سكن الدیارا

دیوار چوب و سنگ و فلز هستند چون این‌ها وابسته شده و نسبت پیدا کرده به یک شخصیت بزرگوار، به عشق آن‌ها این‌ها را می‌بوسند.

به یک مثال شرعی برای درک بهتر مطلب دقت کنید: یک زمین تا موقعی که وقف مسجد نشده اگر نجس شود واجب نیست آن را پاک کنند یا کسی که عذر شرعی دارد ورودش اشکالی ندارد، اما از لحظه‌ای که این زمین به‌عنوان مسجد، وقف شد از همان لحظه در حالی که این خاک همان خاک است! احکام خاصی پیدا می‌کند؛ اگر نجس شد فوراً باید آب کشیده شود. حالا چون نسبت به خدا پیدا کرده می‌گویند اینجا مسجد است، خانه خدا و محل عبادت خدا است و احترام پیدا می‌کند.^۱ از زمان وقف به بعد در همان زمین و خاک، اگر کسی که عذر شرعی دارد مثل غسل جنابت و مانند آن، حق ندارد یک لحظه آن جا بماند. چوب و در و دیوار و ... از زمانی که این‌ها منتسب به پیامبر یا یکی از بزرگان دین و اهل بیت می‌شوند از آن زمان به احترام آن‌ها، احترام پیدا می‌کند. پس تبرک جستن و بوسیدن ضریح و در دیوار حرم و مرقد پیامبر و ائمه علیهم‌السلام هیچ اشکالی ندارد و بدعت و شرک نمی‌باشد.

شبهه چهارم: حرمت نماز خواندن در کنار قبر

اشکال و شبهه دیگری که بیان می‌کنند این است که خواندن نماز در کنار قبور حرام است و دو دلیل برای آن ذکر می‌کنند، دلیل اول این است که نماز یعنی عبادت و عبادت عند القبر هم اشکال دارد.

۱. توضیح المسائل (امام خمینی)، ص ۲۰۰، مسأله ۸۸۲.

در پاسخ باید گفت: با استناد به کدام آیه قرآن و کدام سخن پیامبر، نماز خواندن کنار قبر ایراد دارد؟ اتفاقاً یکی از جاهایی که از نظر اسلام چه شیعه و چه سنی، نماز در آنجا از همه جاهای دیگر کره زمین ثوابش بیشتر است همان جاهایی هست که چند قبر مهم در آن هست؛ اولین مکان مسجدالحرام است که هر نماز در آنجا طبق روایات برابر با ده هزار نماز در اماکن دیگر است،^۱ مهمترین جا برای عبادت هم حجر اسماعیل است که قبر جناب اسماعیل آنجاست و کنار آن قبر مادرش هاجر قرار دارد.^۲ همچنین در برخی روایات نقل شده که آنجا قبور انبیا می باشد.^۳ در همان مسجدی که قبر بزرگان الهی و انبیا الهی و بستگان آنهاست بیشترین ثواب در آنجاست.

بعد از آن بیشترین ثواب را مسجد النبی دارد؛ هر نماز در مسجد پیامبر معادل هزار نماز در اماکن دیگر است، مسجد پیامبر و حرم و قبر پیامبر ﷺ به هم وصل می باشد یعنی مسلمانان گاهی نماز می خوانند در حالی که با قبر پیامبر ﷺ فقط یک متر و نیم فاصله دارند؛ همان جا بیشترین ثواب را دارد. اگر عبادت در کنار قبر ایراد داشت چون اول مسجد ساخته شده بود نباید پیامبر را در آنجا دفن کنند که عبادت و نماز مسلمانانها نزدیک قبر باشد!

اهل سنت می گویند که پیامبر را در خانه عایشه دفن کردند و می گویند آنجا خانه عایشه بوده است! حال سؤال این است که آیا عایشه بعد از پیامبر

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۲۶.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْحَجْرُ بَيْتُ إِسْمَاعِيلَ وَ فِيهِ قَبْرُ هَاجَرَ وَ قَبْرُ إِسْمَاعِيلَ. الکافی، ج ۴، ص ۲۱۰.

۳. همان، روایت ۱۵.

هم آنجا زندگی می‌کرد؟ اگر زندگی می‌کرد، آیا کنار قبر نماز می‌خوانده یا خیر؟! سومین جایی که طبق روایت^۱ ارزش فراوانی دارد، مسجدالاقصی است؛ در همین مسجدالاقصی نیز قبر تعدادی از پیامبران الهی وجود دارد. دلیل دوم، تمسک به روایت پیامبر مبنی بر نهی از اتخاذ مسجد بر قبر پیامبران است. روایتی از پیامبر ﷺ نقل می‌کنند که حضرت می‌فرمایند: خدا یهود و نصارا را لعنت کرده چون قبر پیامبرانشان را مسجد قرار دادند.^۲ آیا مقصود همین است؟ چرا که ممکن است یهودی‌ها سؤال کنند که ما قبر کدام پیامبر را محل عبادت قرار دادیم؟! پیامبر که خلاف واقع حرف نمی‌زند! پس سؤال جدی درباره چنین نسبتی است!

بر فرض صدور و صرف نظر از اشکال و قبول حرمت؛ دلالت روایت که گفته شده قبر را محل سجده قرار ندهید، ظاهرش این هست که روی خود قبر سجده نکنید و کسی هم روی قبر سجده نمی‌کند بلکه کنار قبر سجده می‌کند. علاوه بر آن، ایستادن روی قبر یک پیامبر، جنبه بی‌احترامی پیدا می‌کند و اگر مقصودش پرستش باشد اشکال دارد! اما اگر در کنار قبر پیامبر نماز خوانده شود هیچ اشکالی ندارد و معنای این حدیث این نیست که در کنار قبر من نباید کسی نماز بخواند، چون در این صورت نباید پیامبر را آنجا

۱. لَا تُسَبِّدُ الرَّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ، الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِي هَذَا وَ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى. بخاری، صحیح البخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۹۸؛ مسلم، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۱۴. در منابع شیعی همین حدیث از حضرت علیؓ نقل شده است. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص: ۲۳۱.

۲. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۱، کتاب الجنائز؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۸۷۱، کتاب الجنائز؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۸، باب نهی از بنای مساجد بر قبور.

دفن می‌کردند، چون آنجا مسجد است! یا خود پیامبر ﷺ می‌فرمودند که قبر مرا مسجد قرار ندهید، آنجا مسجد بوده پس باید پیامبر را در جای دیگری دفن می‌کردند و یا از آن موقع به بعد بگویند چون پیامبر در آنجا دفن شده و پیامبر گفته دیگر کنار قبر من کسی نماز نخواند باید مسجد را تعطیل می‌کردند!

بنابراین معنای این جمله اگر از پیامبر هم صادر شده باشد، این نیست که نزدیک قبر نماز نخوانید بلکه روی قبر هرگز! پرستش قبر هرگز؛ قبله قرار دادن قبر هرگز؛ اما یک موقع مثلاً افراد در حالی که رو به قبله ایستاده‌اند قبر مطهر حضرت هم روبرویشان هست یعنی هم رو به قبر حضرت هستند و همه رو به قبله و اشکالی ندارد و همه نماز می‌خوانند. پس مقصود از این جمله که قبر را مسجد قرار ندهید یعنی قبله قرار ندهید، اگر این معنا باشد همه مسلمان‌ها قبول دارند که قبر را نباید قبله قرار داد، پیامبر را نباید پرستید، این را همه قبول دارند که روی قبر پیامبر نباید نماز بخوانید اما اینکه کنار قبر پیامبر و کنار قبر امام نباید نماز بخوانی این برداشت غلطی است که وهابیان دارند.

شبیه پنجم: حرمت دعا در کنار قبور

دعا عبادت است، بنابراین انجام دعا در کنار قبور، عبادت آن پیامبر و امام محسوب می‌شود و این یعنی عبادت غیر خدا که عملی حرام و نوعی شرک و بدعت و عملی شیطانی است.^۱

۱. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱۱، ص ۱۶؛ مجله الدعوه، شماره ۱۶۱۲، ص ۳۷.

در پاسخ باید گفت: این یک برداشت سطحی است که وهابیت دارند! هر کس موقع دعا از خدا چیزی می‌خواهد و مخاطبش خدا هست در هر مکانی انسان می‌تواند دعا کند، اتفاقاً در کنار قبور اولیای الهی سفارش شده است. جالب است وهابیون از یک طرف این کار را بدعت و شرک می‌دانند و از آن طرف در کنار قبرستان بقیع تابلوی بزرگی را نصب کرده‌اند با این مضمون که وقتی زیارت اهل قبور می‌روید این زیارت را بخوانید که «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ، أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ، أَسْأَلُ اللَّهَ الْعَافِيَةَ لَنَا وَلَكُمْ» سلام بر شما اهل این دیار از مؤمنان و مسلمانان، و ما ان‌شاء‌الله به شما ملحق می‌شویم. شما پیشروان ما بودید و ما به دنبال شما می‌آیم. از خدا برای ما و شما درخواست عافیت می‌کنم.^۱ در همان زیارتی که آنجا نصب کرده‌اند دعا و طلب سلامتی برای فرد در زمان زیارت هست، «ما هم برای شما و هم برای خودمان از خدا طلب عافیت می‌کنیم» این خودش دعاست، طلب عافیت از خدا، طلب سلامتی معنوی روحی برای خود آن‌ها از خداوند متعال همه این‌ها دعا هست. در همان زیارت از خداوند می‌خواهد گذشتگان و آیندگان ما و شما را رحمت کند، این خودش دعاست و شما چگونه می‌گویید دعا کردن کنار قبر مشکل دارد در حالی که خود پیامبر خودشان دستور داده؟!

۱. سن نسائی ج ۴ ص ۹۴؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱، باب ما یقال عند الدخول القبر.

شبهه نهم: حرمت و بدعت توسل به پیامبر و ائمه

بر فرض شد، اصل زیارت اشکال نداشته باشد اما نباید به پیامبر و امام متوسل شد، چون توسل، شرک است.

برای پاسخ به این شبهه ابتدا باید معنای توسل به پیامبر و امام روشن شود، بعد باید پرسید شرک یعنی چه؟! شرک یعنی کسی را شریک و هم ردیف خدا قراردادن، این در حالی است که توسل از کلمه وسیله است یعنی پیامبر یا امام واسطه هستند بین من و خدا؛ نه اینکه این‌ها در ردیف خدا باشند! وسیله‌ای به سوی درگاه خدا، لذا در دعای توسل معروف، شیعیان می‌گویند: «یا وجهاً عندالله اشفع لنا عندالله» ای آبرومند نزد خدا، تو نزد خدا برای ما شفاعت کن، از خدا بخواه حاجتم را بدهد و از خدا بخواهید ما را ببخشد و از خدا بخواه که ما را بهشتی قرار دهد؛ این یعنی امام و پیامبر را وسیله قرار می‌دهد. اگر کسی پیامبر و امام را در ردیف خدا دانست، یعنی همانطور که خدا می‌تواند انجام دهد ایشان هم بتواند همان کار را انجام دهد مانند خدا! این می‌شود شرک و کفر اما در توسل می‌گوییم: ای پیامبر! ای امام! تو از خدا برای من بخواه! یعنی اصل خداست.

بزرگان اهل سنت حتی آنهایی که حنبلی بودند^۱ خودشان می‌گویند ما وقتی مشکلاتی در زندگی داشتیم، توسل پیدا می‌کردیم. ابن حبان بستی (۳۴۵م) از بزرگان اهل سنت، اهل شهری است به نام بستی؛ او عالمی سنی است ولی مقام و جایگاه امام رضا را می‌داند البته نه معرفت کامل؛ ولی با

۱. که وهابی‌ها به دروغ گاهی خودشان را حنبلی معرفی می‌کند.

اندک معرفتی که دارد، می‌گوید: در ایامی که در طوس اقامت داشتم، برای من مشکلی پیش نیامد که برای حل آن به زیارت قبر حضرت علی بن موسی الرضا بروم و آنجا دعا کنم و حل مشکل را آنجا از خدا بخواهم مگر اینکه هر دفعه آنجا رفتم و دعا کردم و دعایم مستجاب شد و مشکلم حل شد.^۱ چندین بار امتحان کردم و دیدم مطلب از همین قرار هست یعنی وقتی مشکل دارم و خانه دعا می‌کنم، مشکل، حل نمی‌شود تا می‌روم زیارت قبر علی بن موسی الرضا و کنار قبر ایشان دعا می‌کنم، مشکلم حل می‌شود. این یک عالم اهل سنت و حنبلی مذهب است، حال وهابی‌ها می‌گویند چرا کنار قبر ائمه می‌روید و در آنجا توسل پیدا می‌کنید؟! دعا کردن اشکال ندارد.

یکی دیگر از علمای اهل سنت، شخصیت معروفی است بنام خطیب بغدادی مؤلف کتاب تاریخ بغداد، ایشان در جلد اول کتاب خود در مورد شهر بغداد توضیحاتی می‌دهد و سپس می‌گوید:

«ما ذکر فی مقابر بغداد المخصوصة بالعلماء والزهاد بالجانب الغربي فی أعلا المدينة - مقابر قریش دفن بها موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، وجماعة من الأفاضل معه.

أخبرنا القاضي أبو محمد الحسن بن الحسين بن محمد بن رامین الاسترابادی قال أنبأنا أحمد بن جعفر بن حمدان القطيعی قال سمعت الحسن

۱. قد زرته مراراً كثيرة و ما حلت بی شدّة فی وقت مقامی بطوس فزرت قبر علی بن موسی الرضا صلوات الله علی جدّه و علیه و دعوت الله ازالها عنی الا استجیب لی و زالت عنی تلك الشدّة و هذا شیء جرّبه مراراً فوجدته كذلك. امانت‌الله علی محبة المصطفى و اهل بيته صلی الله علیه و علیهم اجمعین. ابن حبان بستی، الثقات، ج ۸، ص ۴۷۵.

بن ابراهیم ابا علی الخلال یقول: ما همنی أمر فقصدت قبر موسی بن جعفر فتوسلت به الا سهل الله تعالی لی ما أحب.»^۱

قبرهای اشخاص ویژه‌ای در بغداد هست اولین قبر، قبر موسی بن جعفر علیه السلام است؛ هر موقع برای من مشکلی پیش می‌آمد به قبر موسی بن جعفر علیه السلام توسل پیدا می‌کردم و خدا امر را برای من آسان می‌کرد. اهل سنت همین بودند. پس این اشکالاتی که وهابیون می‌کنند نه ربطی به شیعه دارد و نه اهل سنت، اهل سنت واقعی هم توسل را امری مشروع می‌دانند.

شبهه هفتم: زیارت و توسل یعنی پرستش

یکی دیگر از اشکالات و شبهاتی که وهابیون دارند این است که زیارت و توسل یعنی پرستش و پرستش غیر خدا، حرام و بدعت است.

در جواب ایشان باید گفت: خداوند در قرآن کریم بعد از اینکه در رابطه با منافقین نکاتی را بیان می‌کند، می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»^۲ اگر همین منافقین آن وقتی که با نفاق خودشان به خودشان ضربه زدند و ظلم کردند، می‌آمدند پیش توی پیغمبر هم خودشان از خدا طلب آمرزش می‌کردند و هم پیامبر برایشان استغفار می‌کردید خدا این‌ها را می‌بخشید و خدا توبه‌پذیری مهربان است. یعنی خداوند هم توبه آن‌ها را قبول می‌کرد و هم آن‌ها را مورد رحم و

۱. الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.

۲. نسا: ۶۴

رحمت قرار می‌داد پس توسل به پیامبر برای بخشش نزد خدا، مورد تأیید قرآن است و قرآن آن را بیان کرده است.

آیا این آیه اختصاص به زمان حیات پیامبر دارد؟ اگر بگوئید فقط اختصاص به زمان پیامبر دارد لازمه‌اش تعطیلی این آیه قرآن است! و این امتیاز فقط مخصوص کسانی است که در زمان پیامبر بوده‌اند! در حالی که پیامبر فرمودند: هر کس بعد از مردن من هم به زیارت من بیاید مانند این هست که زمان زنده بودن من آمده است.^۱ پیامبر به طور ضمنی سفارش می‌کند که بعد از وفات هم به زیارت من بیایید.

همچنان که علمای شیعه در مورد زیارت و آداب آن کتاب نوشته‌اند، مثل کتاب کامل الزیارات نوشته ابن قولویه و المزار و کتاب‌های دیگر، از سوی علمای اهل سنت نیز در این زمینه کتاب‌هایی نگاشته شده است. تقی‌الدین سبکی شافعی (۷۵۶) از بزرگان مذهب شافعی کتابی تألیف کرده به نام «شفاء السقام فی زیارة خیر الانام» سبکی در این کتاب می‌گوید: پیامبر فرموده است که هر کس بعد از مرگ من به زیارت من بیاید، مانند زمان زنده بودن من هست و فرقی ندارد و حتی تأکید کرده‌اند که اگر کسی حج (خانه خدا) بیاید، یعنی تا مکه بیاید و از مکه به مدینه برای زیارت قبر من نیاید به من جفا کرده است.^۲ اینکه مردم به زیارت می‌روند به دستور خود پیامبر بوده

۱. عَنْ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ ؓ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ زَارَنِي بَعْدَ وَفَاتِي كَانَ كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي وَ كُنْتُ لَهُ شَهِيداً وَ شَافِعاً يَوْمَ الْقِيَامَةِ. كامل الزیارات، ص ۱۳.

۲. مَنْ حَجَّ الْبَيْتَ وَلَمْ يَزُرْنِي فَقَدْ جَفَانِي؛ ج ۱، ص ۹۹.

است. وهابی‌ها یا این احادیث را نخوانده‌اند و یا خوانده‌اند اما عقیده به حرف پیامبر ندارند! از این دو حال خارج نیست.

آیا ممکن است که پیامبر چنین فرمایشی را داشته باشند اما از انجام مقدمات آن نهی کند؟! مثل کسی که دستور دهد که باید بالای بام بروی اما از نردبان و پله هم استفاده نکنی! من که نمی‌توانم پرواز کنم مگر می‌شود پیامبر بگوید هر کس به حج می‌آید باید زیارت من بیاید وگرنه به من جفا کرده بعد از آن طرف بگوید هر کس سفر کند برای غیر از مسجد و برای هر هدف دیگری، اشکال دارد. زائری که در مکه است اگر بخواهد به زیارت قبر پیغمبر برود، باید به سفر برود بعد به او بگویند سفر به قصد زیارت حرام است اما خود زیارت را باید انجام دهیم! این می‌شود تناقض!

متأسفانه حرف‌های غیرعقلانه زیادی به پیامبر و دین نسبت می‌دهند؛ گاهی اوقات می‌گویند که این زیارت‌ها قبرپرستی است اصلاً معنای پرستش را نمی‌دانند چیست؟! پرستش یعنی اظهار کوچکی در برابر کسی که او را خدا می‌دانیم، اظهار کوچکی در برابر الله! تواضع در برابر الله، کسی که معتقد به الوهیت او هستیم! اما هر تواضع و اظهار کوچکی، پرستش حساب نمی‌شود، هر تقاضایی که پرستش نیست.

وهابی‌ها به کسی که رو به قبر پیامبر بایستد و بگوید السلام علیکم می‌گویند این کار را نکن! خوب چرا احترام نکنم مگر تواضع اشکال دارد؟! خداوند می‌فرماید: «وَ احْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الدَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا

رَبِّيَانِي صَغِيرًا^۱ ای فرزند! در برابر پدرت، در برابر مادرت از روی مهربانی بالهایت را پایین بیاور یعنی تواضع کن.

به پیامبر می‌فرماید: «وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ ای پیامبر تو هم در برابر مومنینی که از تو پیروی می‌کنند تواضع کن.

پس هر تواضعی پرستش نیست. اگر اینطور باشد پس تواضع در مقابل پدر و مادر یعنی پرستش آن‌ها؟! تواضع پیامبر در مقابل مؤمنین یعنی پرستش! آیا معقول است که خدا چنین دستوری داده باشد؟! آری! بت پرستان در مقابل بت‌ها تواضع می‌کردند، چون آن‌ها را خدا می‌دانستند و می‌گفتند آن‌ها اله هستند، این می‌شود پرستش؛ اما اگر به آن عنوان نباشد به این عنوان که پیامبر خدا یا ولی خدا و امام است، در برابر او احترام کند، تواضع کند، اظهار کوچکی کند، این پرستش نیست!

اگر کسی فرزندش را بوسید، فرزندش را پرستیده است؟! اگر دست پدر و مادر را بوسید آیا این بوسیدن پرستش است؟! حرم امامین عسکریین^۳ را بمب گذاشته و از بین بردند، چقدر انسان‌ها کشته شدن و از بین رفتند، برای چه؟! بر اساس این کج فهمی که زیارت یعنی پرستش! یعنی شرک! و جالب است که فکر می‌کنند کار دینی و اصلاحی انجام می‌دهند! باید از ایشان پرسید اینکه پیامبر خدا^۴ زیارت اهل بقیع را توصیه کرده‌اند^۳ یعنی پرستش؟ زیارت

۱. الإسراء: ۲۴.

۲. شعراء: ۲۱۵.

۳. عایشه نقل می‌کند که پیامبر، کیفیت زیارت قبور را این چنین به من آموخت: «فَأَمَرَنِي رَبِّي آتِيَ الْبَقِيعَ فَأَسْتَغْفِرُ لَهُمْ، قُلْتُ كَيْفَ أَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: قُولِي: السَّلَامُ عَلَيَّ

چه ربطی به پرستش دارد؟

آیا تبرک جستن به قبور اولیاء پرستش است؟ مردم به آب وضو^۱ و تار موی^۲ پیامبر تبرک می‌جستند، آیا آن‌ها پیامبر را می‌پرستیدند؟! اگر این چنین بود، باید پیامبر آن‌ها را نهی کرده و جلوگیری می‌کردند، آیا آن‌ها پیامبر را می‌پرستیدند؟! نه بوسیدن، پرستش است و نه توسل جستن، نه تبرک جویی، نه احترام و تواضع در برابر قبور این بزرگان، هیچ یک پرستش نیست. مشکل اصلی این است که معنای پرستش را درست متوجه نشده‌اند! وقتی کسی دیگری را احترام کند در حالی که او را خدا نمی‌داند، این پرستش محسوب نمی‌شود.

→

أهل الدِّيارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ يَرْحُمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ؛ پروردگارم دستور داد که به بقیع بیایم و بر خفتگان در آن طلب آمرزش کنم، (عایشه) می‌گوید: گفتم ای رسول خدا چگونه بگویم؟ فرمود: بگو سلام بر اهل این دیار؛ از مؤمنان و مسلمانان. خداوند. پیشینیان از ما و آنان که به دنبال ما می‌آیند را رحمت کند، ما به همین زودی به شما ملحق می‌شویم. «صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۹؛ سنن نسایی، ج ۴، ص ۹۱.

۱. خدمت رسول خدا ﷺ رسیدم، در حالی که وضو می‌گرفت و مردم بر هم سبقت می‌گرفتند تا از آب وضوی حضرت بهره ببرند، هر کس از آن آب بر می‌داشت، برای تبرک به خود می‌مالید و کسی هم که به آن دسترسی پیدا نمی‌کرد به دست دیگران دست می‌مالید و بر روی خود می‌کشید. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۹؛ أَنَّهُ لَا يَتَوَضَّأُ إِلَّا ابْتَدَرُوا وَضُوءَهُ وَ كَادُوا يَقْتُلُونَ عَلَيْهِ. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۲.

۲. انس بن مالک گوید: دیدم که سرتراش، سر آن حضرت را می‌تراشید و اصحاب بر گرد آن حضرت جمع شده بودند و آن موها را به جهت تبرک می‌ربودند. صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۱۲ حدیث ۲۳۲۵

غیر از کج فهمی معارف دین، عامل دیگر و دست‌های پشت‌پرده را می‌توان به‌عنوان عاملی برای این‌گونه سخنان دانست؛ استعمارگران و شیطان بزرگ، برای ایجاد فتنه و تفرقه در امت اسلامی این‌گونه مسائل را پرورش داده و هزینه می‌کنند؛ بجای آنکه مبارزه مسلمانان با کاخ‌نشینان و غاصبین سرزمین مسلمین یعنی اسرائیل باشد آن‌ها را تهییج کرده که با یکدیگر در این‌گونه موارد، مبارزه نمایند! در حقیقت به‌نحوی سران‌فتنه عالم، این‌ها را این‌گونه سرگرم کرده‌اند تا به مشکل اصلی یعنی اسرائیل، فرصت فکر کردن نداشته باشند.

آنچه به‌عنوان جمع‌بندی می‌توان مطرح کرد، این است مشکل اصلی وهابیت عدم درک درست از معارف اسلامی است، این عدم درک، ناشی از جمود بر برخی از امور است که موارد آن به تفصیل بیان شد.

فهرست منابع

١. قرآن كريم
٢. ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على، المنتظم فى تاريخ الأمم و الملوك، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٢ هـ. ق.
٣. ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن على، مناقب آل أبى طالب عليه السلام، قم، علامه، ١٣٧٩ هـ. ش.
٤. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٢٢ هـ. ق.
٥. ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، نجف، دار المرتضوية، ١٣٥٦ هـ. ش.
٦. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ هـ. ق.
٧. ابن مشهدى، محمد بن جعفر، المزار الكبير، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ١٤١٩ هـ. ق.
٨. ابن منظور، لسان العرب، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٣١ هـ. ق.
٩. ابن نديم، محمد بن اسحاق، الفهرست، بيروت، دارالمعرفة، [بى تا].
١٠. ابن نما حلى، جعفر بن محمد، مشير الاحزان، قم، مدرسه امام مهدى، ١٤٠٦ هـ. ق.

۱۱. ابومخنف، لوط بن يحيى، اولين تاريخ كربلا (ترجمه مقتل الحسين)، قم، مؤسسه دارالكتب، ۱۳۷۰ هـ ش.
۱۲. ابومخنف، لوط بن يحيى، ترجمه وقعة الطف، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خميني، ۱۳۸۰ هـ ش.
۱۳. آخوند خراساني، محمد كاظم، كفايه الاصول، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ هـ ق.
۱۴. اربلي، علي بن عيسى، كشف الغمه، تدوين سيد هاشم رسولی محلاتي، تبريز، بني هاشمي، ۱۳۸۱ هـ ش.
۱۵. الحسيني الهاشمي، ابو محمد، كفوا الايادي عن بيعة البغدادی، بدون تاريخ.
۱۶. الخميني، روح الله الموسوي، صحيفه نور، [بی تا].
۱۷. الخميني، سيد روح الله الموسوي، توضيح المسائل، قم، ۱۴۲۶ هـ ق.
۱۸. الغزالي، ابو حامد، فضائح الباطنية، كويت: مؤسسه دارالكتب الثقافية، ۱۹۶۴ م.
۱۹. الواعي، توفيق، الدولة الاسلامية بين التراث و المعاصرة، بيروت، دار ابن حزم، ۱۴۱۶ هـ ق.
۲۰. بجنوردی، سيد حسن، قواعد فقهي، قم، الهادي، ۱۴۱۹ هـ ق.
۲۱. بخاري، محمد بن اسماعيل، صحيح بخاري، بيروت: دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ هـ ق.
۲۲. برقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم، دارالكتب الإسلامية، ۱۳۷۱ هـ ق.
۲۳. بستي، ابن حبان، كتاب الثقات، بيروت، دارالفكر، ۱۳۹۳ هـ ق.
۲۴. خصيبي، حسين بن حمدان، الهداية الكبرى، بيروت، مؤسسه البلاغ،

- ۱۴۱۹ هـ. ق.
۲۵. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد یا مدینه الاسلام، مصر، مكتبة العربية، ۱۳۴۹ هـ. ق.
۲۶. دهخدا، علی اکبر، فرهنگ لغات دهخدا، تهران، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.
۲۷. دولابی، محمد اسماعیل، طوبی محبت، تهران، موسسه فرهنگی طوبای محبت، ۱۳۹۸ هـ. ش.
۲۸. دینوری، ابن قتیبہ، الامامة والسياسة، بيروت، دار الاضواء، ۱۴۱۰ هـ. ق.
۲۹. سبکی، علی بن عبدالکافی، شفاء السقام فی زیارة خیر الانام عليه السلام، حیدر آباد هند، ۱۴۱۹ هـ. ق.
۳۰. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۹ هـ. ق.
۳۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ هـ. ق.
۳۲. صدوق، محمد بن علی، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، قم، دار الشریف الرضی للنشر، ۱۴۰۶ هـ. ق.
۳۳. صدوق، محمد بن علی، علل الشرايع، کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ هـ. ش.
۳۴. صدوق، محمد بن علی، عیون الاخبار الرضا عليه السلام تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ هـ. ق.
۳۵. صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۳۶. طبرسی، علی بن الحسن، مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۴۴ هـ. ق.
۳۷. طبرسی، فضل بن سهل، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر

- خسرو، ۱۳۷۲ ه. ش.
۳۸. طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الامامة، قم، بعثت، ۱۴۱۳ ه. ق.
۳۹. طوسی، محمد بن الحسن، فهرست کتب الشیعة، قم، مكتبة المحقق الطباطبائی، ۱۴۲۰ ه. ق.
۴۰. طوسی، محمد بن الحسن، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۹۰ ه. ق.
۴۱. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، مترجم خراسان، حسن الموسوی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ه. ق.
۴۲. عاملی، محمد بن مکی شهید اول، ذکر الشیعة فی أحكام الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۹ ه. ق.
۴۳. فتحی، عبدالکریم، الدوله و السیاده فی الفقه الاسلامی دارسه مقارنه، قاهره، مكتبة وهبة، ۱۴۰۴ ه. ق.
۴۴. قمی، عباس، سفینه البحار، قم، اسوه، ۱۴۱۴ ه. ق.
۴۵. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، اختیار معرفة الرجال، مشهد، نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ ه. ق.
۴۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ه. ق.
۴۷. لنکرانی، محمد بن فاضل، قواعد الفقهی، بی تاریخ، ائمه الاطهار علیهم السلام قم.
۴۸. مرتضوی لنگرودی، سید محمد حسن، الدر النضید فی الاجتهاد و التقليد، قم، انصاریان، ۱۴۱۲ ه. ق.
۴۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه. ق.
۵۰. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دار احیاء التراث العربی،

[بی تا].

۵۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ۱۴۲۳ هـ. ق.
۵۲. مفید، محمد بن محمد نعمان، الاختصاص، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۵۳. مفید، محمد بن محمد نعمان، المزار، تدوین محمدباقر ابطحی، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۵۴. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسين، ۱۴۲۷ هـ. ق.
۵۵. نسائی، احمد بن علی، سنن نسائی، حلب، مكتب المطبوعات الإسلامية، ۱۴۰۶ هـ. ق.
۵۶. نوری، حسین بن محمد، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ هـ. ق.